

۳۰

مرداد ماه ۱۳۷۲

۲۹

# راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



آموزش اجباری باید رایگان شود!

## در این شماره می خوانید:

- ۳ دولت جدید: درهایی که بسته می شوند!  
۴ رفسنجانی، گروگان يك «اکثریت» شکننده  
۵ بن بست سیاست  
۶ طرح يك منشور برای چپ  
۱۰ دستاوردهای کوچکِ نشستِ بزرگ  
۱۱ ننگ نابخشودنی  
۱۲ آزمون تجربه ای نو  
۱۳ از او متنفرم  
۱۴ آئینه  
۱۷ در سراسیمی مصلحت ها  
۲۰ اقتصاد ایران، نارسائیهای سال ۷۱  
۲۲ موج تازه خارجی ستیزی در آلمان  
۲۴ گذشته گرانی یا تجدد خواهی؟  
۲۶ برای چه کسی ایران «ارزانی» و «بهشت» است؟  
۲۷ سازمان نظامی حزب توده ایران هرگز قادر نبود کودتا را به شکست بکشاند.  
۳۰ آموزش اجباری باید رایگان شود!  
۳۲ ترس در مرکز زندگی ما قرار دارد  
۳۴ عصر جدید  
۳۵ شعرا و نویسندگان تنها هستند  
۳۶ زن و خانواده در ایران و مهاجرت

## توجه:

از مشترکین عزیز راه آزادی تقاضا می شود، در رابطه با امر اشتراك و مسائل مالی آن با آدرس زیر مکاتبه نمایند..

Postfach 11 10 17  
64225 Darmstadt  
GERMANY

RAHE AZADI

Nº: 29

Juli 1993

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

### تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج ازکادر تعریفی به نشریه برسد، باامضاء درج نمی کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

### حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارك آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارك آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

دولت جدید:

در هایی که بسته می شوند!

در طول ۴ سال گذشته اصلاحات اقتصادی - اجتماعی دولت اول رفسنجانی نتایج دلخواه را ببار نیاوردند نسبت سرمایه گذاری به تولید ناخالص ملی که می بایست به حدود ۲۰ درصد برسد، از ۱۳ درصد تجاوز نکرده است. این عدم رشد کافی بخش خصوصی و دولتی را یکجا دربرمی گیرد. مطابق برآورد های بانک مرکزی به قیمت های ثابت سرمایه گذاری بخش خصوصی در سه سال اول برنامه (۷۰ - ۱۳۶۸) حتی کاهش داشته است. مقایسه عملکرد سرمایه گذاری ها با برنامه اول نشان می دهد که بجز در بخش ساختمان در بخش های مختلف اقتصادی نتایج آنگونه که انتظار می رفت، نبوده اند. در زمینه صادرات نیز ناکامی ها چشم گیر ترند. برخلاف پیش بینی برنامه اول صادرات صنعتی ایران از حدود ۲۰ درصد کل صادرات غیر نفتی فراتر نرفته است، در حالیکه مطابق برنامه می بایست برای مثال در سال ۱۳۷۰ به ۴۶ درصد بالغ شود. کل صادرات غیرنفتی نیز از حد پیش بینی شده بسیار کمتر است. از سوی دیگر ایران برای نخستین بار به جرگه کشور های مقروض دنیا پیوسته است. به تنگنا های اقتصادی دولت باید مشکلات پرشمار اجتماعی را افزود که جامعه ایران بسوی يك بحران عمومی هدایت می کنند.

شکست برنامه های اقتصادی دولت اول رفسنجانی نتیجه عدم پیگیری در اصلاحات، ناتوانی و عدم کاردانی در مدیریت و از همه مهمتر عدم گسترش اصلاحات اقتصادی به عرصه های اجتماعی و سیاسی و ادامه فشار های گوناگون به مردم، به زنان و جوانان بودند. نمی توان جامعه مدنی ایران را با پیش تنگ چند صد سال پیش اداره کرد و همزمان در بخش اقتصادی به کاروان تیزی پای بازار جهانی پیوست. فضای باز اقتصادی، گسترش سرمایه گذاری ها، جذب نیروی انسانی کارآ، بسیج نیرو های جامعه برای بحرکت درآوردن چرخ های اقتصادی، جذب سرمایه های خارجی به امنیت اجتماعی، سیاسی، قضایی و اقتصادی نیاز دارد. هدفی که هیچگاه دولت رفسنجانی در ۴ سال گذشته بدان دست نیافت. ترکیب دولت جدید رفسنجانی و سیاست های اعلام شده نشان می دهند که سررشته داران جمهوری اسلامی از تجربه ۴ ساله گذشته هیچ نیاموخته اند. آنها بجای ویران کردن موانع و دیوار ها، در های بیشتری را می بندند و خود را پیش از گذشته در جامعه منزوی می سازند. آیا اینها نشانه های ضعف، نشانه های پوسیدگی و نشانه های زوال يك نظام نیستند؟

امروز برای شنیدن صدای منتقدین فقط نباید به میان اپوزیسیون شناخته شده ایران رفت. فضای باز سیاسی، پایان دادن به بسیاری از محرومیت ها و فشار های اجتماعی و سپردن کار ها بدست نیرو های کاردان بتدریج به خواست کسانی هم تبدیل می شود که در مجموعه همین حاکمیت قرار دارند. در سوی دیگر جامعه مدنی ایران، روشنفکران، نیرو های متخصص و شهروندان عادی بیش از هر زمان از خواست خود برای برخورداری از دموکراسی، حکومت قانون و پایان دادن به دوران خودسری ها دفاع می کنند.

ادامه بحران پر دامنه اقتصادی - اجتماعی و جامعه ای که از کمبود ها، فشار ها، زورگوئی ها به مرز عصیان رسیده است، کار بسیار دشوار و گاه ناممکن است. دولت جدید با همه ناتوانی ها و ضعف های خود قدم در جاده پرمخاطره ای گذاشته است که انتهای آن بر هیچکس روشن نیست.

اهمیت سیاسی آن دو عرصه دیگری بودند که جناح قشری و سنتی مجلس حاضر نبود به آسانی از کنار آنها بگذرد.

رئیس جمهور با همه نیرو تلاش کرد با تحمل تلفات، کمتری با جناح قدرتمند مجلس کنار آید. بدون تردید نسبت پائین آرای او در دور دوم انتخابات و نیز کسب حدود يك چهارم آرا توسط رقیب قشری و محافظه کار او توکلی در تعادل میان ایندو نیرو بی اثر نبودند. اما نباید فراموش کرد که سازش، کنار آمدن و نان را به تروخ روز خوردن روش های هستند که رفسنجانی طی ۱۴ ساله گذشته با هنرمندی بکار گرفته است و چه بسا موفقیت خود در حاکمیت را هم مدیون همین سیاست بازی است. در دوره اخیر شواهد حاکی از وجود نوعی توافق میان این جناح و رئیس جمهور در جریان انتخابات است که اینک رفسنجانی باید سهم طرف مقابل را بپردازد. رای نیاوردن توربخش علیرغم توافق های قبلی شکنندگی این اتحاد را به نمایش می گذارد.

دولتی که امروز باید به چنین مجلسی حساب پس دهد، چه سیاست هایی را پیش خواهد برد؟ یا آنکه رئیس جمهور در چندین سخنرانی اخیر خود سخن از ادامه سیاست های گذشته به میان آورده است، اما همه می دانند که حتی همان سیاست ها هم در یکسال اخیر با موانع فراوانی روبرو شده اند و این روند با تغییرات جدید دولت تقویت خواهد شد. نکته ای که در تغییرات جدید و در فضای کنونی قابل توجه فراوان است، چگونگی برخورد با نتایج سیاست های ۴ سال گذشته است. به نظر می رسد اگر برای مسئولین درجه اول جمهوری اسلامی سرنوشت این سیاست ها از اهمیت جدی برخوردار بود، آنها می بایست روجه ای دیگر در پیش گیرند.

در پی هفته ها کشمکش و درگیری و بده بستان سیاسی پنهان که گوشه هایی از آنها در مطبوعات تهران نیز بازتاب یافت، سرانجام دولت جدید آقای رفسنجانی با ۷ وزیر جدید به مجلس معرفی شد. تغییرات در دولت رفسنجانی کم و بیش در همان سمت و سویی بودند که پیشتر نیز انتظار می رفتند. رئیس جمهور ناچار با نیرویی کنار آمد که در مجلس چهارم با حدود ۱۲۰ نماینده دست بالا را دارد و از يك سال پیش به اینسو آشکار ضرورت تغییر شماری از وزرا را به میان می کشید.

نیرویی که امروز در مجلس سهم خود را طلب می کند، جناح های سنتی و قشری حاکمیت را در بر می گیرد. جریانی که در انتخابات مجلس چهارم همدستان با رئیس جمهور امر مشترک خود با او در حذف رقبای تندرو را پیش برد. ولی با شروع کار مجلس، بسیار زودتر از آنچه که فکر می شد، در برخی از عرصه ها به مقابله با رفسنجانی و سیاست های او دست زد. بنا به نوشته روزنامه ها، در میان وزرای دولت سابق فقط یکسوم در کمیسیون های تخصصی و یا توسط نمایندگان از رای کافی برخوردار بودند و معاونین رئیس جمهور و یا وزرا نیز سرنوشتی بهتر نداشتند.

در سال های اخیر جناح سنتی و قشری به اعتبار دیدگاه های ماورای ارتجاعی و عقب مانده خود و با دفاع از فقه سنتی و ولایت مطلقه فقیه، لبه تیز انتقاداتش را بیش از حد متوجه سیاست های اجتماعی، فرهنگی و سیاست خارجی کرده است و امروز نیز اگر سهم خود را در دستگاه اجرایی کشور طلب می کند، برخورد با آنچه امروز در کشور می گذرد را در نظر دارد. نمایندگان این جناح از توأم شدن فضای باز اقتصادی و قدرت گرفتن بخش خصوصی با عقب نشینی هر چند محدود در عرصه های اجتماعی و فرهنگی و یا سیاسی بیعناک است و با حمایت جناح های مهمی از روحانیت آتش بیار معرکه تشدید فشار های اجتماعی و فرهنگی است. در میان وزارت خانه های اقتصادی این نیرو بیش از همه به وزارت بازرگانی با هدف نظارت و بدست گرفتن اهرم های اصلی سیاست گذاری در عرصه تجارت داخلی و خارجی نظر داشت، تمایلی که در گذشته های دور تر نیز این جناح با توجه به وابستگی هایش به بخش مورد نظر هیچگاه پنهان نمی کرد. بخش های مربوط به آموزش و نیز وزارت کشور با توجه به



# رفسنجانی، گروگان يك «اکثریت» شکننده!

ب. الوند

می رسد که رفسنجانی، لا اقل در زمینه انتخاب وزرا، به یکپارچگی «اکثریت» مؤتلفین باور نداشته و خود را قادر به دادن مانور هائی می دیده است که بتواند این «اکثریت» را بپراکند و حرفش را پیش ببرد.

سالها در پست ریاست مجلس بودن، و شناخت واقع بینانه از بی شخصیتی، تلون، تزلزل و نیز تذبذب بسیاری از نمایندگان مجلس، پشتوانه محکمی برای رفسنجانی است که زیاد هم به ارباب حریف مبنی برداشتن «اکثریت» در مجلس بها ندهد و به شیوه های همیشگی خود در توطئه گری و بده بستن با نیرو های موجود، وفادار بماند؛ وی از یاد نبرده است که برخی از نمایندگان فعلی که از جانب جناح راست مورد حمایت قرار گرفتند و به مجلس راه یافتند، لزوماً هم نظر دست راستی های محافظه کار نبودند، بلکه دشمنی شان با رادیکال های خط امامی، باعث این حمایت ها شد. رفسنجانی چرا نباید با این جور آدمها که با «بغض علی» به مجلس راه یافته اند «کنار» بیاید. از طرف دیگر، از اولین گام های او در این نبرد، جمع آوری ۱۰۰ نماینده مجلسی است که می توانند رویشان حساب کند و بهمین مناسبت آنها را در يك جمع نمایشی گرد آورد تا با انتشار بیانیه ای، اعلام دارند که به کلیه وزرای انتخابی رفسنجانی رأی خواهند داد!

نتایج این مبارزه همچنین نشان داد، که مؤتلفین رفسنجانی نیز حق داشتند که در یکپارچگی «اکثریت» خود شک کنند و در مبارزه ای که سهم الارث ادعائی آنها ابتدا تعویض ۱۷ وزیر - و پس از مدتی، ۱۲ وزیر بود، به تعویض همین ۶ وزیر فعلی قانع شوند!

«معامله» بر سر

چیست؟ آیا «پشم» همان

«کشک» است؟!

در عالم سیاست، متاسفانه عوام قریبی، چنان سکه رایجی است، که در همه جای دنیا، باید «کشف» کرد که فلان سیاستمدار منظور واقعی اش از طرح فلان مسئله چه بوده است. این شیوه اکتشاف، در مورد آخوند های رژیم جمهوری اسلامی بمراتب پیچیده تر است و گاهی واقعاً کار به آنجا می کشد که باید بکمک اسطرلاب فهمید که کشک همان پشم است!!

خوانندگان ما بیاد می آورند که اساس توافق میان رفسنجانی و مؤتلفین دست راستی اش، بر سر سیاست های اقتصادی لیبرال، آزادی بی قید و شرط سرمایه گذاری و تقویت و حمایت از بخش خصوصی

تعویض هفت وزیر، از کابینه دولت رفسنجانی را باید ثمره جنگ و جدال یکماه ای محسوب کرد، که با هاپهوی فراوان همراه بود و از نظر وسعت تبلیغات، عرصه های متعدد نبرد، شدت حملات و تدارک وسیعی که برایشان انجام شده بود، یکی از مهمترین لشکرکشی های «مؤتلفین» رفسنجانی بشمار می رود.

آغاز تدارک این لشکرکشی را بطور قطع باید قبل از انتخابات ریاست جمهوری جستجو کرد، که با شعار بی مسمای «مبارزه با تجمل گرایی» آغاز شد و با اعلام کاندیداتوری احمد توکلی از سوی رقبای، به عرصه تبلیغات برای انتخاب رئیس جمهور کشانیده شد.

در واقع اگر بپذیریم که انتخاب رفسنجانی، مورد توافق همه جناح های حاکمیت قرار گرفته بود، باید به این نکته نیز توجه کنیم که مؤتلفین وی، گرچه کس دیگری را نداشتند تا جایگزین او کنند، اما در عین حال، قدر قدرتی او را نیز نمی خواستند و به این ترتیب با اجرای يك سناریوی کمابیش موفق، ضمن تأیید کلی او برای انتخاب شدن، از طریق توکلی، انتقادات زیادی نیز به وی گرفتند و با تفرقه آراء، باعث شدند که نامبرده، با آنچنان میزانی از رأی برنده شود، که بعد ها نتواند در مقابل حریف، به گردنکشی بپردازد. ۶ میلیون رأی برای توکلی، رقم تشویق کننده ای بود که مؤتلفین دست راستی رفسنجانی را برای يك تعرض همه جانبه، بقصد تصرف هرچه بیشتر قدرت، به تحرك واداشت. ارزیابی حوادثی که در يك ماه اخیر در صحنه سیاسی تهران اتفاق افتاده اند، بیش از هر چیز، نشانگر این واقعیت است که، اولاً میان رفسنجانی و مؤتلفینش، بر سر اداره امور، سیاستگذاری های دولتی در عرصه های معین و در نتیجه انتخاب بعضی از وزرا اختلاف زیادی وجود دارد؛ و در ثانی، مذاکرات پشت پرده برای تقسیم سهم الارث، به نتیجه نرسیده و هر دو طرف، سرانجام تصمیم گرفته اند که تا روز رأی اعتماد مجلس به کابینه، از هر وسیله ای برای تصرف سهم بیشتر، استفاده کنند.

بسیج نیرو و شعار

بگرد تا بگردیم!

می توان پیش بینی کرد که در مذاکرات پشت پرده ای که میان رفسنجانی و مؤتلفین محافظه کارش جریان داشته است، آنها به «اکثریت» مجلس خود می نازیده اند و رفسنجانی نیز، مثل همیشه، به قدرت مانور، هشیاری سیاسی، و بویژه زد و بند های پشت پرده اش تکیه داشته است. بنظر

بوده و در تحقق این اهداف از رفسنجانی در ۴ ساله قبل حمایت چنانچه ای نیز کرده اند. بازار و انجمن اسلامی آن (!) نیروی اصلی این گروه است و همه آن داستانها که درباره ثروت های افسانه ای، قصه های افسانه ای، ولخرجی های افسانه ای و غیره تعریف می کنند، عمدتاً مربوط به همین گروه است. اما درست همین ها وقتی می خواهند از رفسنجانی «سهم شیر» بگیرند، وی را مورد حمله قرار داده و دار و دسته او را به «تجمل گرایی» و «علاقه مند به ذخارف دنیوی» متهم می کنند!

دکتر غفور فرود، طی يك سخنرانی، بقصد تحلیل انتخابات ریاست جمهوری، به برخی نارضیاتی های مردم اشاره می کند و می گوید «مردم واقعاً آقای رئیس جمهور را مسئول گراتی می دیدند» وی همچنین به «تجمل گرایی» برخی مسئولین حمله میکند که «مردم از نداشتن ناراحت نیستند بلکه از تبعیض ناراحتند» وی همه این مقدمات را می چیند، تا نتیجه بگیرد که «برخی وزراء» اسراف می کنند و تجمل گرا هستند و باید عوض شوند. (رسالت ۱۱ مرداد)

در همین زمینه می توان به سخنان مهندس نبوی اشاره کرد که به «حضور ضعیف مردم» در پای صندوقهای رأی اعتراف میکند و سپس برای «کم شدن رأی جناب آقای هاشمی» اشک تمساح می ریزد و سرانجام در علت یابی آن می گوید که چون حکومت بر اساس «خطبه های نهج البلاغه» عمل نمی کند و بخصوص «بعضی از وزراء» چنین نمی کنند، پس مردم آنرا بحساب «جناب آقای هاشمی» می گذارند

نمی دهند! و رأی

وی از «کارشناسی» نام می برد که می شود آنها را «ضد انقلاب» نامید و این ها «داسته آهسته» در دستگاهها رشد کرده اند و همزمان «حزب الهی» به «تدریج» حذف و کنار گذاشته شدند.

وی از نماز جماعت در یکی از ادارات ده طبقه مثال می آورد که بیش از هزار پرسنل دارد «ولی وقت نماز جماعت را نگاه می کنید، می بینید که ۱۵ و ۱۶ نفرند که آبدارچی و مستخدمین هستند!» نامبرده آنگاه فقدان «تقید نسبت به

حجاب همکاران خانم» را مورد حمله قرار میدهد و کم شدن «چهره زهد در میان مسئولین» را صفت بارز اوضاع فعلی میشمرد. او نیز همه این مقدمات را می چیند تا سرانجام به «وزرانی» حمله کند که «می نشینند راجع به نوع مدل ماشین با هم بحث می کنند که فلان مدل بهتر است یا فلان مدل راحتتر است» و آنها را به «دنیاگرایی» متهم میسازد (رسالت ۱۱/۲۲)

در همین سخنرانی وقتی از مهندس نبوی نظرش را درباره وزیر اقتصاد و دارائی می پرسند، می گوید «ما مجموعاً عملکرد وزارت اقتصاد و دارائی را» تأیید می کنیم و سپس خواستار آن میشود که وزیر مربوطه در کابینه بماند، «ضمن آنکه تغییر وزیر اقتصاد و دارائی ممکن است معنای تجدید نظر در بعضی از سیاست های اقتصادی را هم تداعی کند که اینطور تجدید نظری وجود ندارد و قرار نیست که انجام شود.»

به این ترتیب، همانگونه که می بینید، در سخنرانی ها، مصاحبه های متعدد مطبوعاتی، مقالات متنوعی که در نشریات این جماعت - بویژه در رسالت - بقیه در صفحه ۹

# بن بست سیاست

س. پیوند

جامعه کنونی، الزامات و نوع کارکرد آن و نقش اجتماعی کسانی که با سیاست سر و کار دارند بصورت گریز ناپذیری راه سیاست و اخلاق را از هم جدا می کنند. آرمانگرایی آغاز قرن در قالب انقلاب سوسیالیستی و جنبش های مذهبی سیاسی سالهای اخیر هیچک نتوانستند در این زمینه دستاورد های چشمگیری به جامعه بشری ارزانی دارند. فقدان آزادی و مشروعیت سبب شدند، اراده گرائی آرمانی و خواست خوشبختی جامعه بشری با شتاب باور نکردنی به اعتقادات، باور های خود پشت کنند و نتایج بکلی وارونه ببار آورند.

امروز دنیای ما با دنیای آغاز قرن بسیار فاصله گرفته است. مشاهده سمت تحول جامعه انسانی این احساس را بطور جدی تقویت می کند که منطق دنیای جدید، الزامات اقتصادی، سود، بازار و رقابت فساد را گریز ناپذیر می کنند. چگونگی سیاستمدار این جامعه می تواند از این وسوسه پرکنار بماند؟ بویژه آنکه سیاست بیش از هر زمان به امر حرفه هایی تبدیل می شود که با قلبی سرد بدنبال شدنی ها، مصلحت ها و «اداره» جامعه اند.

امیل دورکیم يك قرن پیش در برخورد با پدیده قدرت و سیاست می گفت «تئوری مبادله نیاز به هنجار هایی دارد که خود را با تئوری جامعه همساز گرداند» ماکس وبر که سیاست را عمل اجتماعی گسترده ای تلقی می کرد بر «مصلحت چند گانه این ارزش ها» تکیه داشت. اما امروز ایدئولوژی نا نوشته ای بصورت رشته های نامرئی تار و پود جامعه انسانی را فرا گرفته است: ایدئولوژی سود، رقابت و کارآیی بیشتر، جهانی شدن اقتصاد این فرهنگ و ایدئولوژی را هم جهانی و همه گیر می کند و آنرا به تنها «ارزش» مورد پذیرش همگان و هنجار عمومی بدل می سازد. تکنولوژی و فرهنگ مربوط به آن ارتباطات همسوی این روند عمل می کنند. دردناک تر از همه این است که هیچ نیرویی را یارای سد کردن این روند سیل گونه نیست. هیچکس نمی داند چه کسی، چه نیرویی در دنیا ارزش ها را «نهاده» می کند و آنها را به همه جا سرایت می دهد. آدم ها و نیرو ها و گروه های اجتماعی بصورت مهره های این نظام چپمنی درآمده اند. ارزش های اخلاقی، آرمان ها و ایده آل های بشری در لابلای چرخ های خشن و توقف ناپذیر آن خرد می شوند. زمانی بشریت می توانست در برابر پلیدی ها، نابرابری ها دست به طغیان بزند، امروز دیگر قدرت طغیان هم از بشر گرفته شده است. بازی مشروعیت و کانسفرمیسیم انسان را مانند کرم ابریشم در پیله ای که خود تنیده، گرفتار کرده است.

بسیاری بازگشت به مذهب و حتی رشد شتاب انگیز بنیادگرایی مذهبی را نوعی پشت کردن در برابر هنجار های جامعه مدرن می دانند. فیلسوفانی مانند لویاس حتی اخلاق (اجتماعی یا سیاسی) را فقط در روابط متافیزیکی آن، حتی اگر غیر واقعی باشد، ممکن می دانند. در برابر این دو گرایش یعنی بازگشت به گذشته و پراگماتیسم اجتماعی موجود راه حل دیگری هم وجود دارد؟ اگر پاسخ ما بطور قطعی منفی باشد باید بگوئیم که سیاست به مفهوم متداول آن و احزاب سیاسی به پایان راه خود رسیده اند.

حکومت می کنند، خود در شمار ثروتمند آن بزرگ جهان به شمار می روند. در این کشور ها چنگ انداختن به قدرت سیاسی مترادف ثروتمند شدن و برخورداری از امتیازات اساسی است.

در ایران پیش از انقلاب، فساد، دزدی و سوء استفاده های گسترده از قدرت بتدریج چنان در «نظام ارزشی» و عملکرد نظام جا افتاده بود که حتی اقدامات پر سر و صدایی مانند قانون «از کجا آوردی» و یا برخی دستگیری های سال های ۵۶ و ۵۷ هم نتوانست ذهنیت شکل گرفته نزد دست اندر کاران و افکار عمومی را بصورت جدی دگرگون سازد. جمهوری اسلامی از جمله تکیه بر همین جنبه ها را دست مایه «مشروعیت سیاسی» خود ساخت. اما حکومت مذهبی که می بایست دست کم در این عرصه کارنامه نیکی از خود برجا می گذاشت، بزرگترین شکست خود را در همین زمینه اخلاقی خورده است و این شکست نه تنها دامن سررشته داران حکومت بلکه ایدئولوژی مذهبی که آنرا نمایندگی می کنند را گرفته است.

\*\*\*\*\*

دمکراسی، توسعه و مدرنیسم در عرصه اتیک حکومتی و سیاسی دچار ناکامی های باور نکردنی شده اند. گاه به نظر می رسد بشریت در گذار جامعه سنتی آسیای بادی به جامعه مدرن نیروگاه اتمی از بازسازی ارزش ها و دنیای هنجاری های اخلاقی خود بازمانده است. عده ای به یقین خواهند گفت که سیاست در دو قرن اخیر دگرگونی های عظیمی را از سر گذرانده است. این اشاره درستی است. مشروعیت ناشی از جمع و جامعه امروز به تنها چهار چوب قابل پذیرش عمل سیاسی تبدیل شده است، اما کار در همین حد متوقف مانده است. ارتباط با مافیا و سوء استفاده های مالی عظیم در حکومت های دمکراتیک و مشروع بوقوع پیوسته است و گاه حتی پا از قانون هم فراتر گذاشته نشده است و اثری از «قانون شکنی» به چشم نمی خورد. داده های موجود جای چندانی برای خوشبینی نمی گذارند. گاه به نظر می رسد دنیای سیاست برای همیشه با دنیای اخلاق فاصله گرفته است. به عبارت روشنتر

می گویند در سرزمین اسپارت ها، دزدی به شرطی که کسی متوجه آن نشود، آزاد بود. یک روز پسر جوانی بچه روباهی را دزدید و آنرا زیر پیراهن خود پنهان کرد. بچه روباه شکمش را درید و او برای آنکه دزدیش آشکار نشود، تحمل کرد. داستان بسیاری از سیاستمداران معاصر هم که با وارد شدن به بند و بست های مالی، رشوه خواری و فساد عملکرد نهاد های سیاسی را نزد مردم بی اعتبار ساخته اند، به این پرسک اسپارتنی می ماند.

شواهد بسیاری نزد افکار عمومی در چهار گوشه جهان حکایت از جدائی پر شتاب اخلاق و سیاست می کنند. ایندو مقوله در ذهنیت مردم بیش از هر زمان از یکدیگر فاصله می گیرند و «سیاست بی پدر و مادر» در روانشناسی آنها به تنها تصویر از دنیای سیاست تبدیل می شود. بدبینی افکار عمومی نسبت به سیاست و عملکرد مردان سیاسی به میزان نگران کننده ای افزایش یافته است.

مردم به دنیای سیاست و به سیاستمداران بدبین شده اند. این بدبینی، این عدم اعتماد بصورت مسئله روزبهران زا در بسیاری از کشور هادرآمده است. ایتالیایی ها پایتخت خود را امروز «رم دزدان» لقب داده اند و مردانی که بر آن حکومت می کنند را فاسد به حساب می آورند. رسوائی های مالی پی در پی، زد و بند با مافیا بالا ترین مقامات سیاسی کشور، دولت، نمایندگان مجلس و احزاب راست و سوسیالیست را دربر می گیرد و حتی پای سیا، سازمان جاسوسی آمریکا در این حوادث هم به میان آمده است. در ژاپن رسوائی های مالی دامن بخش بزرگی از دولتمردان را گرفته است. رئیس جمهور راست گرای برزیل بدلیل فساد مالی از مقام خود برکنار شده است. رئیس جمهور سوسیال دمکرات ونزوئلا سرنوشتی بهتر از همتای برزیلی خود نداشت. رسوائی های مالی در فرانسه و اسپانیا دامن نیرو های راست و چپ سوسیالیست را به يك اندازه گرفته است.

در افریقا فساد در سطح رهبران کشور ها بیداد می کند. دولتمردان افریقایی در حالیکه بر فقیر ترین کشور های دنیا

## طرح يك منشور برای چپ

تذکر: راه آزادی در چهارچوب بحث آزاد خود پیرامون هویت چپ و دیدگاه های نظری و فلسفه سیاسی-اجتماعی آن اقدام به درج طرحی می کند که در سومین کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران ارائه شد. همانگونه که در گذشته نیز به اطلاع شما رسانیدیم راه آزادی صفحاتی را به این بحث مهم و اساسی اختصاص داده است. طرح مورد بحث به دیدگاه های اساسی چپ دمکرات پیرامون چنین سیاست و اجتماع می پردازد و هدف آن پی ریزی يك منشور عمومی برای نیرویی با مشخصاتی است. ما آماده دریافت نظرات، مقالات و دیدگاه های انتقادی خوانندگان خود هستیم.

خویش امری نسبی تدریجی و تاریخی است که تنها همگام با رفع عقب ماندگی مادی و معنوی جامعه میسر است. پیشرفت مادی و معنوی جامعه نیز تنها در راستای انسان سالاری مفهوم و ارزش می یابد.

۱. ۲) اجتماع بستر حیات و رشد فرد و بخش جدائی ناپذیر و مهم وجود انسان بمثابة موجودی اجتماعی است. مخرب و یا سازنده بودن شخصیت اجتماعی افراد پیش از هر چیز متأثر از شرایط و ساختار های حاکم بر جامعه است. از طرف دیگر بدون تعادل و رشد موزون همبودی که انسان بدان تعلق دارد، حفظ آزادی و رشد فردی با بشواریها و موانع بسیار روبرو خواهد شد. تضمین و تأمین همزمان منافع اجتماعی و حقوق و آزادیهای فردی، و قربانی نکردن یکی به نام دیگری، پیچیده ترین، حساس ترین و در عین حال مهمترین وظیفه ماست. بدانگونه که نه اندیشه، رفتار و خلاقیت آزاد فرد قربانی فشار و تنگ نظری جمع شود و نه خود خواهی فردی اساس حیات همبودی را به مخاطره اندازد و در بهترین حالت «رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان باشد».

تلاش ما در جهت ساختن جامعه ای است که شرایط را برای ارخای همه جانبه نیاز های طبیعی، اجتماعی و روحی همه افراد فراهم سازد، موانع و حدود را از افق اندیشه و ابتکار فرد بزداید، از پویایی و رشد مطابق با نیاز های اجتماع و فرد برخوردار باشد و در عین حال ثبات و سلامت طبیعت و اجتماع را تأمین و حفظ کند.

۲. ۲) سیاست همواره هنر و علم اداره جامعه بوده است. ما اعتقاد داریم که اداره جامعه بایستی ایجاد ثبات و امنیت برای فرد و اجتماع، حراست از حقوق بشر و دمکراسی، و تأمین رشد و توسعه جامعه را در برگیرد. اداره جامعه پیش از هر چیز پاسخگویی به مشکلات و نیاز های حاد اجتماعی - اقتصادی و جستجوی مناسب ترین راه حل ها بر اساس برآیند توان و توازن اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی در جامعه است. اداره جامعه باید به گونه ای باشد که نیاز به دخالت دولت را به حد اقل برساند و توان و اراده نهایی شده مردم را پایه اداره جامعه قرار دهد. اصل در اداره جامعه باید بر واگذاری اختیارات به نهاد های اجتماعی و نهاد های سیاسی محلی تا حد ممکن، و به عهده گیری وظایف از طرف دولت تنها در حد ضرورت باشد.

بدون گسترش و تعمیق خودآگاهی اجتماعی و فردی، تبدیل این خودآگاهی به نهاد های بالنده و گسترش نقش این نهاد ها در حیات جامعه، با انحصار و تمرکز اداره جامعه در دست حکومت، بی شک استبداد، فساد و بوروکراسی همچنان حاکم خواهد بود و جامعه از پیشرفت سالم و آزاد و با ثبات بازخواهد ماند.

ما معتقد به دو میزان برای آزادی، یکبار در اپوزیسیون و بار دیگر در قدرت حکومت نیستیم، و تا به آخر به مرجعیت و حاکمیت مردم و حقوق بشر پایبندیم.

ما اعتقاد داریم که هرگز نمی توان از راه های غیر انسانی به اهداف انسانی دست یافت و از این رو چه در درون حزب خویش و چه در اجتماع در راستای استقرار چنان ساختارهایی تلاش می کنیم که شیوه های غیر انسانی و نامردمی سیاست و مبارزه اجتماعی را هر چه دشوار تر و ناممکن تر سازد.

۳) اصول و اهداف حزب دمکراتیک مردم ایران در مبارزه سیاسی عبارتند از وحدت در تنوع، حفظ و تعمیق حقوق و آزادیهای فردی، مردم سالاری، دفاع از حقوق اقلیتها، همبستگی و عدالت اجتماعی، نفی مرد سالاری، نفی خشونت، میهن دوستی، و توسعه همه جانبه، صلح طلبی، همبستگی و عدالت جهانی و حفظ محیط زیست.

۱) انگیزه، راهنما و هدف تلاش و پیکار حزب دمکراتیک مردم ایران آزادی انسان و گسترش حاکمیت وی بر سرنوشت خویش، و رفاه و پیشرفت مادی و معنوی او، در تفاهم و صلح با جامعه و طبیعت است.

سستیابی به این هدف تنها از طریق مبارزه همه جانبه و پیگیری برای برقراری و تعمیق آزادیهای فردی و حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی میسر است.

نابوده گرفتن یکی از این حقوق با انگیزه و اهداف حزب دمکراتیک مردم ایران در تناقض است.

۱. ۱) انسان موجودی است طبیعی، اما صاحب شعور و تخیل، موجودی است، اجتماعی، اما دارای فردیت، ما برای تأمین نیاز ها، شکوفایی استعداد ها و آزادی انسان های مشخص و موجود تلاش می کنیم، و با قربانی کردن یکی از وجوه انسانی به نام وجوه دیگر و یا به هر نام دیگر به مخالفت بر می خیزیم. ما بر فردیت انسان تأکید داریم و تفویض مقام انسان مشخص و دارای فردیت به انسان مجرد، ایدئولوژیک، بی حقوق و حل شده در ملت، خدا، نژاد، طبقه، اسطوره، تاریخ و غیره را قربانی کردن انسان واقعی می دانیم.

۲. ۱) انسان گرایی: انسان ها علیرغم تفاوت ها، توانایی ها و عملکردشان بواسطه انسان بودن خویش به طور مساوی دارای والا ترین مقام و ارزش هستی می باشند. تأمین و حفظ این مقام و ارزش مقدم انگیزه و هدف فعالیت و مبارزه ما با نظام های سرکوب گر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک است: ما برای پاسداری از مقام و حرمت انسان خواهان جامعه ای هستیم که در آن

الف) به شخصیت یگانه و با ارزش هر انسان احترام گذارده شود. هرگونه تبعیض میان انسان ها به واسطه نژاد، ملیت، جنس، مقام اجتماعی، مذهب و معتقدات فردی توهین به حرمت انسان و تجاوز به حریم او تلقی شود و از ترویج و تبلیغ تبعیض گرایی در هر شکل آن. به نام دفاع از مقام انسانی، از راههای قانونی جلوگیری شود.

ب) هر فردی از تأمین اجتماعی و از حد اقل شرایط زندگی شایسته يك انسان برخوردار باشد.

ج) هیچ جمع نهاد و فردی حق سد و محدود کردن بر اندیشه و تخیل، آفرینش و ابتکار انسان را نداشته باشد.

د) افراد به طور آزاد و برابر حقوق در تعیین سرنوشت اجتماع خویش سهیم باشد.

ه) زن و مرد از امکانات و حقوق برابر در تمامی عرصه های زندگی برخوردار باشند.

و) اختلافات و تضاد های میان افراد، گروههای اجتماعی و اجتماع های گوناگون از راه مذاکره و توافق، بر اساس منافع متقابل حل شود.

ز) اجتماع بزرگتر حقوق اجتماع کوچکتر را رعایت کند.

ح) اصول مندرج در منشور جهانی بشر چوهر و زیربنای قانون اساسی باشد و هر قانون، فرمان و مصوبه ناقض و نافی آن از اعتبار ساقط گردد.

۳. ۱) انسان سالاری: آرمان ما به عنوان انسان گرایان پیگیر، استقلال و خود مختاری فرد در برابر طبیعت و اجتماع، ایدئولوژیها و احکام گوناگون است. خود مختاری انسان از آنجایی آغاز می شود که او آگاهانه افکار تصمیمات و تخیلات خود را تسلیم قضا و قدر، تسلیم مرام های گوناگون، تسلیم يك فرد و یا اجتماع ننماید، بلکه هر چه بیشتر از شعور و تخیل خود به عنوان عالیترین مرجع استفاده کند و برای گسترش حدود تخیل و تفکر خود مرزی قائل نشود. تحقق حاکمیت انسان بر سرنوشت

۲-۱) وحدت در تنوع: طبیعی است که چگونگی اداره و هدایت جامعه، حتی در صورت توافق در اصول و اهداف کلی، مورد اختلاف باشد، چرا که از یک طرف در جامعه منافع متفاوت و متعارض فردی و اجتماعی وجود دارند و از طرف دیگر تنها یک تحلیل از واقعیت و یک ارزیابی از راه حل ها می تواند مدعی انحصار حقیقت باشد. ما پذیرش وجود تنوع در گرایشات و خواستها، آراء و افکار، و عملکرد افراد و گروههای اجتماعی را شرط اولیه ثبات و همزیستی مسالمت آمیز در جامعه می دانیم. نفی این تنوع جامعه را گرفتار ایستایی، بحران، خشونت و سرکوب می کند، و بعکس در صورت تأمین همزیستی مسالمت آمیز بر اساس پذیرش حقوق بشر و دموکراسی، این تنوع خود عامل ثبات و محرک پیشرفت جامعه است.

بنابراین نظام اجتماعی باید به منافع وسیع ترین بخش های جامعه میدان بروز کافی بدهد، شرایط را برای همزیستی و رقابت مسالمت آمیز منافع و تمایلات، برنامه ها و راه حل های گوناگون هموار سازد، در همه حال حریم خود را محترم بشمارد، و در عین حال برای دستیابی به خواستهای مشترک، مانند ثبات، تأمین حقوق بشر، عدالت اجتماعی، توسعه و... قادر به ایجاد هماهنگی اجتماعی لازم باشد.

انبوه معضلات و پیچیدگی مضاعف آنهاست طولانی استبداد در همه ارکان جامعه، گرایش های متفاوت به سنت و یا تجدد، ضعف جامعه مدنی، چند ساختاری اقتصادی و فرهنگی و... در موقعیت دشوار یک کشور در حال رشد ایجاد یک توافق ملی بر اساس حقوق بشر و دموکراسی در میان وسیع ترین گرایشهای موجود اعم از چپ و راست، ملی و مذهبی، سنتی و یا تجدد خواه را به ضرورت حیاتی دوام و رشد جامعه ما تبدیل کرده است.

۳-۲) حفظ و تأمین حقوق و آزادیهای فردی: ما خواهان تأمین بدون قید و شرط حقوق و آزادیهای فردی در تطابق با منشور حقوق بشر سازمان ملل هستیم. تلاش برای تأمین حقوق و آزادیهای فردی از یک سو مبارزه ای سیاسی - اجتماعی برای کنترل و محدودیت دولت توسط نهاد های اجتماعی و از سوی دیگر نبردی فرهنگی برای ایجاد خود آگاهی در فرد و بلند نظری در اجتماع و بالاخره مبارزه ای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای تأمین شرایط مادی یک زندگی در شان انسان، آزادیهای فردی در یر می گیرد. نظام سیاسی کشور باید بر مبنای محدودیت دولت توسط قانون، پذیرش قانون به عنوان تبلور خواست و اراده مردم، و تمهد آن به تأمین حقوق و آزادیهای انسان محقق بشود، و بالاخره پذیرش برابری میان انسانها در رابطه با قانون بنا شود. گسترش برابری در مقابل قانون، به امکان و شانس برابر در بهره برداری از حد اقل امکانات زندگی و رشد فردی از هدف های ماست. تحقق پیش شرط های فوق تنها در یک نظام متکی بر دموکراسی امکان پذیر است.

۳-۳) مردم سالاری به معنای اداره جامعه توسط مردم و نهاد های منتخب آنان است. به نسبت دور شدن عملکرد این نهاد ها از عرصه زندگی، کار و فعالیت مشخص مردم از امکان اداره و یا نظارت بر این نهاد ها از طرف مردم کاسته می شود. رشد مردم سالاری با انتقال هرچه بیشتر اختیارات به ارگانها و نهاد های پایه ای تر مشخص می شود؛ عدم تمرکز در اداره جامعه تا حد ممکن و تمرکز آن تنها در حد ضرورت، امکان هرچه بیشتر نظارت نهاد های مردمی بر نهاد های مرکزی، و مشروعیت نهاد های مرکزی بر پایه اراده مردم سه رکن اصلی مردم سالاری اند. نظام مردم سالار و غیر متمرکز به معنای دموکراتیزه کردن شکل حکومتی و رژیم سیاسی اجتماعی و نه تضعیف و تابدوی آن است. دولت مردم سالار قدرتمند است چرا که مشروعیت خود را قبل از هر چیز از نهاد های اجتماعی و نه از جبر دولتی متکی بر ایدئولوژیها و اسطوره ها (اعم از ملی، مذهبی، سلطنتی، نژادی و...) اخذ می کند. در کشور ما تمرکز شدید قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در دست حکومت، ضعف نهاد های مردمی و سرمایه مستقل از دولت باعث وابستگی و ناتوانی جامعه در مقابل دولت می شوند. عدم تمرکز اقتصادی در بخش هایی که ضرورت آن وجود ندارد و رشد سرمایه مستقل از دولت در چارچوب قوانینی که به سازگاری آن با منافع اجتماعی نظارت دارند، می تواند به استقلال جامعه در برابر حکومت و پویایی و رشد جامعه یاری رساند همچنین اداره متمرکز زندگی فرهنگی توسط حکومت به خشکانیدن ریشه های رشد و پویایی اجتماع می انجامد و وظیفه دولت ایجاد شرایط و امکانات رشد فرهنگی و نه تحدید و سرکوب آن است.

اولین گام در جهت مردم سالاری شناسایی ملت به عنوان مرجع قدرت سیاسی و دگرگونی ساختار سیاسی در این راستا می باشد. اما بدون ایجاد و توسعه نهاد های مردمی و انتقال تدریجی و پیگیر قدرت به آنان، دموکراسی از هرگونه پشتوانه مادی و معنوی محروم می شود و خطر بازگشت و شکل گیری مجدد ساختار های استبدادی تشدید می شود. ما نظام دموکراسی را تنها تضمین برای حفظ حرمت انسان و پاسداری از آزادی او و گسترش

مردم سالاری و انسان سالاری، و بهترین بستر برای رشد و شکوفایی باثبات و موزون فرد و جامعه می دانیم. دموکراسی بمعنای پذیرش اصول بنیادی زیر است:

- انتخاب آزادانه و دوره ای بالا ترین مصادر حکومتی به طور مستقیم یا غیر مستقیم.

- جدایی سه قوه اجرایی، قضایی و قانون گذاری

- تمرکز زدایی از قوه اجرائیه و قضائیه و تفویض اختیارات به واحد های جغرافیایی کوچکتر

- استقلال رسانه های سمعی و بصری از دولت

- آگاه کردن دائمی مردم از تصمیمات حکومتی از طریق رسانه های عمومی مستقل از دولت

- تأمین مشارکت مردم در تصمیمات حکومتی و نظارت بر آن از طریق نهاد های سیاسی - اجتماعی

- واگذاری هر چه بیشتر اختیارات به ارگانهای محیط زیست و کار مردم.

۳-۴) دفاع از حقوق اقلیتها: در نظام مردم سالار برای جلوگیری از قربانی شدن فرد در مقابل جمع و یا اقلیت در مقابل اکثریت باید حقوق اقلیتهای گوناگون تضمین شود. رفتار اکثریت با اقلیت از مهمترین شاخصهای پایبندی به حقوق بشر و مردم سالاری است.

اقلیتهای فکری باید از امکانات کافی برای ترویج و تبلیغ نظر خود در جهت تبدیل شدن به اکثریت برخوردار باشند. وجود گرایشات گوناگون باید بعنوان عامل رشد و سلامت جامعه حمایت شود. تنها نهاد ها و جریانهای سیاسی، اجتماعی و فکری که سرریح و آشکار اساس حقوق بشر و دموکراسی را مورد حمله قرار می دهند باید بر اساس قانون منع و دفع شوند.

پایبندی به حقوق بشر در ارتباط با اقلیتهای ملی و مذهبی از جمله تضمین آزادی وجدان و دین، آزادی بیان به زبان مادری، آزادی تشکل و آزادی در حفظ رسوم و سنن خویش را در برمی گیرد.

وفاداری به مردم سالاری ایجاب می کند که اقلیتهای قومی - ملی در مناطق زیست خود بر اساس آرای محلی ارگانها و مسئولین منطقه ای را تعیین کنند و بر آنها نظارت داشته باشند.

در کشور ما مناطق سکنا اقلیت های قومی اغلب از توسعه لازم محروم مانده اند. حمایت ویژه از توسعه این مناطق از وظایف دولت است.

ما بر اساس توجه مرکزی مان به فردیت انسان و حرمت و آزادی او، به عنوان ارزشی بی قیاس، به شدت مخالف هرگونه قوم گرایی و فرقه پرستی عقیدتی - مذهبی هستیم. تنها در صورت مبارزه پیگیر با این گرایشات هم در میان اکثریت و هم در میان اقلیت می توان از بر انگیزته شدن احساسات هستی سوز و ضد بشری برتری طلبانه قومی و فرقه ای جلوگیری کرد و برای بروز شخصیت مستقل انسانی فضای مناسب ایجاد کرد.

۳-۵) همبستگی و عدالت اجتماعی شرط ضروری ثبات و رشد انسانی جامعه است. همبستگی اجتماعی بر درک فرد از هستی اجتماعی خویش و پذیرش آگاهانه و داوطلبانه مسئولیت در قبال سرنوشت اجتماع استوار است. بدون این آگاهی اجتماع از امکان تحول خرد گرایانه محروم می شود و فرد و اجتماع خود را اسیر نیرو های غیر قابل شناخت و یا کنترل حاصل از رقابت ها و سلطه جویی ها می یابند، آزادی و خود مختاری فردی مسخ می شود و حاصلی جز خود خواهی و از خود بیگانگی نخواهد داشت.

همبستگی اجتماعی با ترحم بیار نمی آید. دوام و رشد همبستگی اجتماعی تنها با گسترش آفاق شناخت فرد در بستر رشد فرهنگ اجتماعی میسر است. عدالت اجتماعی تبلور این همبستگی در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه است. پایبندی به عدالت اجتماعی نتیجه منطقی اعتقاد به حقوق بشر است. تنها از طریق عدالت اجتماعی می توان حرمت انسانی بخش بزرگی از جامعه را حفظ کرد و امکان بهره برداری آنان از حقوق و آزادیهای فردی خویش را فراهم آورد. بدون گسترش عدالت اجتماعی مردم سالاری از محتوا تهی می شود و قادر به دفاع از خود نخواهد بود، و آزادیهای فردی و حرمت انسان پایمال کینه و حسد اجتماعی، طبقاتی، مذهبی و قومی خواهد شد. عدالت اجتماعی ضامن صلح و آرامش اجتماعی و رشد و شکوفایی با ثبات و موزون جامعه است.

ما مبارزه برای تحقق و گسترش دموکراسی و تأمین آزادی ها را همواره به تلاش پیگیر در راستای تأمین و گسترش عدالت اجتماعی و حمایت از حقوق محرومان همراه می سازیم اولین و ضروری ترین گام در راه عدالت اجتماعی برقراری تأمین اجتماعی بمعنای ایجاد امکان برای بهره برداری همگان از حق داشتن حد اقل درآمد، بهداشت، آموزش و دیگر نیاز های اولیه انسانی است.

توزیع متناسب ثروت توسط سیاست های مالی - اقتصادی دولت از دیگر ارکان عدالت اجتماعی است.

همبستگی و عدالت اجتماعی مورد نظر ما نه بمعنای دخالت و تعیین تکلیف امرانه و سرکوبگرانه دولت برای اجتماع و در

سرنوشت فرد، نه بمعنای همسان سازی و نه بمعنای رها شدن فرد از مسئولیت فردی در قبال سرنوشت خویش است. همبستگی و عدالت اجتماعی تنها باید شرایط را برای بهره برداری همگان از امکانات رشد فراهم سازد.

۶.۲) نفی مرد سالاری: تسلط مرد بر زن مهر و نشان خود را در طول سده ها و هزاره ها بر تمامی جوانب حیات جامعه زده است. زدودن این مهر از ساختارها و نهادها، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک وظیفه انسانی و گام عظیمی در راه رهایی جامعه و فرد از بار گران سلطه گری و سلطه پذیری است. نفی مرد سالاری با دگرگونی نقش و مقام، و تصورات و روحیات هر دو جنس در تمامی عرصه های زندگی همراه است. رهایی زن از سلطه مرد آنچنان تحول فرهنگی عظیمی را در درون تک تک افراد طلب می کند، که بی شک دگرگونی بنیادی، فقر و بیکاری و ضعف اجتماع در جهت انسانی را بدنیال خواهد داشت دخالت برابر زنان در سرنوشت اجتماع تنها یک سوی روند رهایی جامعه از مرد سالاری را در بر می گیرد، سوی دیگر این روند دگرگونی فرهنگ و ساختارهای مرد سالار جامعه در جهت ارزش ها، روحیات و نیازهای زنان است.

دولت و نظام کشور باید وظیفه حمایت ویژه از رشد توان و نفوذ زنان در جامعه را تا برابری واقعی حقوق اجتماعی آنان با مردان پیگیرانه عهده دار شوند. حزب دمکراتیک مردم ایران از مبارزات مستقل زنان در این عرصه ها پشتیبانی می کند.

۷.۲) نفی خشونت: خشونت در جامعه ما زائیده استبداد، سرکوب و ترور دولتی، وجود فرهنگ استبدادی، فقر و بیکاری و ضعف نیروهای مسالمت جو در جامعه است. مبارزه فرهنگی و سیاسی برای طرد مظاهر خشونت در جامعه و جایگزینی آن با فرهنگ تفاهم و مدارا بخش جدایی ناپذیر مبارزه در راه حقوق بشر و دمکراسی در ایران است. آشکار است که سیاست ترور و سرکوب جمهوری اسلامی و آشفتگی ناپذیری آن با حاکمیت مردم و آزادیهای فردی خشونت را به طور مداوم در جامعه ترویج می کند، اما از طرف دیگر نباید تاثیر اپوزیسیون در گسترش و تعدیل فرهنگ خشونت را نادیده انگاشت.

حزب دمکراتیک مردم ایران تمام تلاش و توان خود را وقف پیروزی حتی المقدور مسالمت آمیز حاکمیت مردم و حقوق بشر در ایران می نماید و در این راستا اشکال سیاسی و شیوه های توده ای و مسالمت آمیز مبارزه را پیشه خود ساخته تبلیغ و ترویج می کند، تا توان مبارزاتی مردم، به جای طغیان کور، در مسیر سازمان یابی مستقل، برای دستیابی به خواستهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر حق آنان به بار بنشیند.

حزب دمکراتیک مردم ایران در راستای احیای حرمت انسان و تلطیف وجدان اجتماعی در ایران خواستار لغو مجازات اعدام و تقبیح شکنجه به هر عنوان و در هر شرایطی است.

۸.۲) میهن دوستی ریشه در احساس وابستگی و انس به تاریخ، فرهنگ و آینده مشترک در میان مردمانی دارد که در یک کشور دارای قدمت تاریخی معین در کنار هم می زیند و از استقلال و تمامیت ارضی آن دفاع می کنند. حس میهن دوستی، بهمانند اعتقادات مذهبی مردم بارها مورد سوء استفاده حاکمان سرکوبگر و توسعه طلب قرار گرفته است. میهن دوستی ما رو به آینده دارد و رفاه، آگاهی و آزادی مردم میهن مان را، در دوستی و صلح با دیگر ملل هدف قرار می دهد. میهن دوستی بمعنای پذیرش بی قید و شرط ارثیه فرهنگی و تاریخی گذشتگان نیست، بعکس آینده میهن و مردم در گرو نوسازی ارثیه مادی و معنوی گذشتگان و همپا و همساز کردن آن با فرهنگ معاصر بشریت است. میهن دوستی نباید سلب اختیار و آزادی از اندیشه و عمل معاصران را موجب شود، بلکه برعکس باید به مردم احساس در منزل خویش بودن یعنی حق و جسارت تعیین فردی سرنوشت خویش و شرکت در سرنوشت اجتماع را بدهد. میهن متعلق به مردم میهن است و نه مردم مایمک کشور و دولت. میهن دوستی وظیفه نیست بلکه پذیرش داوطلبانه مسئولیت در قبال سرنوشت مشترک میهن و مردم خویش است.

کشور ما سرزمین اقوام گوناگون است که طی سده ها و هزاره ها تاریخ و فرهنگ ایران زمین را ساخته و پرداخته اند. تنها با پذیرش این تنوع و تضمین حقوق فردی و اجتماعی مردم میهن دوستی به بار می نشیند و انگیزه ساختن آینده مشترک برانگیخته می شود. بزرگترین دستاورد تنوع فرهنگی و قومی در ایران می تواند رهایی ایرانی از برتری طلبی قومی و مذهبی، و زندگی در صلح و دوستی با ملل و کشورهای همجوار باشد.

۹) توسعه همه جانبه: توسعه کشور باید ثبات، سلامت و رشد و پویایی جامعه را تأمین کند. توسعه با ثبات باید وضع کنونی اقتصاد و فرهنگ کشور را مبنا و پایه رشد قرار دهد. بواسطه ناموزونی رشد اقتصادی و فرهنگی که ریشه در عقب افتادگی همه جانبه از قافله تمدن جهانی دارد، تأمین ثبات، سلامت و پویایی و

رشد در کشور ما بسی دشوار تر از تأمین این شرایط در دنیای پیشرفته است و تنها با بهره برداری کامل و خردمندانه از تمامی توان اقتصادی - اجتماعی کشور محتمل است. در این راستا توجه به نکات زیر اهمیت بنیادی دارد:

الف) رشد اقتصادی بدون توجه به توان و نیازهای مردم و بدون شرکت و نظارت آنان، موجب محرومیت بخش عظیمی از مردم از دستاورد های رشد، بی انگیزگی و فقدان کوشش فرهنگی و عدم آمادگی برای پذیرش معضلات و عوارض رشد می شود.

چنان رشدی که به بهای خانه خرابی و محرومیت بخش عظیمی از مردم و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی تمام شود، نه دوام دارد و نه می تواند مورد تأیید ما باشد.

ب) توسعه بدون رشد و پویایی همه جانبه نهاد های جامعه ناممکن است. توسعه همه جانبه بمعنای تحول موزون، پیگیر و متقابل نهاد های جامعه (دولت، نهاد های اجتماعی و سرمایه)، ساختار اقتصادی (به عنوان بستر و پایه حیات جامعه و نهاد های آن) و فرهنگ و ساختار های فرهنگی (به عنوان ناظم نهاد های جامعه و رابطه میان نهاد های جامعه با هم و با ساختار اقتصادی) است. تحول نهاد های جامعه باید اولاً در جهت شکل گیری و رشد نهاد های مستقل اجتماعی باشد، تا جامعه از پویایی و خود جوشی لازم برای پیشرفت برخوردار باشد. ثانیاً امکان فعالیت و رشد را برای رقابت آزاد اقتصادی و مالکیت خصوصی مستقل از دولت فراهم آورد و ثالثاً به دولت امکان ایجاد هماهنگی و تعادل در رشد اقتصادی و هدایت آن در جهت نیاز های اجتماعی را بدهد.

پ) یکی از مهمترین عوامل رشد تا سالم اقتصادی در کشور ما، چه در دوران سلطنت و چه در حال حاضر، نزدیکی و ادغام سرطانی سرمایه و قدرت دولتی است، بدانگونه که نه دولت تمایل جدی به هدایت سرمایه از مسیر سودجویی مطلق به سمت نیاز های اجتماعی - اقتصادی جامعه نشان می دهد و نه سرمایه مایل به کنترل خودکامگی دولتی است. بر فساد مالی و بوروکراسی فلج کننده ناشی از این پدیده تنها با برقراری آزادیها و حقوق فردی و اجتماعی مردم می توان غلبه کرد. تنها با انعکاس واقعی منافع اقتصادی و نیاز های جامعه از طریق نهاد های اجتماعی (احزاب سیاسی، اتحادیه های صنفی، روشنفکران و...) و محدودیت دولت توسط این نهاد ها می توان عملکرد حساس دولت به عنوان تنظیم کننده توسعه در جهت منافع ملی را تأمین و حفظ کرد، به جورش ثبات کننده مالکیت خصوصی - دولتی، یعنی یگانگی سودجویی و قدرت سیاسی، پایان بخشید و به سرمایه با استقلال از دولت امکان پویایی واقعی در جهت توسعه ملی بخشید.

ت) نمی توان تفکر غیر تبعیدی و شکاک، نزدیکی و اختلاط فرهنگی و حقوقی، و حقوق بشر و دمکراسی را از تمدن پیشرفته جدا کرد و تنها به تکنولوژی و علوم آن چشم حسرت بست، چرا که در این صورت راه بر شکوفایی توان و استعداد های انسان ها تنگ خواهد شد و مردم نه خالقین و مالکین توسعه بلکه ابزار آن خواهند شد. فرهنگ و اقتصاد ملی تنها از طریق کنش متقابل با تمدن جهانی، و تمیز توان های بالنده، و پویای تمدن ملی از یادواره های باستان شناس آن امکان بیداری از خواب خلسه قرون را می یابد.

ث) توسعه کشور در گرو کاهش مخارج نظامی و گسترش بازار های منطقه ای است این تنها از رهگذر روابط سازنده و دوستانه بین المللی و میان کشور های منطقه میسر است.

#### ۵) جامعه جهانی:

۱۰.۵) همبستگی و عدالت جهانی: تمدن بشری به مرحله ای از رشد رسیده است که رقابت جوامع و دولتهای مختلف دیگر به تنهایی ادامه پیشرفت آن را تأمین نمی کند، بلکه برعکس آن را در معرض بحران های مهلك محیط زیستی و اقتصادی و اجتماعی قرار می دهد. لزوم همبستگی و عدالت جهانی هم از ارزش های انسانی و هم از منافع مشترک بشریت سرچشمه می گیرد. در تعیین نظام آتی جهانی باید از یک طرف منافع جوامع گوناگون انعکاس کافی بیابند و از طرف دیگر تضاد و رقابت منافع ملی در چارچوب ارزش های انسانی و منافع مشترک بشریت محدود شوند. حقوق بشر چه از لحاظ حقوقی و چه به لحاظ ملزومات عملی آن باید به ارزش جهان شمول نظام جهان تبدیل شود. وابستگی به جامعه جهانی باید در احساس و درک جهانیان راه پیدا کند و همبستگی و نوع دوستی از چارچوب مرز های ملی فرا تر رود.

گرسنگی و فقر، عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی، جنگ و سرکوب و نقض حقوق بشر باید همانند آلودگی محیط زیست به عنوان مسائل مشترک بشریت درک شوند. این امر نیازمند مبارزه با رابطه نا عادلانه «شمال» و «جنوب»، نزدیکی و دوستی برابر حقوق فرهنگی میان «شرق» و «غرب»، و تلاش مشترک و متحد برای تغییر مناسبات و ساختار های موجود اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر مبنای دورنگری خرد گرایانه و حقوق بشر - انسان گرایی، مردم سالاری و همبستگی و عدالت اجتماعی - هم



در «شمال» و هم در «جنوب»، و هم در «غرب» و هم در «شرق» است. دگرگونی ساختار های سیاسی - اقتصادی و حقوقی موجود و نوسازی، گسترش و تقویت نهاد های دموکراتیک بین المللی برای تنظیم توسعه جهانی بر پایه منافع مشترک حال و آینده بشریت ضرورتی حیاتی و عاجل است. نظارت سیاسی بر اقتصاد و فعالیت انحصارات بین المللی از ضروریات بنیادی بقا و رشد «جامعه جهانی» است، چرا که در حال حاضر نظام رقابت انصار گسیخته، بر مبنای قدرت، با تکیه بر پیشرفت عظیم مادی بشریت، عوارض و فجایع طبیعی و اجتماعی را به طور قانونمند با چنان شتاب دم افزونی انباشت می کند، که نیرو های دفاعی و حیاتی طبیعت و اجتماع رفته رفته رو به اضمحلال می روند.

۲۰۵ «شمال» و «جنوب» - «شرق» و «غرب»:

در چند دهه اخیر فاصله میان کشورهای شرقی و توسعه یافته از یک طرف و کشورهای فقیر و توسعه نیافته از طرف دیگر به شدت افزایش یافته است، به گونه ای که امکان توسعه برای کشورهای جهان سوم روز به روز کمتر و دشوار تر می شود. کشورهای صنعتی با قدرت اقتصادی برتر بازار های جهانی را به طور نامعادلانه در جهت منافع ملی خود هدایت می کنند. سنت پانصد ساله استعمار جای خود را به نوعی استعمار جدید سپرده است، با این تفاوت که کشورهای پیشرفته، به بهانه استقلال کشورهای توسعه نیافته، خود را از زیر بار مسئولیت لازم در مورد وضعیت جامعه پار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این کشور ها رها کرده اند و آنجایی نیز که پذیرای مسئولیت شده اند اغلب از دید کوتاه بینانه، موضعی و مقطعی تأمین و حفظ منافع تنگ نظرانه خود عمل کرده اند. اینهمه بی اعتمادی و سوء ظن توده های مردم را در «جهان سوم» نسبت به دنیایی که هر روز دستاورد های خود را توسط وسایل ارتباط جمعی پیشرفته به تماشا می گذارد، برمی انگیزد. اوج گیری بنیادگرایی و تندروی مذهبی و ملی در «جهان سوم» و قدرت گیری عوام فریبانی که داعیه مبارزه علیه «توطئه های استکبار جهانی» را دارند، بیش از هر چیز معلول این شرایط است. قربانیان مستقیم این وضعیت قبل از همه «جهان سومی ها» هستند. اما ثبات، رفاه و حقوق اجتماعی و فردی در «جهان اول» نیز به طور غیر مستقیم و در دراز مدت از زیان های هولناک این بی عدالتی جهان گستر در امان نیست.

ناتوانی اقتصادی بخش های بزرگی از جهان بازار های فروش کشورهای پیشرفته را محدود می کند. عوارض ناشی از نابسامانی های اجتماعی - اقتصادی کشورهای توسعه نیافته، عدم وجود امکانات زندگی و رشد، نقض حقوق بشر، سرکوب و چنگهای داخلی و منطقه ای مرز های ملی را در می تورد و تمدن پیشرفته را به طور روزافزون در معرض خطر رشد بنیادگرایی ملی و مذهبی، و نفی دستاورد های انسانی و اجتماعی خود قرار می دهد. آغاز مهاجرت توده ای از «جهان دوم و سوم» و عوارض ناشی از انفجار جمعیت و نابودی گسترده طبیعت در کشورهای «در حال توسعه» مدتهاست دامنگیر «جهان اول» شده است. با پیشرفت وسایل ارتباط جمعی بی ارزش شدن روزافزون حیات و حرمت انسان «جهان سوم» در عمل، به طور روزمزه در معرض تماشا ای نظار عمومی «غرب» قرار می گیرد و در صورت بی عملی سیاست بنیاد ارزش های انسانی را در روان اجتماعی «غربیها» مورد تهدید قرار می دهد. به اینگونه جهان بر سر دو راهی همکاری، همبستگی و عدالت جهانی، جهان شمولی حقوق بشر و خردگرایی و دوراندیشی و یا غلبه بنیادگرایی، سرکوب و نقض حقوق بشر، جنگ و خشونت و ویرانگری بنیاد های طبیعی و اجتماعی حیات خود قرار گرفته است.

اسطوره سازی از «غرب فاسد» و «شرق اصیل» در یکسو و از «غرب متعدن» و «شرق بربر» در سوی دیگر پیش از هر چیز به پنهان کردن چهره «شیاطین» آدم ستیز، عوام فریب، سرکوبگر و سودپرست در «شرق» و «غرب» یاری می رساند و راه را بر همبستگی ضروری آدمیان در «شرق» و «غرب» سد می سازد. تغییر مناسبات اقتصادی نابرابر بین المللی از یکسو نیازمند همکاری و مبارزه مشترک کشورهای توسعه نیافته و از سوی دیگر وابسته به درک افکار عمومی و دولتهای کشورهای صنعتی از ضرورت توسعه بخش های دیگر جهان است.

هرچند مناسبات اقتصادی و تجاری نو استعماری امکان و سرعت توسعه کشورهای عقب مانده را به شدت کاهش می دهد و در نتیجه حل مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور ها را بسیار دشوار و پیچیده می سازد، اما این امر نافی نقش قابل توجه نظام ها و سیاست های حاکم بر این کشور ها در سرشویت و توسعه آنها نیست.

۲۰۶ صلح: تأمین صلح در دنیای چند قطبی پیچیده تر از گذشته گشته است و نیازمند دموکراتیزه کردن روابط، ساختار ها و نهاد های بین المللی و ایجاد پیمان های امنیت دسته جمعی بین المللی و منطقه ای است. مبارزه با بنیادگرایی ملی و مذهبی برای ایجاد

تفاهم میان ملل و دولتها از ضرورت تام برخوردار است. ۲۰۵ حفظ محیط زیست: آلودگی و نابودی محیط زیست زیربنای طبیعی حیات بشریت را با خطری بنیان برافکن روبرو ساخته است. تمدن صنعتی بر پایه رقابت افسار گسیخته و در خلاء ساختار های کارا و دموکراتیک بین المللی، جهان را با شتابی دم افزون در این مسیر ویرانگر به پیش می برد. مسئولیت اصلی نابودی محیط زیست به عهده کشورهای پیشرفته صنعتی است. بدون يك دگرگونی بنیادی در شیوه تولیدی و روابط بین المللی دفع این «فاجعه آخر زمان» ناممکن می نماید. علیرغم محدود بودن تأثیر و امکانات، مبارزه همه جانبه سیاسی و فرهنگی برای ایجاد آگاهی عمومی نسبت به ابعاد این خطر و ملزم کردن دولتها به تصویب قوانین حمایت از محیط زیست يك وظیفه مبرم است.

### رفسنجانی، گروگان... بقیه از صفحه ۴

چاپ می شود، و سرانجام در هیاهوی فراوانی که در تمام یکی در ماه گذشته تمام جلسات مجلس را به صحنه «افشاکاری» علیه برخی وزرا تبدیل کرده بود، خواننده یا شنونده کنجکار، هیچ جا صحبت از اختلاف سیاسی این جماعت با وزرای قبلی کابینه را پیدا نخواهد کرد و همه جا، تنها به اساسی رمز «نداشتن زهد و تقوا» و «دنیادگرایی»، «عدم قناعت» و «تجمل پرستی» اشاره میشود!! و تنها وقتی وزیری قرار است بماند، به هم نظری سیاسی خود و نامبرده عنایت می کنند!

### صراط مستقیم و منهاج قومی!

علاوه بر حذف وزرا و تصرف وزارتخانه های دلخواه، موضوع مورد اختلاف دیگری، که بر سر آن «معامله» شده است، «تحقق حاکمیت کامل قرآن» و «عمل به شریعت» است، که بنظر می رسد جناح محافظه کار دوباره آن قصد کوتاه آمدن ندارد و البته مدتهاست که رفسنجانی را در این زمینه به عقب نشینی واداشت اند. در این باره، میتوان به حکم تنفیذ شده ای که از جانب خامنه ای به رفسنجانی ابلاغ شد، اشاره کرد که در آن، رهبر جمهوری اسلامی با تأکید فراوان رئیس جمهور را به «دفاع از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و اله و مجاهدت برای تحقق حاکمیت کامل قرآن و عمل به شریعت» و نیز «تمسک به اصول پایدار انقلاب اسلامی» دعوت کرده و در عین حال یادآوری نموده است که: «بدیهی است که تنفیذ اینجانب نیز مانند رأی ملت، تا زمانی است که ایشان در همان صراط مستقیم و منهاج قومی قدم بر میدارند.»

رفسنجانی نیز، متقابلاً در سوگند نامه خود در مراسم تحلیف، خود را به «ترویج دین و اخلاق» مکلف میسازد و به پرهیز از «هرگونه خودکامگی» (!) متعهد میگردد و قول می دهد که «از آزادی و حرمت اشخاص» نیز و «حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است» حمایت کند!! برآستی طرفین این «معاملات» از خود پرسیده اند که صرف نظر از این بده بستان ها بقصد تقسیم قدرت، برای حل بحران همه جانبه ای که جامعه ویران شده ما را دربر گرفته است، چه راه حلی در آستین دارند؟

اساس دین همین در نظر نیست  
ولی محمدی تهریز منظر مستحب  
است!



بمناسبت هفته نهی از منکر

## دستاورد های کوچک نشستی بزرگ

کنفرانس جهانی حقوق بشر بعد از دو هفته بحث و گفتگو روز جمعه ۲۵ ماه ژوئن در وین بکار خود خاتمه داد.

سند نهایی این کنفرانس «بیانیه وین» - آنطور که آقای پطروس غالی آتر: «افق نوینی در ارتباطات جهانی برای حقوق بشر تا سده آتی» خوانده - با مشارکت ۲۱۰۰ نماینده دولتی از ۱۷۱ کشور مختلف جهان و با مشاورت تنها ۱۱۹ نفر از نمایندگان سازمانهای غیر دولتی تهیه گردید. در حالی که ۲ هزار نماینده از ۸۱۲ سازمان مختلف غیر دولتی در سراسر جهان در وین حضور داشتند و امیدوار بودند جدا از شکل نمایشی حضورشان بتوانند اثرگذاری بیشتری در مصوبه های سازمان ملل داشته باشند.

اگر چه این کنفرانس در نوع خود در طی چند دهه اخیر منحصر به فرد بود، به بسیاری معضلات و مشکلات بشری پرداخت اما علیرغم دو هفته کار مداوم همراه با بحثهای طولانی نتوانست کار زیادی به پیش برد. و مصوبه ها تنها نقش پیشنهادی و ارشادی به خود گرفتند. کشور های در حال توسعه به رهبری چین از تصویب ۲ خواست اساسی سازمانهای غیر دولتی جلوگیری کردند. این خواستها یکی بوجود آمدن دادگاههای ویژه

گیری و اجرای حقوق بشر و دیگری تاسیس کمیساری عالی پی حقوق بشر بودند که در واقع ضمانت اجرایی مهمی برای نظارت و پی گیری حقوق بشر در سطح جهان بشمار می رفتند.

از تاسیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۴۶ و طرح اعلامیه جهانی حقوق بشر و تصویب آن در دسامبر ۱۹۴۸ با ۴۸ رأی موافق و ۸ رأی منتهع، تاکنون مشکل اساسی پیش روی بشریت ضمانتهای اجرایی لازم برای توجه و اجرای حقوق بشر از طرف دولتها بوده است. در این رابطه مفید خواهد بود اگر نگاهی کوتاه به تاریخچه حقوق بشر داشته باشیم.

سیر تکاملی ارائه و اجرای حقوق بشر تا کنون را می توان به ۲ مرحله تقسیم نمود:

«مرحله اول ایجاد زمینه های حقوقی تا تصویب میثاقهای حقوق بشر در سال ۱۹۶۶ و تدوین امکانات بین المللی بعدی در سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۵۰»

مرحله دوم ۱۹۷۰ - ۱۹۹۰، تقویت نهاد های نظارت کننده به نقض مفاد اعلامیه حقوق بشر از طریق ایجاد ارگانهای گزارش دهی و فعال کردن گروههای کار کمیسیون حقوق بشر که موجب فزونی و تشدید در حفاظت مؤثر از حقوق بشر بوده است.

مرحله سوم. از سال ۱۹۹۰ به بعد که از آن می توان به عنوان آغاز برنامه های تربیتی و همکاری به منظور توسعه نام برد. (به نقل از اعلامیه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (وین))

آنچه که در سال ۱۹۴۸ تصویب شد تنها جنبه «ارشادی» داشت و برای امضاکنندگان آن الزام آور نبود. به همین اساس کمیسیون حقوق بشر در سال ۱۹۵۴ متون مقدماتی میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را به مجمع سازمان ملل تسلیم داشت. که در واقع اولین گامهایی محسوب می شدند که کشور های امضا کننده را ملزم به توجه به حقوق بشر می نمودند. آن طرحها پس از گذشت بیش از ۱۰ سال در سال ۱۹۶۶، به انضمام پروتکل اختیاری پیوست میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیدند. در «پروتکل اختیاری» یک هیات اجرایی تحت عنوان «کمیته حقوق بشر» پیش بینی شده بود که از طرفی مرکز صلاحیت داری محسوب می شد که کشور ها گزارش اقدامات خود در ارتباط با تأمین و اعمال حقوق و آزادیهای مندرج در میثاق را به آن ارسال می کردند و از طرف دیگر به عنوان مرجع رسیدگی به شکایات اتباع کشور های امضاء کننده پروتکل شناخته می شد.

اجرا و نظارت میثاق جهانی حقوق بشر به مثابه «قانون اساسی بین المللی» همیشه با مشکلات عدیده ای همراه بوده است.

که شاید مهمترین آنها تصادم «حق حاکمیت ملی» و اجرای «قانون اساسی بین المللی» بوده است.

از سالهای ۹۰ به این سو بدنبال تحولات در کشور های سوسیالیستی سابق و عوض شدن چهره سیاسی و جغرافیایی جهان نیاز به بازنگری در نقش سازمان ملل و متعاقب آن مفاد میثاق جهانی حقوق بشر بیش از پیش احساس می گردید. به همین پایه است که ضرورت تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر مطرح گردید. این کنفرانس قرار بود دربرگیرنده مفاد زیر باشد:

۱ - پیشرفت در پروسه دمکراسی و تحقق آن در مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر

۲ - پذیرفته شدن تصویب نامه های مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر با توافق همگانی نمایندگان کشور های مختلف و همچنین کشور های عضو ناقض اعلامیه جهانی در کمیسیون سازمان مل متحد.

۳ - تلاش برای حفظ تماس با کشور های ناقض مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر جهت نظارت از طریق مراجع بین المللی بویژه اعزام گزارشگر مخصوص کمیسیون حقوق بشر در آن کشور ها. این کنفرانس درنظر داشت تأثیر و کارایی روش ها و اهرمهایی که تا کنون از طرف سازمان ملل در رابطه با حقوق بشر بکار برده شده مورد بررسی قرار دهد و با توجه به ارتباط تنگاتنگی که بین حقوق بشر، دمکراسی و توسعه وجود دارد رعایت مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان یکی از معیار های اساسی تعیین اعطای کمک برای توسعه و پیشرفت مورد توجه قرار دهد. مسلم بود که در این کنفرانس با توجه به موضع گیری های برخی کشور ها نظیر چین و ایران (خصوصاً با توجه به اطلاعاتی «بانکوک») کارائی و پیشرفت کار کنفرانس چشم گیر نخواهد بود.

کشور هایی نظیر جمهوری اسلامی «حقوق بشر» را تنها حربه توین سیاسی می دانند که آلت دست کشور های غربی شده است. و زیر این استدلال از اجرای مفاد حقوق بشر شانه خالی می کنند. عجیب نیست وقتی محمد جواد ظریف معاون بین المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ابراز خوشحالی می کند که: «غرب نتوانست کنفرانس مذکور را آنطور که پیش بینی کرد به ابزار سیاسی در دست خود تبدیل سازد.» چرا که ایران همراه با کشور های دیگر نظیر چین از تصویب بسیاری بند ها جلوگیری کردند.

او حتی تصویب بند مهمی که شاید مهمترین دستاورد این کنفرانس بود یعنی «یکسان تلقی شدن حقوق بشر در سراسر جهان» را امر کم اهمیتی تلقی می کند که «به جهت عدم تعریف مشخص برای موازین حقوق بشر» اعتبار چندانی ندارد. جمهوری اسلامی مثل بسیاری کشور های دیگر در حال توسعه با تاسیس کمیساری عالی حقوق بشر در سازمان ملل تحت این استدلال که «غربیها از چنین ارگان قدرتمندی سوء استفاده خواهند کرد.» مخالفت کردند. البته بحث تاسیس کمیساری عالی حقوق بشر در نشست آتی مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک ادامه خواهد یافت. تشکیل دادگاه ویژه حقوق بشر نیز به اظهار کمیسیون حقوق بین المللی سازمان ملل منوط شد.

بد نیست اشاره کنیم موضوعاتی نظیر زنان - کودکان - بومیان و... مفصلاً مورد بحث قرار گرفت. از جمله حضور زنان چه در کنفرانس حقوق بشر سازمان ملل و چه در فعالیتهای سازمانهای غیر دولتی چشمگیر و تحسین برانگیز بود. این حضور و آمادگی در ارائه نظرات مدون و پیشنهادات و قطعنامه ها نتیجه کار و تلاش دو ساله بیش از ۹۰۰ سازمان مدافع حقوق زنان بود. این گروهها طی يك همکاری وسیع در چارچوب کنفرانس حقوق بشر «دیوان دفاع از حقوق زنان» را بوجود آوردند و مباحث مختلفی از جمله شکنجه و تجاوز به زنان در نقاط مختلف جهان بویژه در کشور های در حال جنگ و سوء استفاده از زنان در خانواده و «تجارت زن» و استعمار جنسی و آزار سیاسی را طرح و مورد بررسی قرار داده اند. این دیوان موفق شد متنی از خواستهای سازمانهای زنان را تهیه نموده و به کنفرانس ارائه دهد. که انعکاس آن در بیانیه و مصوبات کنفرانس از جمله دستاورد های مهم این گرد هم آتی بشمار می رود. بدون شک نقش فعال زنان در کنفرانس وین از بارز ترین ویژگی های این کنفرانس می باشد.

آقایان لاهیجی و علیزاده به نمایندگی از جامعه های دفاع از حقوق بشر پاریس و وین در این کنفرانس حضور داشتند.

جامعه دفاع از حقوق بشر به عنوان سازمان غیر دولتی به دعوت کنفرانس جهانی حقوق بشر سازمان ملل به این کنفرانس راه یافته بود. در پی اعتراضات جمهوری اسلامی و حتی تهدید به ترک کنفرانس در صورت حضور «جامعه» رسماً از طرف مسئولان دفتر کنفرانس جهانی به ایشان اعلام گردید که حق شرکت به نام سازمان خود در این کنفرانس را ندارند. سخنرانی از پیش برنامه ریزی شده آقای لاهیجی در ارتباط با قانون اساسی جمهوری اسلامی و حقوق بشر نیز از برنامه ها حذف گردید و

مصاحبه زیر از سوی اشپگل با رئیس سازمان عفو بین الملل «پیر صانع» صورت گرفته است. صانع اهل سنگال ۴۴ ساله، رئیس کل سازمان عفو بین الملل که از شرکت در مذاکرات مربوط به قطعنامه کنفرانس حقوق بشر بازماند، صورت گرفته است:

## « ننگ نابخشودنی »

### ترجمه فرخنده

نیست، حتی اگر قرار باشد نکات ناچیز و اندکی در آن گنجانده شود. ما تلاش میکنیم که حد اقل این تصمیم گیریها را تغییر دهیم. ما تظاهر و فریب دولتهای را آشکار خواهیم ساخت که حقوق بشر را در اینجا برسمیت شناخته اما در کشور های خود ظلم را ادامه میدهند.

**اشپگل:** چرا سازمان عفو بین الملل لیست کشور هائی را که بطور سیستماتیک حقوق بشر را نقض می کنند منتشر نمی کند؟

**صانع:** در رابطه با حقوق بشر اینطور نیست که هرچه خوب است در يك طرف و هر چه بد است در طرف دیگر باشد. در کشور های دمکرات هم پاره ای مواقع مورد های شدیدی دیده میشود و حتی در کشور مالی که ما در آنجا از موارد مشخص شکنجه مطلع هستیم، گاهی بد تر از ایالات متحده آمریکا است یعنی جایی که مجازات اعدام بطور سیستماتیک اجرا میشود و پلیسهای بطور وحشتناکی مردم را مورد شتم و ضرب قرار میدهند.

**اشپگل:** در حال حاضر شما ۱۶۱ کشور و از جمله میزبان کنفرانس حقوق بشر سازمان ملل متحد را متهم به نقض حقوق بشر می کنید.

**صانع:** در اطریش مسئله راسیسم روبه رشد است و پارلمان محدود کننده ترین قوانین پناهندگی در اروپا را به تصویب رسانده است. افرادی که از سر مرز ها برگردانده میشوند، در کشور هایشان خطر زندان و شکنجه گاهها تهدیدشان میکند.



**اشپگل:** آیا شما با اعزام خبرگزار ویژه سازمان ملل به آلمان در رابطه با اغتشاشات و آتش سوزیهای اخیر موافقت میکنید؟

**صانع:** بله موج رشد یافته راسیسم در اروپا و حملات پلیس باید مورد توجه قرار گیرد. اگر دولت آلمان به سرعت و بطور جدی اقدام نکند در نتیجه اعتبار خود را دست خواهد داد. اگر دولت آلمان نیز بخشی از آن را از دست داده است. شاید در این کنفرانس گوش شنوایی برای شنیدن نظرات دولت آلمان وجود داشته باشد، زیرا وی در خانه خود قادر به برقراری نظم نیست.

**اشپگل:** نظرتان در مورد طرحهای پیششازان فکری سازمان ملل چیست که خواهان دست زدن به جنگ بنام پیشبرد حقوق بشر میباشند؟

**صانع:** از زاویه قربانیان اقدامات نظامی برای مسائل انسانی امر نیکویی است، اگر قادر به نجات حقوق انسانی باشد، اما این کافی نیست، ما می بایست خیلی پیش از اینها دست به اقدام میزدیم تا بتوانیم مانع از اعزام نیرو های نظامی شویم. در این رابطه ما به راه حلهای رادیکال نیازمندیم. تصور کنید وقتی که در روسیه درگیریهای نظیر بوسنی پیش آید، در این صورت احتمالاً میلیونها روس بعنوان فراریان از جنگ رو به کشور آلمان خواهند آورد. و بدینترتیب آلمان دچار مشکلات عظیمی خواهد شد. علیرغم این ما در وین نشست ایم و در اعتبار عمومی حقوق بشر شك می کنیم. واقعا که مضحك است.

**اشپگل:** قبل از آغاز کنفرانس حقوق بشر در وین اخطار دادید که این «گرد همائی میتوانند به ضربه ای به چهره بشریت تبدیل شده و بصورت يك تراژدی مضحك درآید». آیا هشدار شما به واقعیت پیوسته است؟

**صانع:** احتمالاً دولتها بر سر يك حد اقل هائی به توافق رسیده و به آنچه که بعنوان معضل اصلی کنفرانس تصویر شده - یعنی معیار های ارزشی غرب که آشکارا در تناقض با ویژگیهای فرهنگی کشور های دیگر قرار میگیرد - با مصالحه ای پایان داده میشود. در انتها تمامی کشور ها برخی از حقوق انسانی را که اعتبار عمومی و سراسری دارند، به رسمیت خواهند شناخت.

**اشپگل:** اما این امر قبلاً در کنوانسیون جهانی حقوق بشر سازمان ملل از سال ۱۹۴۸ اعلام شده و موجود است.

**صانع:** دقیقاً. علیرغم این اصرار میشود بعنوان نتیجه موفقیت آمیز ارائه گردد. اما برای ما قابل پذیرش نیست و تیرنگی است در مقابل خواستهای ما و بویژه در زمانیکه جهان در مقابل وضعیت خطرناکی مشابه قبل از جنگ جهانی دوم قرار داشته و با وجود فشار، نفاق و دشمنی، درگیریهای قومی و کشتار های جمعی در سراسر جهان، تدابیر و سیاستهای دیگری لازم است.

**اشپگل:** میزان شانس تشکیل يك کمیساری عالی برای حقوق بشر چقدر است؟

**صانع:** توافق بر سر تشکیل يك ارگان دیگری در سازمان ملل که بدون جنگ و دندان باشد، چندان دشوار نیست، تا در اثر آن غرب خود را محدود احساس کند و رژیمهای آسیائی از چیزی ترس نداشته باشند. اما اساس این است که کمیساری عالی میبایست مستقل و بی طرف بوده و تمامی برنامه های حقوق بشر سازمان ملل را با هم هماهنگ نماید.

**اشپگل:** بطور ویژه زیر فشار جمهوری خلق چین، بنگلادش و سوریه، سازمان عفو بین الملل و سایر سازمانهای غیر وابسته حقوق بشر از شرکت در مذاکرات برای سند نهائی منوع شده اند.

**صانع:** این تنگی است نابخشودنی و مسخره. این امر تنها ثابت می کند که ما هنوز هم توسط دولتها جدی گرفته نمیشویم. در صفوف ما انسانهای بیشماری هستند که در راه مبارزه برای حقوق خود شکنجه شده و زندگیشان بخطر افتاده است و تنها در اثر اعتراضات مدام و همکاری ماست که اساساً اندک حرکتی صورت میگیرد. اما با وجود این رئیس سازمان ملل آقای پطرس قالی حاضر است برای تحقق چند مصالحه ناچیز ما را قربانی نماید.

**اشپگل:** آیا شما نظر وزیر امور خارجه آمریکا «وارن کریستوفر» را تأیید میکنید که دندان قطعنامه را بر ارائه سند ضعیفی ترجیح میدهد؟

**صانع:** برای دولتها ترك وین بدون سند قطعنامه امکان پذیر

بجای آن سخنرانی تحت عنوان «ارتباط حقوق بین الملل بشر دوستانه با قانون اساسی» صورت پذیرفت.

«جامعه حقوق بشر» علی رغم این فشار ها با تمام نیرو تلاش نمود تا بتواند در کنفرانس شرکت جوید و مسائل و مشکلات حقوق بشر در ایران را در آنجا مطرح سازد. خوشبختانه به علت سابقه فعالیت طولانی و عضویت در فدراسیون بین المللی حقوق بشر این جامعه توانست در کنفرانس جهانی به عنوان عضو فدراسیون در هیات نمایندگی فدراسیون بین المللی حقوق بشر شرکت نماید.

آقای لاهیجی نیز سخنرانی را بجای محل کنفرانس در مکان دیگری ترتیب داد و با استقبال ایرانیان علاقمند مواجه گردید. جامعه حقوق بشر در ایران توانست با وجود مشکلاتی که جمهوری اسلامی پیش روی فعالیت آن گذاشته بود به خوبی مسائل ایران را مطرح سازد و توجه جهانیان را به نقض وحشیانه حقوق بشر در ایران جلب نماید.

در رابطه با کنفرانس وین راه آزادی مصاحبه ای با آقای علیزاده مسئول جامعه حقوق بشر ایران در وین انجام داده است که بعلا ترانم مقالات در شماره آینده چاپ خواهد شد.

# «آزمون تجربه ای نو»

فرخنده

## حضور اعظم طالقانی

خانم اعظم طالقانی به نمایندگی از جامعه زنان انقلاب اسلامی به عنوان سازمان غیر دولتی در کنفرانس حضور داشت. ایشان بارها تلاش نمود که در محل کنفرانس مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دهد. اما مجاهدین خلق و برخی سازمانهای چپ هر بار در محل سخنرانی اش حاضر می شدند و مانع صحبت او می گردیدند. او بالاخره با حمایت نیروهای امنیتی توانست مصاحبه مطبوعاتی خود را ترتیب دهد. اگر چه ایشان از بنیاد در رابطه با حقوق زنان با دیگر کشورهای اسلامی و هیات حاکمه ایران اختلاف چندانی نداشت، اما به ادعای خود وی تا کنون بارها مورد آزار و اذیت هیات حاکمه قرار گرفته و تازه فقط چند روز قبل از برگزاری کنفرانس حقوق بشر در وین، سازمان ایشان توانست اجازه فعالیت قانونی بگیرد. او بسیار امیدوار بود که شرایطی ایجاد شود تا پناهندگان سیاسی ایران به کشورشان بازگردند.

## بنیاد کاظم رجوی

سازمان مجاهدین خلق نیز ظاهراً تحت نام بنیاد کاظم رجوی در کنفرانس شرکت کرد. اما شایع بود که سازمان مجاهدین تنها تحت حمایت دولت عراق توانست در کنفرانس شرکت جوید و اصلاً بنیاد کاظم رجوی در کنفرانس سازمان ملل اجازه حضور نداشت. آقای متین دفتری و دیگران با وساطت عراق توانسته اند در این کنفرانس شرکت کنند.

## کمیته مبارزه

## علیه نقض حقوق

## بشر

به مناسبت برگزاری کنفرانس جهانی حقوق بشر، سازمانهای سیاسی ایرانی در وین در کنفرانس نقشی داشته باشند. از اینرو جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران به اتفاق سازمانهای سیاسی اقدام به تشکیل کمیته ای به نام «کمیته مبارزه علیه نقض حقوق بشر در ایران» کردند. در طی فعالیت این کمیته و در بحث های مقدماتی اشکالاتی در درون این کمیته بوجود آمد که بالاخره «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» از این کمیته کناره گیری کرد. بررسی مشکلات درون این کمیته خود بحث مفصلی است که از حوصله این نوشته خارج است. اما می توانیم دلائل اختلاف درون این کمیته را تا آنجا که اطلاع داریم منعکس سازیم:

کشورهای مختلف و جداگانه، بخصوص در آن دسته از کشورهای که وجود جنگهای خانمانسوز داخلی و خشونت های قومی - ملی در آنها، بیش از هر کس دامنگیر زنان و کودکان بی دفاع میباشد و یا کشورهای که زنان اولین قربانیان نگویند فقر فرهنگی و اقتصادی اند، بود.

در راستای پیشبرد و تحقق اهداف شرکت در این کنفرانس زنان با اتخاذ موضع انتقادی سخت در مقابل سازمان ملل متحد، مبنی بر عدم کارائی و ناتوانی در پاسخگویی به مشکلات عظیم زنان و اصولاً ضعف در دفاع از آنان در مقابل تبعیضات و خشونتها و تجاوزات بعنوان موارد آشکار نقض حقوق بشر، بر تغییر و تجدید نظر در چهار چوبها و ساختار این سازمان جهانی پای فشار بوده و خواستار اتخاذ تصمیمات جدید از طریق ارگانهای نوین نظیر دیوان عالی قضائی با قدرت و اختیارات لازم و کافی در جهت اجرای کنوانسیونها و توافقات بین المللی و به منظور پیگیری، تعقیب، محکوم و مجازات نمودن ناقضان حقوق زنان بمثابه جزء لاینجزای حقوق بشر شدند.

در این مجموعه حضور و فعالیت زنان ایرانی هر چند نه بصورت کاملاً رضایت بخش، اما بصورت آزمون تجربه ای نوین و مهم قابل توجه است. درست است که گروههای مختلف مستقل و غیر مستقل زنان ایرانی شرکت کننده در کنفرانس هنوز از سطح جنبش جهانی زنان بخصوص در کشورهای دارای سنت دمکراسی فاصله عظیمی دارند، اما حضور اینبار زنان اپوزیسیون بیانگر این امر است که جامعه زنان روشنفکر ایرانی چشم خود را بر روی اهمیت شرکت و فعالیت در مجامع بین المللی جهت جلب افکار عمومی جهان به خود و مبارزه اش در راه کسب حقوق از دست رفته خویش و استفاده از این نیرو بعنوان اهرم فشار علیه حاکمیت جمهوری اسلامی و در عقب نشان دادن آن در راه رفرمهای اجتماعی و از جمله در جهت تغییر اساسی وضعیت اسفبار حقوقی و اجتماعی زنان، گشوده و در ابتدای راهی قرار گرفته که خواهد توانست در آینده ای نه چندان دور این امکان حیاتی را مورد بهره برداری سودمند تری قرار دهد.

بدیهی است بهره برداری سودمند از این امکان خارجی در صورتی عملی است که خواستههای اصلی و اساسی زنان در دل جامعه و شرایط عینی حاکم بر آن و راههای کوتاهتر و مطمئن تر در جهت انسانی نمودن مناسبات حقوقی، خانوادگی و اجتماعی در مورد زنان بدرستی تشخیص داده و بدور از هرگونه کجروی، انحصار طلبی و گروه گرایی به جبهه داخلی علیه سیاستهای غیر انسانی و شرایط حقوقی و فرهنگی عقب افتاده و منسوخ، سر و سامانی داده شود و این مهم نیز عملی نخواهد بود، مگر با ایجاد پیوند، هماهنگی و انطباق برنامه ای میان جنبش سراسری زنان در میان اپوزیسیون و در بین منتقدین جمهوری اسلامی ایران در داخل و خارج کشور

حضور گسترده و منسجم زنان یکی از ویژگیهای قابل توجه دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد در وین بود. شرکت و فعالیت گروههای غیر دولتی زنان از سراسر جهان و پیشبرد اهداف تعیین شده در این کنفرانس در واقع از پاییز سال گذشته توسط تعدادی از فعالین سازمانهای حقوق بشر کشور های گوناگون که در گروهی بمنظور انجام و هدایت اقدامات تدارکاتی گرد آمده بودند، برنامه ریزی شده اقدامات چندین ماهه بود. این گروه در پی خود، چند روز قبل از افتتاح و شروع رسمی کار کنفرانس، نشستهای خود را در وین آغاز نمود.

تقسیم کار دقیق و هدفمند، چه قبل و چه در زمان برگزاری کنفرانس و با تهیه و تدارک امکانات لازم برای شرکت نمایندگان زن از سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر کشور های مختلف، موجهی گردید که این کنفرانس بر عرصه ای از نمایش قدرت، یکپارچگی و اتحاد میان زنان در پیشبرد اهداف و خواستههای مشترکشان، بدل گردد. اقداماتی نظیر ادامه کمپهای مالی برای یاری رساندن به حضور نمایندگان زن از کشورهای فقیر، ارائه اطلاعات و اخبار دقیق جلسات گروههای دولتی شرکت کننده در کنفرانس به سازمان های غیر دولتی و تلاش جهت برقراری ارتباط میان گروهها با یکدیگر به منظور تبادل اندیشه، تجربه و اخبار از موقعیت اجتماعی و حقوق زنان در کشورهایشان تهیه و در اختیار قرار دادن امکان ارتباط و ارائه اطلاعات و اخبار به گروههای شرکت کننده هر کشور، پشتوانه محکمی بود برای چنین حضور شایسته آنها.

اگر چه از يك طرف، طبق توافقات قبلی، از هیچ کشوری بطور مشخص در رابطه با نقض حقوق بشر نام برده نشد و از طرف دیگر از حضور سازمان های غیر دولتی سازمان حقوق بشر در جلسات رسمی کنفرانس، بمنظور اجرای توافقات فوق و به بهانه تمام بودن موضوعات طرح شده، جلوگیری بعمل آمد و این امر تا حد زیادی به اعتبار این کنفرانس و اصولاً سازمان ملل متحد و همچنین با افشاکاری و تبلیغات علیه نقض آشکار حقوق انسانی در میان افکار عمومی جهان، لطمه وارد ساخت، اما زنان کشورهای مختلف به نسبت درجه آمادگی و فعالیت خود در همان محدوده کنفرانس قادر به نشان دادن بخشهای وسیعی از تبعیضات و مظالم موجود در کشورهای خود شده و با فعالیتها و فشار یکپارچه خود، تأثیرات نسبتاً قابل توجهی بر موضوعات طرح شده در نشستهای کنفرانس در زمینه حقوق زنان برجای نهادند.

علاوه بر این، اهداف تعیین و فرموله شده توسط گروههای گرداننده، بیانگر و نشانه درجه بالایی از همه جانبه نگری و واقع بینی نسبت به مشکلات عمومی زنان در سراسر جهان و مشکلات خاص آنان در

اشپیگل شماره ۲۲ سی و یکم می ۱۹۹۲  
مصاحبه مجله اشپیگل با سید حسین موسویان، سفیر  
جمهوری اسلامی ایران در بن دربارہ مسئله سلمان رشدی

## «از او متنفرم»

**اشپیگل:** روزنامه «کیهان بین المللی» چاپ تهران، قتل قریب الوقوع سلمان رشدی، نویسنده مطرود را، بطور صریح پیشگویی کرده است. آیا شما آنرا تأیید می کنید؟  
**موسویان:** خیر، ما در این مورد هیچ اقدامی نکرده ایم. رفسنجانی، رئیس جمهور، دو سال پیش اظهار داشته که دولت ایران هیچ کوماندوی مرگی برای کشتن سلمان رشدی نخواهد فرستاد. ایران قوانین و قرارداد های بین المللی را درک میکند. سلمان رشدی در انگلستان زندگی می کند و ما تحت هیچ شرایطی در امور داخلی یک کشور خارجی دخالت نمی کنیم.

**اشپیگل:** اظهار نظر صریح خمینی، در چهار سال پیش، چنین است که او از تمام مسلمانان جهان دعوت کرده تا سلمان رشدی را بخاطر کتاب توهین آمیز «آیات شیطانی» اش بقتل برسانند...  
**موسویان:** این یک حکم صریح مذهبی است که به مجموعه اسلام برخورد میکند (که به اسلام در مجموع نظر دارد). از جانب کشور ما هنوز هیچ عمل تروریستی صورت نگرفته است و در آینده نیز چنین خواهد بود. من نمی دانم از کجا کیهان بین المللی، یک روزنامه مستقل از دولت، چنین اطلاعاتی دارد.  
**اشپیگل:** آیا در کشور شما اخیراً آزادی مطبوعات بوجود آمده است؟  
**موسویان:** البته در کشور ما مخالفین می توانند عقیده خود را در مطبوعات بیان کنند و حتی قاطعانه رادیکالتر از آنچه در آلمان هست.

**اشپیگل:** ادعای است جسارت آمیز! کیهان بین المللی یک ستاریوی بیرحماته ای را برای قتل فوری سلمان رشدی طرح ریزی میکند: رشدی از طرف یک سرویس اطلاعاتی مخفی (سازمان امنیتی) بقتل میرسد، و حتی المقدور در مقابل دوربین های فیلمبرداری.

**موسویان:** این تمامی مطلب نیست، بلکه آنطوریکه روزنامه ادامه میدهد قاتل نیز بقتل میرسد و نزد او یک پاسپورت ایرانی پیدا میشود. به این تعبیر که قتل رشدی اقدام دولت ایران بحساب آید.

**اشپیگل:** آیا قتل سلمان رشدی هیچ چیز دیگری جز یک دسیسه توافق شده بین کشور های غربی - که میخواهند از مسئله مزاحم سلمان رشدی خلاص شوند - نیست؟ تمامی ماجرا ها، همچون فیلم های جنائی مبتذل، طنین مشابهی دارند. شما اینطور فکر نمی کنید؟

**موسویان:** در مجله اشپیگل هم گاهی اوقات ادعا هائی بدون ذکر مأخذ درج میشود که هیچکس نمی خواهد باور کند ولی پس از یکی دو هفته یا چند روز معلوم میشود که حقیقت دارد. پیشگویی روزنامه ما هم می تواند چنین باشد.

**اشپیگل:** کیهان بین المللی سوداگری میکند. این روزنامه بشکل مبهمی از سرویس اطلاعاتی مخفی غرب سخن میگوید. متظور کدام سرویس اطلاعاتی مخفی است؟

**موسویان:** شما اگر اوضاع را دقیقاً بررسی کنید ناگزیر به این نتیجه می رسید که اسرائیل بیشترین علاقه را به این موضوع دارد تا از طریق قتل سلمان رشدی، دولت ایران را ضایع گرداند و افکار عمومی غرب را علیه ما تحریک کند و جبهه ای بین المللی در مقابل مجموعه اسلام برانگیزد. سرویس اطلاعاتی مخفی اسرائیل، موساد، قادر است قتل را در یک شب اجرا نماید. آنها وسائش را دارند.



**اشپیگل:** اینها احتمالات است نه دلیل و مدرک. برعکس، فرمان قتل از طرف خمینی تغییر ناپذیر است (انکار ناپذیر است)

**موسویان:** کاملاً درست است و فتوا همانقدر معتبر است که تمام احکام دیگر اسلامی. واقعیت کما کان باقی است. سلمان رشدی به یک میلیارد و نیم مسلمان جهان توهین کرده است. ایران اگر می خواست سلمان رشدی را بقتل برساند مدتها پیش می توانست.

**اشپیگل:** و چرا هنوز سلمان رشدی زنده است؟  
**موسویان:** از فتوا، که چهار سال پیش صادر شده، به احکام اسلامی، که هزار و چهار صد سال قدمت دارد و از طرف همه مراجع اسلامی تأیید میشود، توجه داده شده است. اگر ما کوماندوی مرگ نمی فرستیم به این معنی نیست که می ترسیم، بلکه ما می خواهیم قوانین بین المللی را مراعات کنیم.

**اشپیگل:** شما شخصاً چه احساسی نسبت به سلمان رشدی دارید؟ احساس ترحم و دلسوزی؟  
**موسویان:** من از او متنفرم. او به مذهب من توهین کرده است. به پیامبر من، به قانون من که با آن زندگی می کنم. چنین احساسی را البته من نسبت به هر کس دیگری که به موسی یا مسیح توهین کند هم دارم.

پایان

بسیاری از اعضای کمیته معتقد بودند که جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران علی رغم توافق اولیه اش موانعی در سر راه فعالیت کمیته ایجاد می کند. قرار بر این بود که جامعه کار های برنامه ریزی را انجام دهد و کمیته برنامه تهیه و اجرا نماید. توافق بر سر همکاری وسیع بود. اما به نظر می رسد علی رغم حضور و نظارت جامعه از آغاز بحث های درونی کمیته، جامعه دفاع از حقوق بشر از بوجود آمدن چنین کمیته ای خرسند نیست. و در سر راه فعالیت های آن با توجه به نفوذ و اعتباری که دارد، سنگ اندازی می کند. و شاید مهمترین دلیلش هم بوجود آمدن کمیته جدید حقوق بشری باشد.

**متقابلاً** اعضای جامعه دفاع از حقوق بشر وین معتقد بودند که شکل کار در درون این کمیته دمکراتیک نیست. کسانی که برای مصاحبه مطبوعاتی دعوت شده اند، همگی مدافع حقوق بشر نیستند و حتی برخی از آنها مقاله علیه حقوق بشر نوشته اند. و دلیلی ندارد که با این ترکیب همکاری گسترده صورت پذیرد. شعار اساسی این کمیته نیز «همه از حقوق بشر حرف می زنند، ما از نقض آن غلط است و عملاً فعالیت کمیته های دفاع از حقوق بشر را زیر علامت سؤال می برد.

در طول کنفرانس اختلافات میان نیرو های ایرانی شرکت کننده در کنفرانس و روشن نبودن بسیاری از مواضع از اثربخشی کار مبارزه برای حقوق بشر در ایران کاست و این واقعیت بسیار تأسف باری است که با گذشت ۱۴ سال همچنان ادامه دارد.



## تابستان وحشت بار ایران

تابستان امسال ایران همزمان با تعطیلات ۱۲ میلیون دانش آموز که مصداق با ماه محرم نیز گردید، بگير و ببند گسترده و بیرحمانه ای سراسر کشور برآه افتاد. در این بگير و ببند ها که «طرح مبارزه با مفاسد اجتماعی» نام گرفته بنا به تاکیدیات مکرر مطبوعات دولتی و مقامات انتظامی هر کس که شئونات اسلامی را رعایت نکند در امان نیست. این بار نه تنها زنان و مسئله بد حجابی و بی حجابی بلکه اغذیه فروشی ها، بوتیک ها، آژانس های تاکسی رانی نیز مورد حملات بیرحمانه قرار گرفته و تعداد زیادی از صاحبان مشاغل فوق بدلیل عدم رعایت شئونات اسلامی دستگیر گردیدند و یا مغازه هایشان تعطیل گردید. سرتیپ عقباتی فرمانده نیروی های انتظامی تهران بزرگ تایید کرد که حد اقل ۸۰۰ نفر در تهران بازداشت شدند. برخی از خبرنگارهای خارجی گستردگی این بگير و ببند ها را تاکنون در ایران بی سابقه دانستند. اپوزیسیون ایران عملیات امر به معروف و نهی از منکر رژیم را بعنوان سرکوب گسترده زنان محکوم نمود و از جمله در حاشیه کنفرانس حقوق بشر در وین نسبت به رژیم بشدت اعتراض کرد. دور جدید بگير و ببند بخاطر ظواهر جوانان و دختران با استقرار ایستگاههای بازرسی ویژه در نقاط مختلف شهر ها و بازجویی های گسترده همراه بود. روزنامه جمهوری اسلامی بدون ذکر تعداد نوشت که عده ای از زنان دستگیر شده شلاق خوردند و دهها بوتیک، رستوران و سینما و کافه تریا تعطیل گردید. مطبوعات دولتی این محل ها را محل تجمع افراد بی بند و بار و بد حجاب توصیف کردند. طبق مرحله جدید طرح مبارزه با مفاسد اجتماعی قرار است ۲۲۰ هزار نفر از افراد بسیج و کسانی که «ناصحین» نام گرفته اند در سراسر کشور در فعالیت های باصطلاح امر به معروف و نهی از منکر بطور دائم استخدام شوند. این طرح علاوه بر سازماندهی جدید نیروی مقاومت بسیج برای ایجاد جو رعب و وحشت در کشور همچنین تلاشی است در جهت ایجاد اشتغال برای هزاران تن از بسیجیان بیکار و ناراضی که تحت عنوان ضابطین قوه قضائیه عملاً به استخدام دولت در میایند و حقوق و مزایا دریافت خواهند کرد.

## واکنش ها در برابر خاطرات

### کیانوری

خاطرات کیانوری در برخی از مطبوعات داخل و خارج از کشور مورد نقد و بررسی اشخاص و فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارای دیدگاههای مختلف قرار گرفته است. آدینه با انتشار نظرات تعدادی از صاحب نظران وعده داده است که دیدگاههای مختلف درباره کتاب کیانوری را در شماره های بعد این نشریه نیز درج نماید. مسعود بهنود در این باره در آدینه از جمله پر نقش کیانوری و کامبخش بر تبدیل حزب دموکراتیک و ضد فاشیستی توده به یک حزب کمونیستی پس از آن و تضاد دائمی میان رهبری و توده های حزبی تاکید ورزیده و یادآور شده است که نوشته کیانوری تاریخ نیست، بیشتر آنها که بر کتاب خرده می گیرند از آن بیم دارند که نوشته و گفتار کیانوری مآخذ و منبع تاریخ گردد. در کتاب وی همه یا گناهکارند و خان (مامور آمریکا و انگلیس و ساواک) و یا سفید و مطهر و بی عیب. هنوز باید منتظر ماند تا تاریخی بی دروغ و بی خود پسندهی و خود خواهی نوشته شود.

نشریه آرش نیز نظر تعدادی از فعالین سیاسی را درباره انگیزه جمهوری اسلامی از چاپ این کتاب در شرایط سیاسی امروز ایران را جویا شده و تقریباً اغلب کسانی که پاسخ گفته اند به تلاشی که در متن کتاب برای لجن مالی کردن و مقابله با شخصیتهای سیاسی دمکرات و چپ و ملی ایران به عمل آمده انگشت تاکید گذارده اند و همچنین دروغ بافی های مختلف کیانوری را مورد انتقاد شدید قرار داده اند. در این پاسخ ها از جمله نظرات حیدر، رضا مرزبان، باقر مؤمنی، اصغر یزدی، محمود راسخ، مهدی خانبابا تهرانی، بهزاد کریمی، یاکف امیر خسروی، مصطفی مدنی، حاج سید جوادی، بنی صدر و محمد علی همایون کاتوزیان درج گردیده است. در میان این موضع گیریها و بررسی ها تنها کسی که از زاویه خاص خود به کتاب خاطرات کیانوری نگریسته و نظر منحصر بفریدی را پیش کشیده است علی خاوری است که در مصاحبه با تامر مردم این خاطرات را ترفند جدیدی که هیچ ربطی به کیانوری ندارد نامیده است. وی از جمله تاکید ورزیده که «کیانوی همچنان در بند رژیم است و بنام او همچنانکه به نام طبری و دیگران می توانند خاطرات بنویسند.»

## آدینه

تنظیم و یادداشت ها: محسن حیدریان

## کابینه جدید رفسنجانی و چرخش جناحها

آغاز دور دوم و آخر ریاست جمهوری رفسنجانی و موضوع کابینه جدید وی نمایشگر نبرد شدید قدرت و بویژه چرخش ها در موضع گیری نسبت به رفسنجانی و سیاستهای وی بود. پس از انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال گذشته که جناح محافظه کار با شعار دفاع از رفسنجانی در مجلس اسلامی اکثریت یافت، مسئله کابینه جدید صف بندی جناحهای حکومتی را آشکارا دگرگون ساخت. جناح محافظه کار اکثریت مجلس برای قرار دادن طرفدارانش در کابینه جدید و یکدست کردن آن در برابر هاشمی رفسنجانی ایستاد و در مقابل جناح تند رو که تاکنون به مخالفت با رفسنجانی شهرت داشت به حمایت از دولت وی برخاست. ۱۲۰ نفر از نمایندگان جناح راست محافظه کار در مجلس در یک رای گیری خصوصی فقط یک سوم وزرای دولت را تاکید کردند. در این رای گیری حتی معاونین رفسنجانی نیز رای لازم را نیاوردند. اما جناح تند رو در مسایل مختلف اخیراً مواضع معتدل تری گرفته است. این جناح از کابینه مورد نظر رفسنجانی دفاع کرد و از جمله روزنامه سلام در این باره نوشت که حدود ۱۰۰ نفر از نمایندگان این جناح با رئیس جمهور دیدار کرده و از کابینه او حمایت کردند. روزنامه سلام بر شدت انتقادات خود به جناح محافظه کار افزوده و دائماً تلاش می کند تا بقول خود «مشت کسانی را باز کند که در سال گذشته تحت لوای مخالف هاشمی، مخالف امام است پیروز شدند، ولی امروز برخلاف هاشمی رفسنجانی عمل می کنند. روزنامه کیهان نیز جناح راست را بشدت مورد انتقاد قرار داد و تاکید کرد که چون کاندیدای آنها یعنی توکل در انتخابات ریاست جمهور اسلامی ۲۴ در صد آرا را کسب کرده به خود غره نشوند. کیهان افزود که مردم از وابستگی جناحی او بی اطلاعند و فقط به اعتراضات و انتقادات وی رای دادند. روزنامه جمهوری اسلامی نیز هشدار داد که آن عده ای که تغییر وزیر امور خارجه و وزاری دیگر هستند امیدشان به در پی کسانی است که سیاست خارجی را به سمت سازش با آمریکا سوق دهند. روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز نوشت که کار مشکل رئیس جمهور به توافق رسیدن با اکثریت مجلس در تغییر کمترین تعداد وزرا می باشد. رفسنجانی پس از ادای سوگند در مجلس شورای اسلامی طی سخنانی آشکار ساخت که در برابر خواست اکثریت مجلس مبنی بر تعویض دست کم نیمی از اعضای کابینه نرمنش نشان نخواهد داد. وی همچنین برای اولین بار تلاش نمود که به آنچه که «شایعاتی در مورد سوء استفاده خانوادگی و بویژه پسرانش از قدرت» نامید، پاسخ گوید. وی ادعا کرد که زندگی خصوصی اش قبل از انقلاب اسلامی بهتر از دوران ریاست جمهوری اسلامی وی بوده است.

همزمان با آغاز دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، نهضت آزادی ایران با انتشار اعلامیه ای در تهران درمورد گسترش ناراضیتهای مردم به رژیم جمهوری اسلامی هشدار داد. اعلامیه با اشاره به بحران اقتصادی، فساد دستگاه اداری و ناراضیتهای عمومی خواستار احترام به آزادیهای اولیه مردم و قوانین کشور

شد.

## ایران: بحرانی بزرگ و رهبرانی کوچک

واپس ماندگی جامعه سیاسی ایران و نبود یک رهبری مدرن و امروزی در گرایش های مختلف آیوژیسیون موضوع مقاله ای است که با عنوان فوق به قلم محمد ارسبی در شماره ۱۶۷ کیهان لندن درج شده است. وی از جمله مکتب های تربیت سیاستمداران ایرانی و رهبران در نظام پهلوی، چپ ملی، چپ و اسلام انقلابی را مورد کنکاش قرار داده است. وی خاطر نشان کرده که نظام رهنما شاهی از پرورش و جلب مردان سیاست ناتوان ماند... شاهی مقتدر و خودکامه با انبوهی از گوش بفرمانانان، تکنوکراتها و بوروکراتها، محلی برای تفکر سیاسی و بالا آمدن رهبران دل آگاه و توانمند نگذاشت. در چپه ملی گردانندگان و تربیت یافتگان، رهبرمرامانی بودند که جز به ریاست نیندیشیدند و در نبود تئوری راهنما و تجربیات ترازیبندی شده، تنها به تقلید از اسلوبهای ظاهری مصدق اکتفا کردند و خود را وارث سیاسی مصدق نامیدند. نه تکلیف خود را دانستند و نه نحوه اجرای آنرا... چپه ملی، همه چیز را نیم دلانه طلب می کرد، مشروطه می خواست با تزلزل، جمهوری خواه بود با شک و شبیه، سوسیالیست بودند با شرمساری، هم میل به انقلاب اسلامی داشتند، هم نظری به کنار آمدن با رژیم گذشته، همه چیز را می خواستند و هیچ چیزی بدست نیاوردند. مکتب چپ نیز از وابسته تا مستقل، خربه دیگری بر کشور داری و انحرافی بزرگ در تربیت رهبران و سیاستمداران ایران بود. آنها با انقلابی گری، انشتی ناپذیری، آرمانگرایی بی حد و مرز و خصومت با دیگر جریانها، اخلاق ایدئولوژیک و غیرمسئولانه تا توانستند انقلابی و ایدئولوژیک ساختند و از تحویل و پرورش سیاستمداران و رهبرانی که هم چپ باشند و هم ملی و ایرانیخواه ناتوان ماندند. و اما مکتب ولایت فقیه و اسلام انقلابی نیز پیشا روی ماست. آنچه عمل آنها بهترین داور درباره نظام سیاستمداری و پرورش رهبر و دولتمدار است... اما بزرگترین لطمه ای که چپ و مکتب ولایت فقیه به امر سیاسی و رهبری وارد آورد آنجایی بود که خون و شهادت را گواه حقیقت و درستی آرمان خویش قرار دادند و چه مصائبی که از این بینش بر سر مردم ایران نیامد. در جای دیگری نویسنده نوشته است که: نتیجه اینکه مردم سیاست گریز شده، مشکل ظهور رهبران لایق و شایسته را در چندان گذراند. این مشکل رهبری، مساله آن جوامع نیمه مدرن - نیمه سنتی و عقب مانده ای است که نو کردن اقتصاد و تولید و دستگاه نظامی و اداری را پذیرفته اند اما از مدرنیزه کردن دستگاه سیاسی و کشور داری می پرهیزند... تجربه نشان میدهد که، حقیقت گوئی و عشق به مردم، آرمان داشتن، اما درعین حال واقع گرا بودن، به آینده نگریستن و زندانی گذشته نبودن، توانا بودن اما خردستا نبودن، حقاقت کار را بر محبوبیت ناشی از شعار برتر داشتن، صعود کردن اما زمان غروب خویش را درک کردن، صریح بودن و انتقاد پذیرفتن... و در نهایت فلسفه سیاست را ابزار ترقی و تعالی ملت و مردم دانستن، لازمه وجود جمع رهبری مدرن است. ویژگیهایی که اگر جامعه ای نتواند در گروهی از کادر های سیاسی و چند ده نفر از برگزیدگان کشورداری بپرورد، جامعه ای است بیمار، آشفته و بی هدف، بدبین و بی اعتقاد و پرچ، تنی است بی سر که منکوب خربه هر حادثه ای خواهد شد.

### بیانیه سیاسی ۷ کشور

## بزرگ صنعتی جهان درباره خاورمیانه و ایران

سران کشور های صنعتی موسوم به گروه ۷ در پایان اجلاس مهم خود در ترکیو بیانیه ای سیاسی منتشر کردند که در مورد خاورمیانه لزوم ادامه مذاکرات میان اعراب و اسرائیل و ادامه فشار بین المللی بر عراق و لیبی در آن مورد تاکید قرار گرفته است. سران ۷ کشور صنعتی جهان در بیانیه خود از رژیم جمهوری اسلامی دعوت کردند که بطور سازنده در تلاشهای بین المللی برای صلح و ثبات در جهان شرکت کند و از حرکات خود علیه این اهداف دست بردارد. در بندی از این بیانیه تروریسم دولتی بدون نام بردن از ایران محکوم شده است. وجود اختلاف نظر درباره موضع گیری در مورد رژیم جمهوری اسلامی در سخنان بعدی بیل کلینتون و دیگر همکارانش در کاخ سفید بوضوح مطرح گردید. در این زمینه آمریکا خواهان منزوی کردن جمهوری اسلامی و تشدید فشار بر آن و تصویب بند شدید الحنی در محکومیت جمهوری اسلامی همانند لیبی و عراق بود ولی برخی از کشور های دیگر

بخصوص ژاپن بنا به ملاحظات و منافع اقتصادی و سیاسی خود خواهان برخورد ملایم تری با جمهوری اسلامی بودند.

## رژیم جمهوری اسلامی و کردستان ایران، عراق و ترکیه

حزب دمکرات کردستان ایران با انتشار اطلاعیه هایی از هجوم نظامی جمهوری اسلامی به پایگاههای این حزب و نیز روستا های کردنشین عراق خبر داد. بنا به این اطلاعیه ها که از سوی خبرگزاریهای خارجی و همچنین حزب دمکرات کردستان (رهبری انقلابی) نیز مطرح گردیده حملات هوایی و زمینی جمهوری اسلامی در مناطق کردنشین شمال عراق چندین بار ادامه یافته است و از جمله اهالی ۲۳ روستای مرزی عراق در اثر حملات توپخانه جمهوری اسلامی مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند. از سوی دیگر هیئت اعزامی جمهوری اسلامی به کردستان عراق به منظور مذاکره با رهبران سازمانهای کردستان عراق بدون دستیابی به توافق در مورد مسایل امنیتی در مناطق مرزی کردستان ایران و عراق به کشور بازگشت. سازمانهای کرد عراقی با خواستهای هیئت اعزامی جمهوری اسلامی از جمله خروج نیرو های کرد ایرانی مخالف جمهوری اسلامی از کردستان عراق مخالفت کردند. اقدامات نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی برای نابود کردن و یا خروج، پیش مرگان حزب دمکرات کردستان از پایگاههای خود در حالی صورت می گیرد که بنا به نوشته مطبوعات ترکیه اخیراً در گرماگرم درگیری خونین ترکیه اسناد و مدارکی به سفیر جمهوری اسلامی در ترکیه توسط وزارت امور خارجه این کشور ارائه شد که نشانگر پشتیبانی نظامی و لجستیکی جمهوری اسلامی از حزب کارگران کردستان ترکیه پ.کا.کا می باشد. از طرف دیگر حسن حبیبی معاون رفسنجانی که به سنجند سفر کرده بود از تکمیل پروژه گاز رسانی به سنجند و قروه سخن گفت و از جمله اعلام کرد که دووجه اساتنی برای کردستان به ۹ میلیارد ریال رسیده و میزان بیسوادی در این منطقه ۲۰ درصد کاهش یافته، تعداد دانش آموزان در هر کلاس به ۲۶ نفر رسیده و ظرفیت پذیرش دانشگاههای منطقه نزدیک به ۲ برابر افزایش یافته است. وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی که فعالیتهای آن اخیراً توسط رفسنجانی غرور آفرین توصیف شد اعلام کرد که ماههای اخیر ۵ بار پایگاههای حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان مجاهدین خلق مورد حملات نظامی قرار گرفته است.

## هویت ملی و نوگرایی دینی

ششمین شماره نشریه ایران فردا که حاوی چند مطلب در ستایش از افکار دکتر شریعتی و مقالاتی درباره توسعه است در گفتگویی با دکتر غلامعباس توسلی موضوع ملیت، مذهب و آینده تمدن ایران را مورد کنکاش قرار داده است. به عقیده دکتر توسلی دین یکی از عناصر عمده و تاریخی هویت ملی است که ارزشهای زنده یک جامعه را در برمی گیرد و این درباره دین اسلام بیش از سایر ادیان صادق است. وی تاکید می کند که «تشیع عنصر تاریخی و جزء لاینجزی روح و هویت ملی ایران است. در حقیقت آنچه که در این خطه از جهان شکل گرفته و با روح ایرانی سازگار شده، برافق درک ایرانی از حقیقت اسلام را نشان میدهد. یعنی اید الهای تاریخی و ارزشهای والای خود را در تشیع دیده است. (مثلاً نفی تجاوز، نفی ظلم، عدالت طلبی، شهادت طلبی، روح اعتراض به ظاهر سازی، عرفان و توحید گرایی) چنین اعتقاداتی باعث شده اند که هویت ملی در طول تاریخ شکل بگیرد و حفظ بشود... تمامی سنتها و آداب و رسوم و ارزشهای فرهنگی و شیوه زندگی ما کم و بیش در قالب تشیع شکل گرفته است و آثار ادبی و فلسفی شیمی بخش عمده ای از آثار فرهنگی کشور ما را تشکیل میدهند و ادبیات، هنر و فرهنگ عامه و اعیاد و جشنهایی که فهم روح و عرفان ایرانی مؤثر هستند همگی رنگ شیمی پیدا کرده اند و این روح در حفظ و حراست از مرز و بوم کشور مؤثر بوده است. می توان گفت که کمتر تحولی در تاریخ هزار و اندی ساله اخیر ایران اتفاق افتاده که متأثر از تشیع نبوده است... ایران منهای دین و منهای تشیع در حقیقت فاقد بخشی از هویت واقعی خویش است. برای اینکه تشیع با تمام ارکان فکری و روحی و فرهنگی این جامعه ارتباط دارد. وی درباره نوگرایی دینی تاکید می کند که «مسلم است که دین با سنتهای کهن در ارتباط است و اگر نتواند خود را با تحولات و دگرگونیهای اجتماعی، فکری و فرهنگی هماهنگ کند دیر یا زود به تاریخ سپرده می شود... اندیشمندانی مانند اقبال لاهوری و سید جمال و دیگران در این مهم نقش داشته اند و در دوران ما، نهضت روشنفکران دینی شکل می گیرد که افرادی مثل دکتر شریعتی در این حرکت نقش داشته

سنت گرایی چه در علم، چه در عمل و چه در مدیریت کمتر پاسداری نیازهای جدید است. بطور کلی اگر این اسلام نوگرا نبود شاید انقلاب شکل نمی گرفت و راه خود را پیدا نمی کرد. اگر این اسلام نوگرا نبود شاید ما نمی توانستیم سنتهای خودمان را در یک قالب انقلابی با مدرنیسم هماهنگ کنیم و دین سنتی را به ایدئولوژی حرکت تبدیل نمائیم و با حرکتهای جهانی همسو و هم جهت شویم... در قرون اخیر حوزه ها در خود را به روی هر نوآوری و دگرگونی بسته اند... باید با مساله تجدید در عصر جدید به طور پویا برخورد کرد درک روح ملی تحولات جامعه و آنچه از اساس دگرگون شده است، مثل دیدگاههای علمی و فکری - جز با یک دید باز بینش محکم و برنامه ریزی صحیح و جز با منطق آزاد و انتقادی از وضع موجود قابل تدارک نیست. بنابراین، اگر در بسیاری از موارد دین در همان قالب سنتهای کهن محبوس باقی بماند، چون دین یک روح دارد آن وقت چیزی پیش می آید که شریعتی انرا «مذهب علیه مذهب» می نامند... نوگرایی دینی دو دشمن سرسخت دارد، یکی روشنفکران بی ریشه و نقابدار و بظاهر چپ گرا و در باطن ضد دین که در عین حال گاهی با ریاکاری پشت سر بنیادگرایی سنتی پنهان شده و نوگرایی دینی را که رقیب خود می دانند می کوبند، دوم، قشری گرایان و متحجرین و صورتگرایان که حاضرند محتوی و روح مذهب را فدای ظاهر و صورت کنند و از نهاد های کهن به عنوان یک قالب مقدس همواره دفاع می کنند و هرگونه نوگرایی و نوآوری و انطباق با زمان را معادل «بدعت» و «ارتداد» و امثال آن می دانند... برای نوگرایان اسلامی، بدیهیات و حقایق جهان امروز - همچون علم، آزادی، ملیت، عدالت اجتماعی و هویت ملی - و رشد اندیشه و تحول قالبهای معرفت، چنانکه نزد گذشته گرایان ملاحظه می شود مشکل آفرین نبوده و مسائلی حل شده هستند. حرکت نوگرایی اسلامی، معرفت دینی را چنانکه ساخته و پرداخته شده است عنصری انسانی و همگام با معارف زمان تلقی می کند و پیشرفت همراه با زمان را ضروری می داند. روشنفکر نمایان بی ریشه نیز که از سوسیالیسم صد و هشتاد درجه به لیبرالیسم و ناسیونالیسم لائیک چرخیده و می چرخند، ابایی ندارند که با یک نقاب دیگر از مواضع سنت گرایان دفاع کنند و با آنها درآمیزند و هر دو قشر به صورت دشمنان درجه اول نوگرایی دینی درآیند و حتی علیه زنده و مرده نوگرایان فحاشی کنند.

## نبش قبر بهائیان

سازمانهای جامعه بهائیان در خارج از کشور نسبت به تخریب یک قبرستان قدیمی بهائیان در جنوب شهر تهران توسط مأموران شهرداری به شدت اعتراض کردند. بنا به گزارش محافل بهائیان این قبرستان که «گلستان جاوید» نامیده می شد توسط بولدورز ویران شده و باقیمانده اجساد با کامیون به نقطه نامعلوم انتقال یافته است

## گزارش سالانه سازمان عفو

### بین الملل

طبق گزارش سالانه سازمان عفو بین الملل وضع حقوق بشر در سال گذشته نه تنها بهتر نشده، بلکه بدتر هم شده است. طبق این گزارش که اخیراً انتشار یافت در ۱۶۱ کشور حقوق بشر زیر پا گذاشته می شود که بوسنی هرزگوین در این میان جای اول را دارد. در این گزارش نام جمهوری اسلامی بدلیل زندانی کردن افراد بدون محاکمه و اعلام جرم و اجرای گسترده حکم اعدام و از جمله اعدام ۳۲۰ نفر طی ماههای اخیر که شامل عده زیادی زندانی سیاسی هم می شود، جای ویژه ای دارد.

## بحران جمعیت و جنگ آمار

### ها در ایران

در گزارش سازمان ملل متحد درباره بحران جمعیت در جهان درباره ایران قید شده است که به ازاء هر زن بالغ ۶ کودک وجود دارد. میزان رشد جمعیت در آسیا ۲/۲ در آفریقا ۶ و در اروپا تنها ۱/۷ می باشد. این در حالی است که سازمانها و مقامات مختلف جمهوری اسلامی بنا به مصالح روز آمارهای گوناگون و متناقضی را در مورد نرخ رشد جمعیت ایران ارائه میدهند. ملک زاده وزیر بهداشت و درمان نرخ رشد جمعیت در سال ۷۰ و ۲/۷ و سال ۷۱ و ۲/۵ و در حال حاضر را ۲/۳ اعلام نمود. حجت الاسلام نوری وزیر کشور چند روز پیش از آن نرخ رشد جمعیت کشور را ۲ در صد اعلام کرده بود. به گفته ملک زاده نزدیک به ۴۰ در صد از حاملگی زنان در ایران بر پایه خواست والدین نیست. وی فقر و بیسوادی در کشور را از عوامل تشدید کننده رشد جمعیت

دانست. همچنین در سمینار جمعیت و تنظیم خانواده اعلام شده که برای ایجاد اشتغال بیکاران ناشی از رشد جمعیت ایران سالانه به ۲۰۰ میلیارد تومان سرمایه گذاری نیاز است. به گفته يك مقام وزارت بهداشت و درمان در این سمینار از هر ۴ نفر ایرانی يك نفر شاغل است. در حالیکه در کشور های صنعتی از هر ۲ نفر يک نفر در بازار کار فعال می باشد. در این سمینار محمدی زاده معاون سیاسی استانداری خراسان گفت در صورت توقف رشد جمعیت در ایران ۲۰ سال زمان برای جبران کمبود ها و کاستی های ۱۵ سال گذشته نیاز خواهد بود. وی افزود با خارج شدن يك زن از گردونه بارداری ۲ زن جایگزین آن می شود.

شایان توجه است که جمعیت ایران از زمان انقلاب اسلامی تا کتون تقریباً دو برابر شده است و به ۶۰ میلیون نفر رسیده است. در صورت ادامه رشد کنونی جمعیت تا ۲۰ سال دیگر بار دیگر جمعیت ایران دو برابر خواهد شد و به ۱۲۰ میلیون نفر خواهد رسید.

## رابطه تخصص و شهوت

با سیاستهای تعدیل اقتصادی دولت رفسنجانی و کنار گذاردن تعدادی از کارکنان اضافی ادارات مسئله ارجحیت تقوی بر تخصص بار دیگر مطرح شده است. آیت اله جنتی سخنگوی شورای نگهبان بدین مناسبت در خطبه های نماز اخیر تهران خطاب به مقامات مسئول جمهوری اسلامی تاکید کرد که نیرو های حزب الهی نباید فدای نیرو های متخصص شوند و اگر می خواهید کسی را بیرون بریزید از آنها که هر روز درد سر درست می کنند بریزید بیرون، نه از آنها که مخلصانه کار می کنند. اینها اگر نیروی اضافی هم باشند برای رضای خدا نگهدارید و این بنبغ خودتان هم هست. استدلال حضرت آیت اله این بود که آن کسی که در بالا ترین درجه تخصص است اگر احیاناً منظره شهوت انگیزی بیاید جلو توی دام شهوت می افتد و اگر نیرو های حزب اله و تقوی نباشند کنترل کننده ای نیست.

## بازتاب حادثه سیواس در

### مطبوعات ایران

آتش سوزی يك هتل توسط بنیادگرایان اسلامی ترکیه در حمله به مجمع فرهنگی روشنفکران و نویسندگان ترکیه در شهر سیواس که بعنوان اعتراض به انتشار بخشهایی از کتاب آیه های شیطانی توسط عزیز نسین صورت گرفت منجر به قتل ۳۵ نفر و زخمی شدن ۶۵ تن گردید. این حادثه در مطبوعات ایران بازتاب گسترده ای یافت. روزنامه سلام قصد عزیز نسین از انتشار آیات شیطانی را توطئه هدایت شده کشور های غربی برای رواج این کتاب در اولین کشور مسلمان دانست و افزود که این واقعه سیلی محکمی به این حرکت بود. روزنامه رسالت نوشت که عزیز نسین «مرتد» است و پایان بحران در گرو مجازات وی می باشد. روزنامه جمهوری اسلامی نوشت که علت کشته شدن ۲۰ نفر در واقعه سیواس حریق عمدی هتل توسط صاحب آن به منظور دریافت ۳ میلیون دلار حق بیمه بوده است. شایان ذکر است که داستان حریق عمدی هتل مربوط به حادثه دیگری در شهر وان ترکیه بود که طی آن صاحب هتل به حریق عمدی اعتراف کرد. در حادثه وان ۱۱ تن از جمله تعدادی از زنان فاحشه ایرانی و روسی جان خود را از دست دادند. در پی حادثه سیواس انتشار آثار عزیز نسین در ایران ممنوع اعلام گردید. حجت اسلام صانعی رئیس بنیاد ۱۵ خرداد با اشاره به واقعه سیواس اعلام کرد که از این پس تمام کسانی که از سلمان رشدی پشتیبانی کنند سرنوشتی همچون سلمان رشدی در انتظارشان خواهد بود.

## آشفتگی فرهنگ و اخلاق

دکتر محمود علی اسلامی تدوین طی مقاله مفصلی با عنوان فوق در شماره ۶۶ - ۶۵ تشریح اطلاعات سیاسی - اقتصادی چاپ تهران جوانب گوناگون آشفتگی فرهنگ و اخلاق در جامعه ایران و برخورد فرهنگ سنتی با فرهنگ صنعتی و جایگاه فرهنگ ملی و رشد انواع بیماریهای روحی و شخصیتی و فرهنگی در ایران را مورد بحث قرار داده است. وی از جمله نوشته است که: اگر فرهنگ ملی نیروی خود را باز نیابد در مقابله با فرهنگ مهاجم، تبلیغی که بی ثمر است هیچ، اعمال فشار هم برای مدتی موجب دوگانگی و دو چهره گی می شود که ویرانگر شخصیت است و سرانجام واکنش حاد ایجاد می کند... وقتی مردمی به خود احترام نگذارند، چه توقع که دیگران به آنها احترام بگذارند؟ وقتی نسبت بخود بیگانه باشند چه توقع که دیگران آنها را جدی بگیرند؟ تا زمانی که از درون، در خانه تمشیت نهاده نشده است بی معنی بقیه در صفحه ۱۹



# در سرایشی مصلحت ها

سعید

اندوه بر ما که همواره در موز های نامحدود  
آینده نبرد می کنیم

گیوم آپولینس

۱ - سندی که با اکثریت ضعیف (۵۲ در صد) از سوی کنگره سوم حزب دمکراتیک مردم ایران تصویب شد (راه آزادی - شماره ۲۸)، را نباید فقط از زاویه برخورد یک نیروی سیاسی به مسئله مشخصی بنام مسئله ملی نگریست. روش بکار گرفته شده در تنظیم سند، شیوه برخورد آن به واقعیت های اجتماعی و نگرش به مسائل جامعه، بروشنی حکایت از یک فلسفه و جهان بینی می کنند. به عبارت روشنتر در این سندبای جوهر تفکر چپ دمکرات و نو و مسئله دمکراسی، حقوق انسانها و سازماندهی جامعه درمیان است و اهمیت برخورد جدی و نقادانه به آن از همین جنبه ها ناشی می شود.

۲ - پرداختن به مسئله ملی در پی بحث های پر دامنه نشان می دهد که این موضوع از اهمیت فراوانی برخوردار است. اما این اهمیت از کجا ناشی می شود و سند مورد بحث چگونه به آن پرداخته است؟ در ایران بر اقلیت ها چه رفته است و وضعیت کنونی چگونه است؟ خواننده کنجکار البته پاسخی برای این پرسش ها در سند نخواهد یافت. در سند کلمه ای درباره این مسائل نیامده است. سند از ۱۵ سال جنگ در کردستان، از بمباران روستا های کردنشین، از هزاران کشته، آواره و زندانی، از آرزو های پایمال شده مردم، از روانشناسی مردم کردستان و ترکمن صحرا و... از خاطر های تلخ تاریخی در آذربایجان سخنی به میان نمی آورد. سند نمی گوید که مناطق اقلیت ها در ایران از نظر اقتصادی، اجتماعی از سایر مناطق عقب مانده ترند. سند نمی گوید چرا این روز ها احساسات منطقه ای در ایران رشد کرده و نه فقط کردستان و آذربایجان و ترکمن صحرا که حتی گیلان و خراسان... را هم دربر می گیرد. سند درباره نادیده گرفتن هویت اقلیت های ملی - قومی کلمه ای نمی گوید. سند فقط در یک جا، کوتاه «قویا خواستار رفع هرگونه محرومیت و مضیق و ستم» از اقوام ساکن ایران می شود و البته چند سطر پائین تر با اشاره به اینکه در طول تاریخ بیشتر اقوام غیرفارس بر ایران حکومت می کردند، این احساس را بدست می دهد که این محرومیت ها البته شامل فارس ها هم می شود.

آیا اینهمه دقت و وسواس برای اجتناب از طرح واقعیت ها و هر نوع انتقادی به گذشته و اکتفا به طرح مسائل کلی اتفاقی است؟ مطالعه دقیق سند نشان می دهد که برای نویسندگان آن مسائل و دل نگرانی های دیگری درمیان بوده اند. مسئله اصلی برای سند «تعامیت ارضی ایران» است و سایر مسائل صرفنظر از چند و چونشان در سایه این موضوع محوری طرح می شوند. حرکت از این منطق و روش شناسی متناسب با آن، دامی است که سند از همان ابتدا بدان گرفتار می آید و نتیجه ناگزیر آن طرفه رفتن از بیان واقعیت ها و نداشتن صراحت سیاسی و شجاعت اخلاقی لازم در طرح یک پدیده اجتماعی است. ما در ایران بدون شناختن این پدیده، بدون برخورد مشخص با حوادثی که در دوران معاصر - یعنی پس از شکل گیری دولت بشکل امروزی و مدرن آن - رخ داده اند و در روانشناسی و ضمیر مردم حک شده اند نمی توانیم به چاره جویی مسئله اجتماعی مانند مسئله ملی بپردازیم و جو اعتماد متقابل در جامعه بوجود آوریم. در اینجا سخن فقط بر سر آن نیست که اعلام یک موضع معین به مذاق کسانی خوش می آید و یا کسانی را مایوس می

سازد، سخن بر سر روش برخورد و درک مسائل اجتماعی و چگونگی بیان واقعیت ها از سوی حزبی است که مدعی واقع بینی و صراحت است. سخن بر سر اعتقاد به حقیقت و نه برخورد جانبدارانه به واقعیت ها و سخن بر سر اصولیت و وفاداری به بیان صریح و روشن مسائل است. سخن بر سر کنار گذاشتن روش های شکست خورده گذشته، سخن بر سر نگرش نو، روش نو در برخورد با مشکلات اجتماعی است.

۳ - روانشناسی حاکم بر سند، روانشناسی عدم اعتماد، روانشناسی ترس از اقلیت هایی است که به گفته خود سند، «قرن ها و هزاره ها تاریخ و سرنوشت مشترک» دارند. ترس از جدائی، ترس از تجزیه ایران، ترس از به خطر افتادن تمامیت ارضی. با آنکه اصلاح کنندگان سند در چند مرحله با حذف بسیاری از کلمات «تحریک کننده» در روایت های اولیه طرح خواسته اند در این برخورد تعدیل کنند، اما جوهر و اساس بینش سند نسبت نخورده باقی مانده است. این روانشناسی در سند تا بدان اندازه قوی است که حتی فکر می کند برای مثال اگر بجای کلمه «قوم» مفهوم «مردم» یا «خلق» را (صرفنظر از درستی و نادرستی این مفاهیم) بکار ببریم زمینه تجزیه ایران فراهم می شود. روانشناسی پیش گفته بطرز اعجاب آوری سند را در برخورد با مسائل اجتماعی به ساده انگاری و کانفورمیسم می کشاند. پافشاری بر اطلاق اصطلاح قوم به فارس ها، آذری ها، کرد ها و سایرین، ارائه مفهومی بسیار بسیط و جامع و مانع از ملت یا این انگیزه که هیچیک از اقلیت ها (اقوام!) هوس جدائی از مام میهن به سرشان نزنند، نمونه های روشنی از این شیوه برخوردند. سند چه ساده انگارانه می پندارد که اگر به کرد ها نگوئیم خلق یا اقلیت ملی، و بگوئیم قوم دیگر «مجزو قانونی» جدائی از آنها سلب می شود. گویا مشکل ما با اقلیت ها در ده گذشته مشکل نامگذاری بوده است و این مشکل بویژه از سوی کسانی بوجود آمده که ایران را کثیر المله به شمار می آورند.

اگر سند منکر وجود اکثریت و اقلیت های ملی - قومی و یا فرهنگی در ایران و مشکلات ناشی از روابط آیندو در گذشته است انتقادی ندارد (به اعتبار چیزی که گفته نشده است)، اگر سند به هزاران سال تاریخ و فرهنگ مشترک این مؤلفه ملت ایران - باور دارد، پس اینهمه ترس، نگرانی و عدم اعتماد برای چیست؟ چرا باید از تجزیه ایران و تمایل گروهی برای جدا شدن از ایران هراس داشت؟ آیا این نگرانی و هراس ناشی از واقعیت هایی نیست که سند در قبال آنها سکوت کرده است؟

۴ - تلاش سند برای پوشاندن لباس علمی و جامعه شناسانه به مفاهیم و برخورد های بکار گرفته شده بسیار بحث انگیز و حتی تأسف آور است. بحث انگیز چرا که بر سر مضامینی مانند ملت، اقلیت ملی، ملیت، خلق و مردم و... میان صاحب نظران تفاوت رأی فراوان وجود دارد و از اینرو هنگام بکارگیری این مفاهیم باید از برخورد تنگ نظرانه و جانبدارانه اجتناب کرد و دامنه نظری موجود نباید از نظر دور بماند. سند این واقعیت را نادیده می گیرد و آنچه را که با تمایل قلبی او همسوست را به مثابه تنها روایت ارائه می دهد. این برخورد تأسف آور است برای اینکه استفاده جانبدارانه و تنگ نظرانه از علوم اجتماعی بیش از همه به اعتبار این علوم لطمه می زند. نیات و انگیزه های سیاسی با تحلیل های علوم اجتماعی در عرصه ای

هستند که نباید آنها را بطور مصنوعی بهم پیوند داد. مصلحت‌هایی که در دنیای سیاست و در طرح‌های سیاسی به میان می‌آیند، در علوم اجتماعی بصورت عوامل تعیین‌کننده عمل نمی‌کنند. نگاهی گذرا به تاریخ یک قرن اخیر نشان می‌دهد که بکارگیری یکسویه علوم اجتماعی در جهت اهداف خاص سیاسی چه نتایج سوئی برای جامعه بشری در پی آورده است. اگر به سند برگردیم برخورد با مفاهیمی مانند ملت، قوم و خلق نشانه‌های بارز چنین گرایش‌هایی هستند. کفایت تعریف ارائه شده از ملت را با واقعیت‌های موجود جهان مقایسه کرد تا معلوم شود این چهار چوب در مورد چند کشور و چند ملت همخوانی دارد. در مورد اسرائیل، عراق، کویت، بلژیک؟ ۸۷ در صد مرزها در افریقا و ۴۵ در صد مرزها در آسیا توسط استعمارگران آنهم در یک قرن اخیر شکل گرفته‌اند. امروز به آسانی از ملت اسرائیل سخن گفته می‌شود، اسرائیلی‌ها کجا قرن‌ها با هم زیسته‌اند؟ بنگلادش،

پاکستان، بوسنی هرزه گوین چقدر با این چهار چوب ارائه شده همخوانی دارند؟ نمونه افغانستان در مرزهای شرقی ایران بسیار جالب است. از نظر حقوقی اکنون می‌توان بدون دغدغه خاطر از ملت افغانستان صحبت کرد. اما اگر این بخش شرقی ایران طی حوادث تاریخی قرن پیش از ایران جدا شده بود، آیا مطابق این سند الان نمی‌بایست از «قوم» افغان صحبت کرد؟ همین روایت درباره آذربایجان و نخجوان صدق می‌کند. از این نمونه‌ها در گوشه و کنار دنیا کم نیستند. از اینروست که برای اندیشمندان علوم اجتماعی تعاریف ارائه شده کمتر جنبه کاربردی و بیشتر جنبه تئوریک دارد، چرا که تنوع اشکالی که به پیدایی یک کشور و دولت و یا ملت منجر شده‌اند، امکان ارائه یک مفهوم جامع و مانع را در عمل ناممکن می‌سازد. برخورد یک جانبه و برداشت‌های جانبدارانه سند به ناگزیر آنها را برابر شماری از تناقضات مهم قرار می‌دهد. برای مثال برخورد با مسئله قوم و یکی کردن آن با مفهوم ریشه یا منشأ قومی در تبیین هویت تاریخی مردمی که در ایران امروز زندگی می‌کنند و از آن فراتر معادل گرفتن نسبی آن با مفهوم خلق و یا مردم از جمله خطاهای معرفتی بزرگ سند است. در ایران شاید مناسب‌ترین اصطلاح ریشه یا منشأ مشترک قومی (چیزی که به گذشته‌های دور باز می‌گردد) باشد نه خود قوم. امروز با همه تحولاتی که جامعه ایران پشت سر گذاشته است همانقدر مضحک است به فارس‌ها بگویند قوم که به آذری و کرد‌ها

از سوی دیگر مفاهیمی مانند خلق و یا مردم و یا ملت از جمله مفاهیمی سیاسی و حقوقی هستند. درست به همین دلیل است که بر سر این مفاهیم اختلافات گاه اساسی وجود دارد. اگر اندکی به درگیری‌های ملی - قومی در یوگسلاوی سابق و یا مناطق دیگر دقت کنیم، براحتی درمی‌یابیم که چگونه هر طرف متناسب با منافع خود با این مفاهیم برخورد می‌کند. دائرة المعارف حقوق بین‌المللی بخاطر این تنوع نظری و نیز بخاطر چند گونه گی واقعیت‌های موجود از ارائه یک تعریف بسته، یکسویه و محدود اجتناب ورزیده و خصوصیات جغرافیایی، قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی و... را همراه با تمایل و خواست سیاسی یک همبود انسانی را در شمار عناصر مهم در تبیین موجودیت و هویت یک مردم دانسته است. (صفحه ۲۳۳، ۱۹۵۹، پاکیس، زیگکی).

سند از آنجا که وظیفه مقدم خود را اثبات «غیرقانونی» بودن حق جدائی اقلیت‌های ساکن ایران قرار داده است، لذا احتجاجات «علمی» متناسب آنها هم تدارک دیده است. درست به همین دلیل در مورد اقلیت‌ها با اصرار کلمه «قوم» بکار رفته است، به همین دلیل آنچنان تعریف جامع و مانعی از ملت ارائه شده که کسی هوس ملت شدن به سرش نزند و یا کلمه خلق و مردم بکار برده نشود تا مبادا ایران کشوری کثیر الملله به شمار آید و مسئله جدائی از ایران پیش کشیده شود... در اینجا هدف گسترش این برخورد نظری بر سر مفاهیم نیست. یک حزب سیاسی نباید بصورت جانبدارانه و تنگ نظرانه وارد این میدان پرمخاطره آنهم در برنامه سیاسی خود شود. به نظر می‌رسد چیزی که سند نخواسته است درک کند تفاوت میان داده‌های تاریخی، اسطوره‌ها، تمایلات و انگیزه‌های جانبدارانه سیاسی و دعواهای حقوقی بر سر مفاهیم یا پدیده‌های اجتماعی است که مستقل از این موارد وجود دارند و عمل می‌کنند. مسئله اقلیت‌ها پیش از همه یک پدیده اجتماعی، یک مسئله پیچیده جامعه امروز بشری است. وظیفه یک حزب مدرن و دمکرات، ابتدا بازشناسی این پدیده و برخورد عینی با آن است. دعوا بر سر مفاهیم خلق و ملت و قوم نیست. دعوا بر سر یک بازشناسی و تبیین یک پدیده اجتماعی، دعوا بر سر حقوق همبودهای انسانی، دعوا بر سر

حقوق طبیعی انسان‌هاست. اینکه همبودی از انسانها را قوم بنامیم یا مردم و یا خلق چه چیزی در اساس تغییر می‌کند؟ آنچه اساسی است تعادل و خواست همبودها و وجدان جمعی آنهاست. هم اکنون در کشورهای مختلف جهان اقلیت‌های ملی و حتی ملیت‌ها و مردم مختلف با ریشه‌های قومی و منشأ گاه بسیار متفاوت و با خصوصیات فرهنگی، زبانی متنوع با یکدیگر همزیستی دارند. در اسپانیا هم ملت اسپانیا وجود دارد و هم ملیت کاتالون با پرچم و ساختار حکومتی مستقل. در حالیکه اسپانیا یک پادشاه واحد دارد، کاتالون دارای نظام جمهوری است. در بلژیک، سوئیس، کانادا، هند، روسیه و ده‌ها کشور دیگر این تنوع ملی - قومی و یا حضور اقلیت‌های ملی بشکل حقوقی آن هم در قوانین طرح شده است.

۵ - چیزی که در سند به فلسفه سیاسی و کل جهان بینی و درک آن برمی‌گردد، جایگاه مقوله‌ها و طبقه بندی آنهاست. برای جمهوری اسلامی «اسلام عزیز» ارزش محوری به شمار می‌رود و همه مقولات و مفاهیم دیگر در رابطه با آن طبقه بندی می‌شوند و به «ارزش» یا «مقدار ارزش» تبدیل می‌شوند. طرح منشوری که در همین شماره می‌خوانید تلاش می‌کند با قرار دادن انسان در مرکز تفکر سیاسی خود، به درک اومانستی نوینی در چپ دست یابد. درکی که انسان و تمایل و خواست او را (و نه ساخته‌های انسان یعنی کشور، ملت، طبقه، اقتصاد و...) به مثابه ارزش اساسی در نظام فکری طرح می‌کند.

درک و منطق سند با چنین دنیایی بیگانه است. در سند نه انسانها بلکه سرزمین که آنها در آن می‌زییند، نه خواست و تمایل شهروندان که آنچه که اجداد آنها برجا گذاشته‌اند بصورت ارزش محوری و اساسی به میان کشیده می‌شوند. سند با ناسیونالیست‌های افراطی و دو آتش بر سر مقدس جلوه دادن مفاهیمی مانند تمامیت ارضی مسابقه گذاشته است. گویی چند صد کیلو متر مربع خاک بیشتر از زندگی، سرنوشت و تمایل انسانهایی که در آن زندگی می‌کنند برای ما ارزش دارد.

۶ - راه حل ارائه شده در سند برای حل مسئله اقلیت‌ها با روش شناسی و منطق آن در تبیین هویت آنها و برخورد با این پدیده اجتماعی همخوانی کامل دارد.

از نظر مضمون خطوط متشوش ارائه شده از سوی سند برای اعطای خودمختاری به نواحی مختلف از حد سیاست‌های عدم تمرکز که در کشورهای مرکزگرای دنیا (فرانسه، ایتالیا یا اکثر کشورهای جهان سوم) فراتر نمی‌رود. این طرح حتی تا حد ساختار سیاسی هند ۴۰ سال پیش و برزیل هم پیش نمی‌رود. زیرا طرح معتقد به وجود یک مرکز قدرتمند (قضایی، قانونگذاری، ارتش، اقتصاد و...) است و برخی امور اجرایی را به مناطق واگذار می‌کند.

از نظر شکل طرح مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی، چیزی که متعلق به ۸۵ سال پیش می‌شود و هیچگاه در عمل تجربه نشد بسیار سؤال‌انگیز است. چیزی که متعلق به دوره دیگری بوده است و طرح آن در شرایط فعلی بسیارهم توهم‌انگیز است چه دلیلی دارد؟ آیا این نوعی اطمینان بخشیدن به نیروهای نیست که بطور اساسی وجود اقلیت‌ها را در ایران را قبول ندارند؟ آیا در به میان کشیدن این طرح آن روانشناسی ترس، ترس از گریز از مرکز، ترس از تقسیم واقعی قدرت در ساختار سیاسی آینده ایران عمل نمی‌کند؟

جالب اینست که با وجود چنین فضا و برخورد‌هایی سند مدعی می‌شود که مخالف «راه حل نظامی» در مسئله ملی است. این وصله ناچوری است که در جریان بحث‌ها به اصل سند اضافه شده است چرا که تفکری که چنین تکرشی به اقلیت‌ها دارد، فردا چگونه می‌تواند برای دفاع از مرزهای مقدس میهن راه حل دیگری تجویز کند؟ اگر به فرض اقلیتی در ایران روزی خواست سرنوشت دیگری جدا از مردم ایران داشته باشد، چه امکانی برای طرح این تمایل خود دارد؟ یا تفکرو چهار چوب ارائه شده در سند آیا راهی هم بجز توسل به زور برای دفاع از مرزهای مقدس میهن باقی می‌ماند؟

البته در سند بطور خجولانه و سرپیسته راه حل همه پرسشی از مردم ایران و مجلس مؤسسان منتخب مردم نیز طرح شده است. اما چه کسی نمی‌داند که نتیجه چنین همه پرسشی و یا هدیه بی‌خطری که سند پیشنهاد می‌کند از همین حال معلوم است و چگونه می‌توان به ۶۰ میلیون نفر اجازه داد درباره مثلأ سرنوشت ۷۰۰ هزار ترکمن نظر خود را

بیان کنند و اسم آنها هم دمکراسی گذاشت؟ آیا این پیشنهاد بویژه از آنرو طرح نشده است که اقلیت ها بهر صورت همواره بازنده خواهند بود؟

مصلحت هایی که گاه نقش بسیار مهمی در تنظیم و تصویب سند ایفا کردند، در برده مانده اند و جایی از آنها سختی به میان نیامده است. کاش این مصلحت ها نیز که در جریان بحث های کنگره بطور وسیع طرح شدند، در سند منعکس می شدند تا بتوان درباره آنها به داوری همه جانبه نشست. بهر گونه سند نمونه درخشان مصلحت اندیشی هایی است که گاه علت وجودی این موضع را هم تشکیل می دهند. مصلحت پذیرش از سوی نیرو هایی، ترس از اینکه حرف های ما نیروی تجزیه طلب (!) را تقویت کند، ترس از اینکه حرف های ما نزد بسیاری گوش شنوایی پیدا نکنند، احساس گناه در برابر آنچه که فرقه دمکرات آذربایجان بر سر ما آورد، ترس از بالکائی شدن ایران، ترس از دخالت و تحریک نیرو های خارجی.

بدون تردید يك حزب سیاسی فارغ از مصلحت ها نمی تواند در زندگی سیاسی جامعه حضور فعال داشته باشد. اما باید دید چه بهایی برای مصلحت ها باید پرداخت و این مصلحت ها تا چه حد در تناقض با ارزش های اساسی حزب قرار می گیرند. اصلویت يك حزب سیاسی در گرو وفاداری به ارزش های خود است. در سندی که در کنگره تصویب شد بهایی سنگینی بابت مصلحت ها پرداخته شد: سکوت در برابر واقعیت ها، برداشت جانبدارانه از مفاهیم، برخورد محافظه کارانه و تنگ نظرانه با پدیده های اجتماعی، راه حل های نیم بند.

فرو غلطیدن در سراسیمگی مصلحت ها آغاز يك پایان برای حزبی است که داعیه انداختن طرفی نو در جریانات چپ ایران داشت. وفاداری به دمکراسی، به حقیقت، به انسانها و همبودی که به آن تعلق دارند، احترام به خواست، تمایل مردم، عدالتخواهی، صراحت و شفافیت در گفتار و کردار و پایبندی به اخلاق در سیاست آرمان های عزیزی بودند که از آنها در حزب زیاد صحبت شده است. اما هر چقدر در دنیای واقعی سیاست پیش می روم این مفاهیم بیشتر رنگ می بازند. این دشواری ها تا حدود زیادی بازتاب پیچیدگی و مشکلات مربوط به بازسازی و بازبینی مفاهیم و درک هویت چپ نو و فلسفه سیاسی و اجتماعی آن است. اما دره عمیقی تلاش برای دست یافتن به درک های جدید را از تکرار مفاهیم و روش های آزمون شده جدا می کند.

بحث پیرامون مسئله ملی در ایران دستیابی به برنامه ای مدرن، دمکراتیک و چپ ادامه خواهد یافت. سند تصویب شده در کنگره سوم از چنین ویژگی هایی بسیار دور است. این سند نه چپ است و نه دمکرات.

در این بحث ها چند نکته محوری باید مورد توجه قرار گیرند: چپ دمکرات و مدرن باید طرفدار تمامیت ارضی ایران باشد. این جانبداری فقط جنبه های تاریخی و احساسی، خواست و همبستگی مردمی که در این سرزمین بسر می برند را در بر نمی گیرد. بینش اومانستی چپ طرفدار همگرایی است، زیرا جدایی و چند پاره شدن از نفرت، عقب ماندگی، تنگ نظری ناشی می شود. سمت تحول جامعه بشری همگرایی است و مسائل مربوط به همه بشریت هر روز ابعاد جدیدی بخود می گیرد. همگرایی در سطح يك کشور، منطقه و شاید هم واحد های بزرگتر در آینده دور تر. باید با ناسیونالیسم کور، ناسیونالیسمی که بذر جنگ، درگیری و کدورت می باشد چه در سطح مرکزی و چه در سطح محلی مبارزه کرد. راه حل مسئله ملی در ایران در گرو چند اصل کلیدی است:

نخست باید موجودیت اقلیت ها و هویت خود ویژه آنها را برسمیت شناخت و در این شناسایی علاوه بر ویژگی های مشترک، خواستار اراده آن همبود های انسانی از اهمیت فراوان برخوردار است. باید به صراحت پذیرفت که طی دهه های گذشته حقوق این همبود های انسانی بطرز خشنی زیر پا گذاشته شده است و سرانجام به سیاست عدم تمرکز گسترده ای روی آورد که به جز در موارد اندک بتدریج بخش های اجرائی، قضایی و قانونگذاری به مناطق مختلف منتقل شود.

البته در پیشبرد چنین سیاست هایی همواره باید به خواست به تمایل مردم و همبود های انسانی ساکن ایران در آنچه به زندگی و سرنوشت آتی آنها مربوط می شود احترام گذاشت.

مرداد ۱۳۷۲

## آیینیه بقیه از صفحه ۱۶

خواهد بود که همه گناهان به گردن دیگران انداخته شود... آنچه در رأس مسایل ایران قرار دارد علائم گسیختگی در اخلاق عمومی و پریدگی از میادنی است. ایران همواره جامعه افراط و تفریط بوده است و بدینگونه در آن به عده ای از بهترین افراد و عده ای از بدترین ها وجود داشته اند. ولی نگرانی از آنجا آغاز می شود که بد ها رو به تزاید داشته باشند... روش امور منجر به خصولتی گردیده که دایه اتحرالهاست و آن دو چهره گی است. دو چهره گی زائیده محیط نا امن و ارباب است. فرق نمی کند که از ترس حکومت باشد یا برای فریب مردم. آیا بار جامعه به منزل می رسد که شما دائماً در آن با نقاب سر و کار داشته باشید و ندانید که پشت آن کیست...؟ انسان تنها به نام انسان، انسان نیست. اگر «آوا» از او دریغ شد که بزرگترین و مدیعه اوست، باید لا اقل طوری نباشد که لاینقطع عزت نفس او در معرض فرسایش قرار گیرد و این احساس برای او پیدا شود که حق او را به عنوان «مصله» به او میدهند. این وضع چون دوام یابد، تبدیل به خوی می شود و دون همتی و خاکساری به صورت يك خصولت اجتماعی در می آید... هرگز در تاریخ ایران دیده نشده است که «پول» در زندگی مردم اینهمه دائر مدار، یک تاز و گره گشا باشد. وقتی پول از «وسیلگی» بیرون آمد و خود «نفس خیر» قرار گرفت دیگر باید فاتحه هر چه فضیلت است خواند.

## شماره ۵ مهرگان

شماره پنجم مهرگان منتشر شد. سرمقاله این شماره تحت عنوان عدم مقاومت ما در برابر زور و ظلم حاصل از نست دادن غریزه، طبیعی دفاع از خویش است به قلم محمود درخشش نگاشته شده است. در این شماره مقالاتی درباره بنیادگرایی اسلامی نوشته لیون مدار، جودیت میلر و محمود درخشش آمده است. در بخش سیاسی سعید امیر ارجمند از دانشگاه تویورک مقاله ای تحت عنوان تئوری های انقلاب، انقلاب های ایران، اروپای شرقی و آسیای مرکزی دارد. در بخش فرهنگی مقاله از بزرگ علوی تحت عنوان می خواستم نویسنده شوم آمده است.

## چند گزارش کوتاه

\* افزایش بزهکاری در میان جمع معدودی از حدود ۲۰ هزار کارگر ایرانی که بسیاری از آنها بطور غیر قانونی در ژاپن زندگی می کنند در رسانه های این کشور بازتاب وسیعی یافته است. مطبوعات و رسانه های ژاپن در بزرگ کردن این بزهکاری و بویژه پنهان کردن نقش مافیای ژاپن که سازمانگر اصلی تولید کارتهای جعلی تلفن و مواد مخدر در این کشور است نقش تحریک کننده ای دارند.

\* رئیس دانشگاه علوم پزشکی اصفهان اعلام کرد که سوء تغذیه پس از بیماریهای اسهالی و عفونتهای حاد تنفسی از علل مرگ کودکان در ایران به شمار میرود. وی افزود که نیمی از مردم کشور از کمبود آهن و یک چهارم نیز از کمبود ید رنج می برند که تمامی آنها از عوارض سوء تغذیه است.

\* روزنامه جهان اسلام نوشت که مراسم یادبود دکتر شریعتی در مشهد توسط دانشجویان حزب الهی برهم زده شد و یکی از سخنرانان که از اساتید تاریخ دانشگاه مشهد می باشد بدلیل مخالفت با حاکمیت دین و ولایت فقیه و روحانیت بازداشت شد. به گزارش سازمان عفو بین الملل دهها نفر از گروههای طرفدار دکتر شریعتی هم اکنون در زندانهای جمهوری اسلامی به سر می برند و ۲ نفر از آنها چند ماه پیش اعدام شدند.

\* بنوشته روزنامه جمهوری اسلامی در پی توافق ایران و جمهوری قزاقستان ۴ هزار قزاقی که طی دهه ۱۹۳۰ در زمان استالین به ایران گریخته و در نواحی شمالی ایران اسکان یافته بودند به کشور خود باز خواهند گشت.

\* بنوشته روزنامه کارو کارگر کلیه امور مربوط به راهها و حمل و نقل در کلیه زمینه های طراحی، خرید، ساخت، بهره برداری و نگهداری پس از تنظیم مقررات مربوطه در طول ۶ ماه آینده به بخش خصوصی واگذار خواهد شد.

## اقتصاد ایران، نارسائیهای سال ۷۱

دکتر محمد علی حقی

گزارش تحلیلی زیر به قلم دکتر محمد علی حقی از نشریه صنایع حمل و نقل شماره ۱۱۷ - ۱۱۶ فروردین ماه ۱۳۷۲ انتخاب شده است. در این گزارش خلاصه و جامع اصلی ترین مسائل اقتصادی و گره گاههای کنونی رشد اقتصاد کشور بویژه در رابطه با سایر مسائل اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است.

را تشکیل می داده است. در سه سال اول برنامه عمرانی (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰) هر چند رشد سرمایه گذاری ثبت شده ولی در سال ۱۳۷۱ کاهش رشد سرمایه گذاری کمتر از سال های فوق خواهد بود. این کاهش ناشی از تقلیل واردات، و رکود فعالیتهای ساختمانی و صنعتی است. مشکلات کاهش سرمایه گذاری کشور را می توان از ابعاد گوناگون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی امنیتی و سیاسی بررسی کرد. از دیدگاه اقتصادی بالا بردن عرضه، ایجاد اشتغال و در نتیجه افزایش درآمد، کاهش تورم و بهبود توزیع درآمد در گرو سرمایه گذاری است و باید تمام کوششها و سیاستهای دولت در جهت رفع موانع موجود و بویژه حذف قوانین و مقررات دست و پاگیر و کند کننده سرمایه گذاری باشد. متأسفانه رشد منفی سرمایه گذاری طی دهه ۶۰ و سهم اندک آن در تولید ناخالص داخلی با ناتوانی در بازسازی فنی، ضعف مدیریت، ضعف تکنولوژی، استهلاک شدید سرمایه و از بین رفتن سرمایه و امکانات زیربنایی در اثر جنگ تحمیلی و کمبود نیروی متخصص همراه بوده است. در کشور ما از لحاظ حقوقی، قضایی، امنیتی و نیز سیاسی زمینه سرمایه گذاری طی سالها فراهم نبوده و نیست. غالب قوانین و مقررات تصویبی بعد از انقلاب با نوعی احساسات و حاکمیت چو سیاسی و ناهماهنگی همراه بوده و به آثار اقتصادی و اجتماعی قوانین مصوب بویژه در دراز مدت توجه نشده است. همین قوانین و مقررات دست و پاگیر و شاید بتوان گفت ضد تولیدی، همراه با نخالت نیروهای مختلف در امر تولید موجب شده تصمیم گیریهای مثبت سه سال اخیر نیز به سرمایه گذاری مورد انتظار نینجامد. بعلاوه در سه سال اخیر و بخصوص در سال ۱۳۷۱ توجه به اقتصاد غیرواقعی و بازی با پول و اعتبار بیش از اقتصاد واقعی و کالایی بوده و سایر ابزارها کمتر به کار گرفته شده و به مشکلات و موانع اصلی توجهی نشده است. سیاست اعلام نرخ شناور و انتظار تضعیفی ناشی از آن در سال ۱۳۷۱ بر اقتصاد کشور حاکم بود تا بالاخره سیاست یاد شده در بودجه سال ۱۳۷۲ اعمال شد. حالت انتظار اعلام تک نرخ شدن ارز و کاهش درآمد ارزی کشور و سوق اقتصاد به سوی ارز گران در سال ۱۳۷۱ به کاهش سرمایه گذاری، ایجاد تورم همراه با رکود، کاهش تقاضا و افزایش موجودی انبار کالا های با دوام در واحد های تولیدی منجر شد.

سیاست در های باز و رقابت ناپذیری تولید داخلی با کالا های وارداتی نیز به افزایش موجودی انبار کالا های تولید داخلی و ورشکستگی بعضی از واحد های تولیدی کمک کرد.

### تحولات ارزی و رابطه آن با تولید

در آمد حاصل از نفت طی دو دهه گذشته به طور متوسط ۹۵ در صد دریافتی ارزی را شامل می شده است. میزان درآمد حاصل از صدور این کالا متأسفانه در خارج از مرز های کشور تعیین می شود و با آنکه اقتصاد تک محصولی کشور به رشد این صادرات بستگی شدید دارد ولی کنترل آن در اختیار دولت ایران نیست، واقعیتی که هر چند دردناک است ولی انکار آن نیز مشکلی را حل نمی کند. عملکرد دریافتی ارزی در ۹ ماه اول سال ۱۳۷۱ نشان داد که کل دریافتی ارزی ناشی از فروش نفت در طی سال یاد شده حتی به ۸۰ در صد پیشبینی بودجه نخواهد رسید. بخش عمده ای از این درآمد نیز باید صرف بازپرداخت اعتبارات سررسید شده (یوزانس) سال ۱۳۷۱ می رسد. پرداختهای ارزی مزبور بی تردید کاهش تخصیص به سایر نیازها و از جمله نیاز های تولیدی را به همراه داشت با توجه به وابستگی تولید کشور از لحاظ مواد اولیه و واسطه و لوازم یدکی به درآمد های ارزی می توان پیشبینی کرد که تولید کشور در سال ۱۳۷۱ با کاهش مواجه شود. در سال

کمبود اطلاعات و آمار مانع اصلی بررسی عینی تحولات اقتصادی کشور در سال ۱۳۷۱ است. زیرا اکثر آمار های اقتصادی و اجتماعی یا تاخیر زمانی يك ساله انتشار می یابد. از این رو بررسی عینی و عمقی چهره اقتصاد کشور در سال ۱۳۷۱ نمی تواند از داورها و برداشتهای شخصی به دور باشد. هر چند در این نوشتار کوشش بر آن است که هرگونه اظهار نظری با استدلال و با اتکا به نظریه های اقتصادی باشد.

### افزایش بیرویه جمعیت، عمده ترین

#### عامل نابسامانی

اقتصاد ایران در سال ۱۳۷۱ دوران گذار و درعین حال سختی را پشت سر گذاشت. جمعیت کشور با یکی از بالا ترین رشد های ممکن به افزایش خود ادامه داد. برآورد ها نشان می دهد که جمعیت کشور در سال ۱۳۷۱ از مرز ۶۰ میلیون نفر گذشته است. طبعاً نیاز های این جمعیت کاملاً جوان و عمدتاً مصرف کننده چنان وسیع است که بخش عمده ای از منابع کشور را به سوی خود سوق می دهد. همین افزایش بیرویه جمعیت عمده ترین عامل نابسامانی و اختلال زانی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را تشکیل می دهد، زیرا با توجه به جوانی جمعیت که ۴۵ در صد آن زیر ۱۵ سال است بار مصرفی و هزینه های اجتماعی آن فوق العاده سنگین است. نیاز مبرم این جمعیت جوان به هزینه های بهداشتی و درمانی، آموزشی و فرهنگی باعث کاهش سرمایه گذاری فیزیکی در بخشهای تولیدی می شود. به علاوه رشد فوق العاده جمعیت بیکاری روزافزونی به همراه دارد. برآورد ها تعداد بیکاران ۱۴ میلیون نفر نشان می دهد. قسمت عمده بیکاران افرادی هستند که تحصیلاتی از دوره راهنمایی به بالا دارند و هزینه هنگفتی در زمینه آموزش برای آنان صورت گرفته که در شرایط بیکاری از دیدگاهی اتلاف سرمایه گذاری بوده است. به علاوه رکود شدید فعالیتهای ساختمانی و صنعتی در سال ۱۳۷۱ بر دامنه بیکاری افزوده است. در ضمن بخش درخور توجهی از شاغلان نیز به کار های اشتغال دارند که در بخشهای واقعی اقتصاد و تولید کالایی نیست. در واقع این بخش از شاغلان را می توان در اصطلاح بیشتر مشغول دانست تا شاغل.

توزیع درآمد که در ابتدای انقلاب به سوی تعادل می رفت به دلیل تورم زیاد، افزایش شدید جمعیت و شمار بیکاران جهت ناپذیری بیشتری را در سال ۱۳۷۱ درپیش گرفت و افرادی که درآمد ثابتی داشتند با افت قدرت شدید تری مواجه شدند. می توان پیشبینی کرد که به دلیل حاکمیت نرخ شناور ارز در سال ۱۳۷۲ روند فوق ادامه یابد. شاخص هزینه زندگی بر پایه سال ۱۳۶۱ در پایان آذر ماه ۱۳۷۱ به ۱۱۴/۱ رسیده که نشان می دهد طی ۹ ماهه اول سال ۱۳۷۱ هزینه زندگی نسبت به سال ۱۳۷۰، ۱۹/۲ در صد رشد داشته است. رشد شاخص هزینه زندگی تا پایان سال ۱۳۷۱ بیش از ۲۵ در صد پیشبینی می شود چون معمولاً افزایش قیمت در سه ماهه آخر سال بیش از ماههای دیگر است. طی ۱۰ سال گذشته طبق ارقام فوق قیمتها ۵/۲ برابر شده و پول ملی کشور ۸۰ در صد قدرت خرید خود را از دست داده است. طی این مدت درآمد مزد و حقوق بگیران هرگز به نسبت کاهش قدرت خرید پول (افزایش قیمتها) افزایش نیافته است. هزینه سرانه خصوصی در پایان سال ۱۳۷۱ به حدود ۱۳۲۰۰ ریال بر پایه قیمت سال ۱۳۶۱ برآورد می گردد که کمتر از هزینه سرانه از سال ۱۳۵۶ است.

یکی از مهمترین مسئله های اقتصادی کشور طی دهه ۶۰ کاهش شدید سرمایه گذاری بوده که زیربنای اصلی مشکلات بعدی

نسبت به سال ۱۳۷۰ با کاهش مواجه شده و سهم آن از ۱/۷ در صد نقدینگی به ۱/۵۴ در صد نقدینگی در ۷ ماه اول سال ۱۳۷۱ کاهش یافت.

برای سپرده های بانک انواع معافیت های مالیاتی برقرار است حال آنکه خرید سهام از معافیتی برخوردار نیست. در حالی که هرگونه سرمایه گذاری با قبول ریسک همراه است سپرده گذاری در بانک متضمن هیچ خطری نیست. سیاست اعتبار دهی بانکها نیز در جهت سرمایه گذاری تولیدی بانواع و اقسام موانع مواجه است و عمدتاً دستگاه های دولتی، نهاد ها و شرکتهای دولتی استفاده کننده از اعتبارات بانکی هستند.

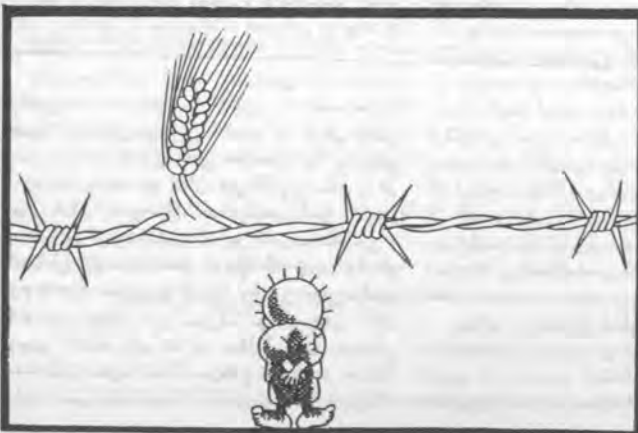
موضوع مهم دیگر در اقتصاد ایران حجم نقدینگی است. تا پیش از سیاستهای جدید (ابتدای سال ۱۳۶۸) نقدینگی راکد و بی تحرک بود در صورتی که غالباً مسئولان آن را با نقدینگی واقعی یا نقدینگی سیال و متحرک اشتباه می گرفتند. همین سیاست باعث شد که اقتصاد کشور از اواسط سال ۱۳۷۰ با کمبود شدید نقدینگی مواجه شود. زیرا رواج ارز شناور و رقابتی نقدینگی بیشتری را می طلبید و حجم نقدینگی باید ۲ الی ۳ برابر می شد تا وضعیت در سال ۱۳۷۱ به حال طبیعی خود برگردد و اقتصاد کشور به روال سال ۱۳۶۹ و نیمه اول ۱۳۷۰ اداره شود. البته مسئولان در مقابل افزایش نقدینگی مقاومت نشان دادند و همین امر در زمینه کسب و رکود معاملات را در سال ۱۳۷۱ باعث شد و نرخ بهره در بازار آزاد حتی تا ۵۰ در صد رسید. تردیدی نیست که چنانچه افزایش نقدینگی متناسب با تولید نباشد همیشه با خود تورم به همراه خواهد داشت. ولی نباید ساختار بانکی و نظام اعتباردهی کشور را نادیده گرفت. گذشته از آن افزایش قیمت و تورم در اقتصاد ایران در سال ۱۳۷۰ و بخصوص سال ۱۳۷۱ عمدتاً وارداتی بود و افزایش نقدینگی بر افزایش تورم وارداتی آثار چندانی نخواهد داشت.

مشکل دیگر اقتصاد کشور در سال ۱۳۷۱ نظام بانکداری موجود کشور بود. سیاست دولت از سال ۱۳۶۸ حرکت به سوی اقتصاد بازار و حاکمیت قیمت همراه با آزادسازی بود. اما نظام بانکداری، بانک در خدمت دولت حاکم از انعطاف لازم برای پاسخگویی به این سیاست برخوردار نیست. در نظام فعلی بانکداری، بانک در خدمت دولت تأمین کننده نیاز های دولت و نهاد ها و شرکتهای وابسته به آن است. در چارچوب نظام فعلی بانکداری دولت بودجه را تنظیم می کند و جبران کسری بودجه به نظام بانکی واگذار می شود و معمولاً مانده اعتبارات به مصرف بخش خصوصی و صاحبان صنایع می رسد. در نظام بانکداری حاکم وامدهی بر اساس فشار های سیاسی و اداری است و نه نیاز های اقتصادی و توجیه پروژه های وام گیرنده. در چنین نظامی چون بخش خصوصی و صاحبان صنایع فاقد قدرت لازم می باشند لذا استفاده از اعتبار بانکی برای آنان با مشکل مواجه می شود و ناچار این گونه تولید کنندگان برای رفع نیاز به بازار غیر رسمی اعتبار روی می آورند که نرخ بهره در آن بالاست و به افزایش قیمت تمام شده کالا ها و در نتیجه تورم ختم می شود؛ الگویی که در سالهای بعد از انقلاب و بخصوص سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ شاهد آن بودیم.

## بودجه، کسری، رویه های دولت

مشکل دیگر اقتصاد کشور در سال ۱۳۷۱ کسری بودجه بود. دولت در سالهای اخیر همواره با کسری بودجه درگیر بوده است، تا آنجا که کسری بودجه در بعضی از سالها از جمله در سال ۱۳۶۷ به بیش از ۵۰ در صد رسیده است. تا کنون منبع عمده تأمین کسری، نظام بانکی کشور بوده است، ولی دولت طی چهار سال اخیر با

بقیه در صفحه ۲۳



۱۳۷۱ در بودجه دولت رقم صادرات غیر نفتی ۴/۲ میلیارد دلار پیشبینی شده بود. از جمله برای بخش صنایع متجاوز از دو میلیارد دلار صادرات منظور شده بود. طبیعی بود که به خاطر وابستگی صادرات صنعتی کشور به تخصیص ارز و کاهش دریافتی ارزی در سال ۱۳۷۱ امکان صدور به میزان مبلغ مذکور هرگز وجود نداشت و از این رو حجم صادرات صنعتی کشور در سال ۱۳۷۱ حتی به مرز ۲۰۰ میلیون دلار نخواهد رسید. صادرات صنعتی نیاز به زمانی طولانی همراه با تجدید ساختار اقتصادی و صادراتی کشور و مدیریتی توانا و بهنگام دارد که بزور و الزام قانونی و ماده و تبصره اتفاق نخواهد افتاد و لذا وقوع صادرات صنعتی سال ۱۳۷۱ به معجزه بیشتر شبیه بود تا به واقعیت عینی اقتصادی کشور.

از اواسط سال ۱۳۷۰ محدودیتهای زیادی در مورد پرداخت ارز برای واردات ایجاد شد و از این روند تا پایان سال ۱۳۷۱ تداوم یافت و همین امر تأثیر خود را بر واردات سال ۱۳۷۱ برجای گذاشت. واردات سال ۱۳۷۱ به مراتب کمتر از واردات هریک از سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۶۹ بود و به دلیل همبستگی تولید داخلی با واردات، بخصوص تولید بخش صنایع با رکود مواجه شد و بسیاری از کارگاهها حتی در سطح زیر ۵۰ در صد ظرفیت به تولید پرداختند.

گفته شد که ارتباط نزدیک بین حجم تولید و میزان دریافتی ارز از ویژگیهای بارز اقتصاد ایران است. نظر به اینکه طی دهه اخیر تشکیل سرمایه ثابت در ماشین آلات و لوازم کسب و کار روند کاهنده پیموده و به میزانی کاهش یافته که حتی بندرت کفای استهلاک را می دهد و بین سرمایه گذاری و واردات نیز ارتباط مستقیم وجود دارد لذا از لحاظ بخشی کاهش رشد تولید گروه صنایع و معادن در سال ۱۳۷۱ در مقایسه با رشد سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ که به ترتیب ۲۲/۴ در صد و ۲۴/۲ در صد بود قطعی است. همچنین رشد سرمایه گذاری در ماشین آلات که در سالهای پیشگفته به ترتیب به ۲۰/۷ و ۱۴/۹ در صد رسید در سال ۱۳۷۱ به زحمت به ۵ در صد بالغ خواهد شد. در داخل گروه صنایع و معادن (شامل معدن، صنعت، برق و گاز و آب، و ساختمان) نسبت به کاهش تولید بخش صنعت، معدن، و ساختمان به دلیل رکود حاکم بر آنها در سال ۱۳۷۱ تردیدی وجود ندارد، اما بخش برق و گاز و آب به جهت تابعیت آن از جمعیت احتمالاً رشد سال ۱۳۷۰ را حفظ خواهد کرد. بخش کشاورزی در سال ۱۳۷۱ زمینه نسبتاً مساعدی داشت و احتمال آنکه رشد ۵ در صد سال ۱۳۷۰ را حفظ کرده باشد وجود دارد. گروه خدمات (شامل بازرگانی، حمل و نقل و ارتباطات، خدمات مالی و پولی، خدمات مستغلات، خدمات عمومی، و خدمات اجتماعی و شخصی و خانگی) نیز به دلیل پیروزی آن از بخش تولید واقعی و نیز کاهش واردات در سال ۱۳۸۱ با کاهش رشد مواجه شده و این کاهش رشد در بخش بازرگانی حمل و نقل و خدمات مستغلات بیش از سایر بخشهاست.

در مجموع باید گفت بخش تولید کشور در سال ۱۳۷۱ (بویژه در مقایسه با سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ با بحران مواجه بود و این بحران به بخش خصوصی بیش از بخش دولتی صدمه زد و این بخش با کمبود شدید منابع مالی و نقدینگی مواجه بود و بازار مالی و پولی و سرمایه ای کشور نتوانست پاسخگویی آن باشد.

## بورس، نقدینگی، سرمایه

در سال ۱۳۷۱ بورس تهران رونق سال ۱۳۷۱ خود را از دست داد. ساختار بورس به نحوی است که معامله گران اصلی آن بانکها و شرکتهای دولتی و نهاد ها هستند. سیاست دولت در سه سال گذشته بر آن بود که بورس را به عنوان بازار سرمایه کاملاً فعال نگاه دارد ولی به دلایل کمبود امنیت قضائی، حقوقی و مالکیت و بلا تکلیفی سهام در دست مردم، و نبود ضوابط قابل اعتماد در عرضه سهام و پذیرش شرکتهای در بورس سیاست دولت در سال ۱۳۷۱ با محدودیتهای زیاد مواجه بوده است. به همین دلیل است که پیشبینی نمی شود حجم معاملات بورس در سال ۱۳۷۱ به میزان سال ۱۳۷۰ برسد که این خود نمایانگر وجود رکود در سال ۱۳۷۱ بوده است. در ارتباط با بورس باید گفت سیاست دولت به گونه ای است که حدود فعالیت و ماهیت بازار سرمایه (بورس) مشخص نیست، حال آنکه امنیت بازار پولی به مراتب بیش از بازار سهام است. در شرایط فعلی اقتصادی کشور که باید از گسترش بیرویه بازار پولی کاسته شود، دیده می شود که این بخش با جدیت تمام در راه جذب منابع مالی و بیرون راندن تقاضا از بازار سرمایه به سوی بازار پول تلاش می کند، تا آنجا که سرمایه گذاری فیزیکی و تولیدی را کم بازده و سرمایه گذاری پولی را پربازده کرده است. پس انداز های جمع آوری شده در نیمه اول سال ۱۳۷۱ رشد بالای ۲۵ در صد را نشان می دهد، حال آنکه سهام معامله شده در بورس

# موج تازه خارجی ستیزی در آلمان

ب. شباهنگ

و محافل راست افراطی با سوء استفاده از معضلات اقتصادی - اجتماعی، «تعداد زیاد خارجی» در آلمان را عامل اصلی بحران و وضع نامساعد اقتصادی معرفی می نمایند و با عوامل فزینی اینطور وانمود می کنند که اگر خارجیها در آلمان نبودند، مشکلاتی مانند بیکاری و کمبود و غیره از این کشور رخت می بست. حال آنکه حتی شخصیت های محافظه کار دولتی نیز این واقعیت را اذعان می نمایند که بدون وجود خارجیها اقتصاد آلمان و سیستم مالیاتی و خدماتی آن دچار لطامت جبران ناپذیر خواهد شد.

از دیگر عوامل ایجاد جو خارجی ستیزی در آلمان باید به مساله پناهندگان در این کشور اشاره نمود. واقعیت اینست که پس از تحولات اروپای شرقی و فروپاشی «سوسیالیسم سابقاً موجود»، موج انسانی بزرگی از شرق به غرب اروپا سرازیر شد. آلمان به عنوان کشوری در مرکز اروپا سرپل اصلی این جا به جایی و ایستگاه نخستین است. قدرت اقتصادی آلمان در قیاس با دیگر همسایگان غربی خود، از دیگر عواملی است که جذابیت این کشور را به عنوان سرمنزل مقصود افزون می کند چرا که این جا به جایی از شرق به غرب عمدتاً دلیل اقتصادی دارد. دولت آلمان که در تمام دوران جنگ سرد از عشاق سینه چاک آزمیان برداشتن «دیوار آهنین» میان شرق و غرب بود و خود را قیم ستمدیدگان اروپای شرقی می دانست، با سیاست امروزی خود عملاً خواهان دیوار جدیدی میان «اروپای مرفه» و «اروپای محروم» است. در این محرکه، کشور های «جنوب» که دیگر جای خود را دارند. دولت محافظه کار آلمان که اختلافی از دمکرات مسیحی ها و لیبرال هاست در جریان انتخابات گذشته، مساله «پناهندگان سیاسی را به موضوع اصلی انتخابات تبدیل کرد و در بوق و کرنا می دمید که «سیل پناهندگان اقتصادی» کشور های رشد یابنده، آلمان را در معرض خطر جدی قرار داده است. واقعیت اینست که بر طبق آمار رسمی سازمان ملل فقط ۵ درصد از مهاجران و پناهندگان «کشور های جنوب» به اروپای غربی، آمریکا و کانادا می رسند و ۹۵ درصد جا به جایی در میان خود کشور های رشد یابنده صورت می پذیرد. همانگونه که ذکر آن رفت بخش بزرگ پناهندگان خارجی در آلمان را شهروندان اروپای شرقی تشکیل می دهند. در کنار مسائلی چون شکاف غم انگیز میان کشور هائی چون ایالتی، رومانی، بلغارستان از یکطرف و کشور هائی چون سوئد، آلمان و دانمارک از طرف دیگر، مسائلی چون جنگ داخلی در یوگسلاوی از عوامل اصلی این مهاجرت عظیم انسانی از شرق به غرب اروپاست. دولت مردان آلمان که پناهندگان را به سوء استفاده از قوانین پناهندگی آلمان متهم می کنند، خود یا سوء استفاده از آمار و ارقام که نمونه ای از آن در بالا قید شد، تمام مصائب و مشکلات جامعه آلمان را به «سیل پناهندگان اقتصادی» نسبت می دهند. بحث های دامنه دار و دراز مدت در مورد تغییر قوانین پناهندگی و تغییر بند ۱۶ قانون اساسی آلمان میان احزاب حاکم و اپوزیسیون، در تشدید جو خارجی ستیزی در آلمان تاثیر بسزائی داشته است. علل و عوامل تبدیل مساله پناهندگان به کارزار انتخاباتی از طرف احزاب حاکم و اپوزیسیون روشن است. آنها به زعم خود می خواستند ابتکار عمل را در دست گیرند و از پیوستن ناراضیان به جبهه محافل راست افراطی جلوگیری کنند، ولی چنین سیاستی با شکست روبرو و به ضد خود تبدیل گشت و

منشاء جنگ نخواهد شد. به رسمیت شناختن مرز «اوردنایسه» میان آلمان و لهستان توسط دولت هلموت کهل پس از تسلل زیاد، در واقع اقدامی بود که می بایست در ذهن همسایگان این کشور سیاست نوینی را القاء نماید که طبق آن آلمان واحد به مرز های موجود در اروپا احترام می گذارد و نسبت به هیچ کشوری ادعای ارضی ندارد. اگر چه دخالت های آلمان در تحولات بعدی یوگسلاوی به وضوح نشان داد که این کشور چون گذشته از یک سیاست مزورانه خارجی دست نرفته است.

و اما بد نیست به ریشه های موج خارجی ستیزی در آلمان بپردازیم. یکی از مهمترین عوامل در بروز این پدیده، بحران اقتصادی در این کشور است. هلموت کهل در سخنرانی تاریخی خود به مناسبت وحدت دو آلمان به شهروندان آلمان شرقی قول داده بود که در آینده وضع هیچکس بد تر از گذشته نخواهد شد. اما امروز با صراحت می توان گفت که اوضاع اقتصادی و مالی بسیاری از مردم در ایالات شرقی آلمان نه تنها بهبود حاصل نکرده، بلکه نسبت به گذشته وخیم تر نیز شده است. بدیهی است که غلبه بر ناهنجاریهای اقتصادی و عقب ماندگیهای فنی - تکنولوژیک ناشی از اقتصاد بسته و متمرکز دراز مدت در شرق آلمان، به زمان طولانی و پیش از همه یودجه هنگفتی نیازمند است. ولی دولت محافظه کار هلموت کهل بدون برنامه ریزی درست و بازگذاشتن کامل دست سرمایه های سوداگر و دلال به تشدید و خامت اوضاع کمک نموده است. همچنین خردگرایی در شیوه تولید کارخانه ها و واحد های تولیدی و نیز مدرتیزه کردن خدمات اداری و غیره به از دست رفتن دهها هزار محل اشتغال و بیکاری روز افزون بسیاری از شهروندان شرق آلمان انجامیده و هم اکنون دست اندرکاران و متخصصان اقتصادی، از رکود و بحران ادواری تازه ای در کل جامعه صحبت می کنند. به گفته ناظران اقتصادی - سیاسی، کشور آلمان در سال اخیر از قدرت دوم اقتصادی جهان به مکان پنجم نزول کرده است. دولت آلمان با برنامه ریزی ارتجایی خود خیال دارد بار مالی مخارج وحدت دو آلمان را بر دوش اقشار تهیدست و کم درآمد بگذارد و این در حالیست که تعدادی از کنسرنهای آلمانی پس از وحدت دو آلمان و پیدا شدن یک بازار مصرف ۱۸ میلیونی جدید، سود های هنگفت و افسانه ای به جیب زده اند.

رکود و بحران فعلی، چشم انداز زندگی را برای بسیاری تیره و تار کرده است و از میان همین ناراضیان اجتماعی سپاه اصلی خارجی ستیزان آلمان در حال شکل گیری است. احزاب

موج جدید خارجی ستیزی در آلمان که از مدتها پیش با حمله به خانه پناهندگان، ضرب و شتم خارجیها در اماکن عمومی و تبلیغات گروشقراش احزاب و محافل محافظه کار و راست افراطی ابعاد نگران کننده ای به خود گرفته بود، اخیراً با آتش زدن یک خانه مسکونی در شهر زولینگن توسط نئونازیها، وارد مرحله جدیدی شد. در جریان این آتش سوزی، پنج انسان بیگناه - سه زن و دو کودک خرد سال ترک - جان خود را از دست دادند. این حادثه دلخراش موجی از اعتراض و خشم در شهر های آلمان به دنبال داشت. دولت ترکیه رسماً به دولت آلمان اعتراض کرد و تأمین امنیت جانی ترکهای مقیم آلمان را خواستار شد. نیرو های متوقی آلمان در کنار خارجیهای مقیم این کشور با برگزاری تظاهرات و میتینگهای مختلف، مراتب انزجار خود را از اقدامات تبهکارانه باند های ترور نئو فاشیست ابراز داشتند. بسیاری از این نیرو ها سیاست دولت آلمان را زمینه ساز واقعی ایجاد چنین جوی می دانند.

حادثه زولینگن نشان داد که جان خارجیهای مقیم آلمان در معرض تهدید دائمی قرار دارد و اگر هر چه سریعتر با اقدامات و تدابیر قانونی سدی در مقابل این موج خارجی ستیزی ایجاد نشود، نه تنها تکرار فجایعی از این دست در آینده اجتناب ناپذیر خواهد بود، بلکه آرامش و زندگی مسالمت آمیز کل جامعه به مخاطره خواهد افتاد.

باید یادآور شد که موج خارجی ستیزی ویژه جامعه آلمان نیست و ما در اکثر کشور های اروپای غربی با چنین پدیده ای روبرو هستیم. منتهای ابعاد خشمونت آمیز این نوع برخورد ها در آلمان و ویژگی های مربوط به گذشته تاریخی این کشور، حساسیت افکار عمومی جهان را به رویداد های آن دو چندان می کند.

با وحدت دو آلمان، بسیاری از ناظران سیاسی، شدت یابی احساسات ناسیونالیستی در این کشور را پیش بینی کرده بودند. کشور های همسایه با بدبینی به روند وحدت دو آلمان می نگریستند و در اظهار نظر های مقامات رسمی این کشور ها، هراس از پدایش یک ابر قدرت نظامی - اقتصادی تازه در قلب اروپا که چون رایش سوم داعیه سروری اروپا را در سر داشته باشد، به چشم می خورد. دولت مردان آلمان مهیور شدند بار ها در مقابل این بدبینی همسایگان خود اتخاذ موضع نمایند و مؤکداً یادآور می شدند که آلمان دیگر هیچگاه

به بیان دیگر غول خفته بیدار شد. و اما در کنار عوامل یاد شده باید به ویژگی تاریخی جامعه آلمان نیز اشاره کرد. واقعیت اینست که این کشور در تاریخ مدرن خود همواره با مساله ای به نام بحران ملی روبرو بوده است. علیرغم اینکه آلمان از نخستین کشور های صنعتی اروپا بود و رشد چند صد ساله سرمایه داری در آن بسیار موزون صورت پذیرفته است، ولی دولت واحد ملی به شکل مدرن آن در این کشور خیلی دیر تر از کشور هائی چون انگلستان و فرانسه و غیره تشکیل شد. اشکال سیاسی اداره و هدایت جامعه در این کشور تا حدود یکصد سال پیش خصلت ماقبل سرمایه داری داشت. حتی پس از انقلاب سیاسی - اجتماعی ۱۸۴۸ در آلمان، حدود ۳۰ دولت خودمختار محلی در خاک آلمان وجود داشتند. سرانجام دولت پروس به عنوان نیرومند ترین دولت محلی تحت رهبری بیسمارک در سال ۱۸۶۶ میلادی با شکست رقیب اصلی خود یعنی دولت اتریش، موفق شد دولتهای پراکنده شمال آلمان را به زیر پرچم واحدی گردآورد. جنگ میان آلمان و فرانسه در سال ۱۸۷۰ میلادی که به طور عمده بر سر الحاق دولتهای محلی جنوب آلمان به وحدت طلبان شمال صورت گرفت و شکست ناپلئون سوم در این جنگ، زمینه ساز وحدت سراسری آلمان و ایجاد یک دولت ملی واحد و سرانجام تأسیس امپراتوری (رایش) اول در این کشور بود. بررسی این روند تاریخی نشان می دهد که مردم سراسر

موج بحران را از سر بگذرانند یا خیر. نباید فراموش کرد که پس از شکست فاشیسم و تحمیل دمکراسی پارلمانی به آلمان توسط متلفین و با توجه به اعتلای دائمی وضع اقتصادی در این کشور در دهه های پس از جنگ، اینک نخستین بار است که دمکراسی در این کشور و در شرایط بحران عمومی اجتماعی - اقتصادی به محک واقعی می خورد. آیا دمکراسی آلمان آنطور که بعضی از صاحب نظران جهانی معتقدند تنها یک دمکراسی دوران اعتلای اقتصادی است؟ این پرسشی است که آینده به آن پاسخ خواهد داد.

نیرو های مترقی آلمان می کوشند با کار روشنگر در میان مردم و ترویج و تبلیغ فرهنگ مدارا و تساهل نسبت به خارجیان مقیم این کشور، همزیستی مسالمت آمیز ملیت های مختلف را در کنار شهروندان آلمان تأمین نمایند. دمکراسی آلمان برای سر بلند بیرون آمدن از بحران کنونی راه دیگری ندارد. بد نیست در خاتمه، این سخن یکی از رهبران حزب سوسیپال دمکرات آلمان را یادآور شویم که اخیراً در پارلمان این کشور از قول تئودور آدورنو یکی از متفکرین مکتب فرانکفورت گفت: «باید برای تحکیم آنچنان مناسباتی در جامعه مبارزه کنیم که در آن هیچ انسانی از متفاوت بودن نسبت به دیگران هراسی نداشته باشد».

آلمان درست به دلیل همین پراکندگی و از هم گسیختگی در تمامیت ارضی خود و تعدد حیرت آور دولتهای مستقل محلی در تاریخ مدرن خود (حتی تا اواخر قرن نوزدهم)، دچار نوعی بحران هویت ملی بوده اند. درست به همین دلیل روانی - فرهنگی، واکنش های توده ای در قبال بحرانها و معضلات اجتماعی، اغلب با اوچگیری احساسات کور ناسیونالیستی - شوینستی همراه بوده است. نمونه آن، شدت یابی جنبش ناسیونالیستی در دوران جنگ آلمان و فرانسه و یا عروج دیو فاشیسم از بطن مناسبات بحرن زده جمهوری وایمار در دهه ۱۹۲۰ میلادی است.

سیستم تربیتی مرجعیت طلب پرورسی که هنوز در جامعه عمل می کند، در شرایطی که بحرانها و تلاطمات اجتماعی عرصه را بر شهروندان جامعه تنگ می کند، بخش وسیعی از مردم را که از آگاهی اجتماعی لازم برخوردار نیستند به سمت غلیبانهای ناسیونالیستی سوق می دهد. خردگرایی و عقل در جامعه جای خود را به مرجعیت طلبی و چشم امید دوختن به ظهور «رهبری» می دهد که بتواند هر چه سریعتر مشکلات و معضلات را از بین ببرد. در شرایط بحرانی کنونی نیز زمینه مناسبی برای پیدایش و گسترش پدیده هائی از این دست در جامعه آلمان وجود دارد. اکنون با ژرفش بحران در جامعه آلمان باید دید که آیا مناسبات دمکراتیک در این کشور از آن درجه از قوام و استحکام برخوردار است که قادر باشد

#### اقتصاد ایران بقیه از صفحه ۲۱

فروش ارز و یا به عبارت اقتصادی «مالیات تورمی» توانسته کسری بودجه را کاهش دهد که این رویه و اثر آن بر اقتصاد و زندگی مردم بحثهای گسترده ای را می طلبد. طبق قانون بودجه سال ۱۳۷۱ کسری بودجه، بدون محاسبه تنخواه گردان خزانه، نزدیک ۷ در صد بوده است، ولی در اواسط سال دولت مجبور شد تنخواه گردان خزانه را که در واقع نوعی وام است به دو برابر افزایش دهد، همچنین، چنانچه فروش ارز (وقتی نرخ رسمی ارز وجود دارد طبق تعریف و استاندارد صندوق بین المللی پول فروش ارز را نمی توان درآمد به مفهومی که در بودجه به کار رفته تلقی کرد و در واقع مالیات تورمی است که آثار بودجه را دارد) را کسر بودجه تلقی کنیم نسبت کسری بودجه به بیش از ۴۰ در صد می رسد. در سال ۱۳۷۱ حدود ۳۶ در صد درآمد بودجه فروش ارز بوده است. این نسبت در سال ۱۳۷۲ طبق لایحه بودجه و بر اساس تعریف فوق گویای آن است که بودجه کشور ساختار سالمی را ندارد و نیازمند بازنگری، تجدید ساختار و تحول اساسی است و بهترین راه سالم سازی بودجه کوچک کردن دولت و واگذاری کلیه فعالیت های اقتصادی به بخش خصوصی و مردم و نیز ادغام دستگاهها و نهاد ها و ارگانها موازی در یکدیگر است. کاستن از هزینه های غیرضروری و تشریفاتی و به کارگیری افراد توانا و کوشش کردن دولت نه تنها کسری بودجه را از بین می برد، بلکه کارائی دولت را نیز بشدت افزایش خواهد داد و آثار تورمی بودجه نیز از بین می رود.

یکی از سیاستهایی که در چند سال

اخیر در بودجه دیده می شود اصل تأمین منابع مالی از محل منابع داخلی دستگاهها و بنگاههای دولتی است. رعایت این اصل می تواند گامی در جهت تجاری شدن و برخوردار شدن از قدرت رقابت باشد اما دولت بدون توجه به رعایت صرفه جویی و بدون تلاش در راه افزایش کارایی شرکتهایی که باید از لحاظ مالی برمیزان خود اتکابی خویش بیفزایند هزینه های ارائه خدماتش را از عموم مطالبه می کند و این در حالی است که دولت در بسیاری از زمینه ها از انحصار کامل برخوردار است و به دیگران اجازه نمی دهد به حیثه فعالیت ارائه شده توسط دولت وارد شوند. حاصل چنین وضعی افزایش سرسام آور قیمت خدمات دولتی و تحمیل تورم به کلیه بخشهای اقتصادی و مردم است، ضمن آنکه سازمان دولتی نیز نه هرگز به مرز خود اتکابی می رسد و نه کارایی خود را افزایش می دهد و این دور باطل ناچار ادامه می یابد. گران شدن قیمت برق، تلفن، آموزش و بهداشت، خدمات شهری و دهها کالا و خدمات دیگر در سال ۱۳۷۱ نشانه بارزی از سیاستی است که در صحت آن نمی توان تردید داشت، اما اجرای بیقاعده اش، بدون توجه به ساختار هزینه و روش اداره واحد دولتی، هر لحظه بر فشار تورمی در کشور دامن می زند. به همین لحاظ است که می بینیم اعمال سیاست فوق نه در ساختار بودجه دولت و نه در ساختار مالی شرکتهای دولتی تحولی ایجاد نکرده است و شرکتهای دولتی ناچار شدند بر اساس بودجه سال ۱۳۷۱ مبلغ ۲۳۷۴ میلیارد ریال از سیستم بانکی وام بگیرند و در ضمن کسری بودجه دولت در پایان سال ۱۳۷۱ به مراتب بیشتر از رقم پیشبینی شده در بودجه باشد. چالب آنکه

در سال ۱۳۷۲ شرکتهای دولتی طبق لایحه بودجه ۵۴۴۳ میلیارد ریال وام جدید خواهند گرفت و این نشان از همان دور باطلی دارد که به آن اشاره شد و نشان می دهد که افزایش قیمت بدون توجه به عوامل مدیریتی، کاهش هزینه و افزایش کارایی نه تنها رافع مشکلات نیست، بلکه در دراز مدت خود مشکل ساز و تورم زا خواهد بود. در پایان باید گفت اتخاذ سیاستهای ناهماهنگ، نامداوم و بی رویه و بدون مطالعه طی سالها ساخت اقتصاد کشور را به کلی دگرگون کرده است. رکود همراه با تورمی که در سال ۱۳۷۱ شاهد آن بودیم بازتاب مجموعه ای کلی و رفتار هایی است که طی چند سال گذشته صورت گرفته است و متأسفانه آثار آن را بر اقتصاد کشور باید به صورت عارضه ای دراز مدت پذیرا شد. با وجود این و برای کاهش دوره رکود و سوق دادن اقتصاد به مسیری که به اقتصاد کشور توان رقابت پذیری بدهد به تثبیت وضع و اصلاح ساختار اقتصادی توجه جدی کرد.

راه حل مشکلات اقتصادی کشور ایجاد زمینه لازم برای سرمایه گذاری و از جمله رفع موانع حقوقی، قضایی، حذف قوانین سست و پاکیز و ضد تولیدی، سوق امکانات مالی و اعتباری به سوی تولید و ایجاد اشتغال، ایجاد هماهنگی بین سیاستهای بازرگانی و تولیدی و بخصوص صنعتی، توجه به اقتصاد واقعی به جای بازی با پول و ارز که در کشور های در حال توسعه کمتر پاسخگوست، ایجاد امنیت لازم برای سرمایه گذاری و احترام به مالکیت، اتخاذ سیاستهای هماهنگ و همخوان و بالاخره

اراده و عزم سیاسی و ملی است.

# گذشته گرایی یا تجدّد خواهی\*

محسن حیدریان

گرایش به سمت «دین ملی ایرانیان» و آئین اهورامزداشی زرتشت و آریاگرایی آتشین جلوه گر می شود. در اینجا سخن نه بر سر بررسی تاریخ گذشته ایران و جایگاه دودمانهای ایرانی قبل از حمله اعراب به ایران است و نه به سر ریشه فلسفی، اجتماعی و اخلاقی آئین اهورمزدا و یا مقایسه خشونت بدوی مذهب اسلام با پند و اندرزهای نیکخواهانه اوستا و ارزش گذاری آنها. موضوع علق اجتماعی احیاء و گسترش اسطوره گرایهای ملی و دینی است و لزوم دوری جستن از دور تسلسل تیره روزی و خیال پردازیهای بیگانه یا نیازهای یک جامعه مدنی امروزی، سخن بر سر آنست که روحیه و گرایش به تقدیس گذشته در لباسهایی نظیر گرویدن به دین زرتشت و تشکیل انجمنها و محافل پرستش اهورمزدا در گوشه و کنار ایران و خارج از کشور که کسانی مانند اخوان ثالث را هم به سمت عرب ستیزی کشاند با برخورد امروزین به مسایل ایران سازگاری ندارد. گسترش حاکمیت ایران بر همه مناطق و کشور های فارسی زبان نیز یک دیدگاه شونویستی است که با ضرورت احترام و پذیرش حقوق بشر و نیز مرز های رسماً موجود کشور های همسایه و مسأله اساسی آزاد و انسانی زیستن مغایرت اساسی دارد. بدیهی است که گرایش شونویستی احیاء عظمت ایران باستان را نمی تواند و نباید با گرایش اهورمزدا گرایی یکسان پنداشت. اینجا دو جریان مستقل از هم هستند که البته زمینه مساعد گسترش هر دو از سرخوردگی ایرانیان از انقلاب اسلامی و یاس از اوضاع کنونی مایه می گیرند.

بهمین دلیل امکان تبدیل هر یک به دیگری در شرایطی می تواند وجود داشته باشد. ولیکن گره اصلی کار در آنست که روحیه و گرایش بازگشت به گذشته و ایده آلیزه کردن رؤیا های ملی و دینی گهنة بجای بازنگری و درس آموزی از آنها یکی از منابع اصلی تغذیه جنبشهای محافظه کارانه و واپس گرایانه است. واقعیت آنستکه در سراسر تاریخ دردناک ایران هجوم اقوام نیمه وحشی گوناگون و چپاولهای پیاپی، ارکان زندگی اجتماعی ایران را لرزانیده و سیر تکامل جامعه را دچار گسستگی و شکستگی بسیار کرده است. این بحرانها مردم را به واکنشهای مثبت و منفی گوناگونی برمی انگیزت. بعنوان نمونه پس از حمله اعراب به کشور ما، ایرانیان از جمله به شکل اسطوره گرایی های ملی و دینی و یا غلو درباره عظمت دودمانهای کهن ایرانی در برابر استیلای اعراب به مبارزه برخاستند. در اینمورد کار غلو به چاشنی کشید که حتی غلامان نوحواسته ترك و مهاجران زرد پوست اوایل قرن پنجم هجری هم نسبی ایرانی برای خود جعل کردند. چنانکه غزنویان نسبت خود را به یزدگرد ساسانی رسانیدند و سلجوقیان مدعی شدند که از زادگان افراسیاب افسانه ای هستند. ولیکن بهر حال ایرانیان هر بار پس از تومیدی از بهبود اوضاع اجتماعی بر ضد اشراف امیل ایرانی که با فداکاری مردم به قدرت رسیده بودند، طغیان می کردند. ایرانیان در موارد بسیاری نیز برای تضعیف فرمانروایان حاکم به مذهبی غیر از مذهب مختار آنان می گزیدند. در هر حال تقریباً در سراسر تاریخ ایران بر اثر گسستگیهای تکامل جامعه و نبودن گروهی منظم از روشنفکران و ضعف شدید تلاشهای خردگرایانه و عدم تبدیل دین به مسأله شخصی افراد، اسطوره گرایهای ملی و دینی رواج داشته است بدون آنکه به دور تسلسل تومیدی، تارک اندیشی و بیدادگری پایان دهد. آن شهامت و قائم به الذات بودن انسانها که ناشی از برقراری نظامهای مردم سالارانه در اروپاست و پس از پشت سرگذاردن قرون وسطی در اثر تحول فرهنگی جامعه، تلاشهای روشنگرانه و جدائی کلیسا از دین در اروپا ایجاد گردید، در میان ما ایرانیان امکان ظهور نیافت، نهضت مشروطه در آغاز قرن

رونگاری بد تر از بختک بر سراسر ایران افتاده است. زمانه ای که شور و زندگی آزاد و سربلند در هوای مانده و گندیده آن فرو خفته است. بسیاری از ایرانیان که هرز رفتن نیروی عظیم و امید شگرف خود را به بهبود سرنوشت مین را از انقلاب اسلامی تا کنون شاهد بوده اند، انگیزه پایداری و امید به آینده را از کف داده اند. دستیابی به نیکبختی و سعادت انسانی در تصویر شان همچون سراپی دور و دور تر می رود. سرخوردگی از انقلاب اسلامی و آینده بسیاری را نه تنها با حکومت آخوندی که با خود نیز بیگانه کرده است انواع محرومیتهای اقتصادی و اجتماعی و فقر و سیه روزی روزافزون نه فقط سلامت و شادایی جسمی بلکه سلامت روحی و معنوی اکثریت مردم را مختل ساخته و باعث سقوط معنوی و اخلاقی جامعه شده است. در خارج از کشور نیز با وجود برخورداری از رفاه نسبی عواملی همچون درد ها و محرومیتهای زندگی در غربت، عدم مشارکت مؤثر و فعال در زندگی اجتماعی عوارض ناشی از بحران کنونی غرب و بطور کلی نبود آبی برای شنا کردن بسیاری را دچار پژمردگی و حالت بی حسی و فلج کرده است. آن پیوند هایی که مایه بالندگی و پویایی است گسسته شده و دلزدگی و لاقیدی جایگزین شوق تلاش و همبستگی گردیده است.

بر بستر چنین سرخوردگیهایی است که رهروان خسته و دل چرکین همه راهها را به روی خود بسته می بینند. بجای آینده رو به گذشته می آورند و راه نجات را در اسطوره های ملی و دینی و تقدیس ارتیه فرهنگی و تاریخی گذشتگان می جویند. فرار به گذشته جلوه ای از بن بست و سرگسستگی امروز است. این شیوه ای از یک مقاومت منفی است که تا کنون بار ها در دورانهای گوناگون رشد و انحطاط کشور کهن ما به اشکال گوناگون آزموده و تکرار شده است.

## بازگشت به اسطوره های ملی و

### دینی

هر کشور و ملتی که بطور مداوم امنیت و شخصیت خود را از دست دهد، برای اثبات مجدد غرور ملی اش عکس العمل واپس گرایانه نشان میدهد. اما این غرور می تواند بجای آنکه به دمکراسی و مردم سالاری و پیشرفت رهنمون گردد، بسیاری از عناصر واپس گرایانه گذشته را جذب کند. حکومت آخوندی با اسلامی کردن کلیه شئون و فرهنگ، تمدن و تاریخ ایران و نابود کردن آزادیهای فردی و اجتماعی و درهم شکستن شخصیت انسانی مردم نفرت وسیعی را برانگیخته است. تلاش برای یازایی هویت کم شده و حاد شدن مباحثی از قبیل هویت ملی و فرهنگ و هویت ایرانی و تاریخ و عظمت باستانی و «دین کهن ایرانی» با انگیزه و زوایای متفاوت یکی از این واکنش هاست. در این میان بایستی ملی گرایی مثبت را که همبستگی ملی در راستای مردم سالاری، حفظ تمامیت ارضی، تأمین حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی و نوسازی و شکوفایی میراث فرهنگی مشترک ایرانیان را مد نظر دارند، از ناسیونالیسم افراطی و عظمت طلبانه جدا متمایز نمود.

مطلب مورد نظر اما مسأله گسترش فکر و گرایش بازگشت به گذشته در پرتو روحیه گریز از سرگسستگی و بن بست امروز است. در اینجااست که گرایش معقول و طبیعی و وطن دوستی در میان بسیاری از جویندگان غرور و حیثیت ملی به یک ایران پرستی دو آتشه مبدل می شود و ایده آلیزه کردن گذشته های خوش نما به شکل پنداربنافی درباره عظمت ایران باستان و یا





آثار سپهری سرشار از اندیشه های عرفانی و بوسیدن خاک تسلیم است. وی در اشعار و افکارش خواهان سکون انسان و طبیعت و درخود تنیدن و از تاثیر افتادن همه چیز است. در دیدگاه وی این ضعف قوای ادراک و شناخت انسان است که عامل ناکامی ها شمرده می شود و نه عوامل اجتماعی و بیرونی. این در شرایطی است که آثار حافظ و مولانا در ایران بطور گسترده وسیله ای برای فال گیری و راهیابی شده است. پدیده بازگشت به گذشته در آن آثار ادبی و هنری که زندگی فعال و جوشان را تحقیر می کند، انعکاسی از بلا تکلیفی و انفعالی است که بر بخشی از هنرمندان و شعرائی کشور مستولی شده است. این سبک هنری و ادبی همان بازگشت به قرون گذشته در جامعه پراختناق ایرانی است که مبارزه نظری در آن تنها بصورت رمز، تمثیل و نیمه آشکار و در لابلای پریشان گوئی های بسیار امکان داشته است. روزگاری که شاعران می گفتند که: «آه اگر از پی امروز بود فردا» و یا بقول ابو العلامعری «هرگاه از امر پوچی سخن می گویم می توانم صدایم را بلند کنم. ولی برای حقیقت باید در پرده سخن بگویم.» و یا اینکه «نفرین بر این جهان که نمی توان با آن سازگار شد، مگر با دروغ و تقیه» آثار منفی این سبک هنری در پیکار برای آزادی و امید به زندگی و سخت کوشی جدا باید در دورانی که دوران تحولات و ثرواری نام گرفته مورد توجه قرار گیرد.

## نوسازی میراث گذشتگان

اینکه شکست خوردگان باید مبارزه ای دوباره را آغاز کنند، البته یکی دیگر از ارکان هویت فرهنگی ما بوده است. ولی برخاستن و بالندگی دوباره قبل از هر چیز به بازسازی و نوسازی فرهنگی و معنوی در راستای مردم سالاری و شکل گیری یک جامعه مدنی و آزاد شده از قید و سلطه دولت و سنت نیاز دارد و نه به گذشته گریزی. گذشت گراشی در لباسهای گوناگون شاید بتواند بعنوان وسیله ای علیه استبداد آخوندی در کشور ما نقش بازی کند. ولی هرگز نباید از یاد برد که جامعه ما برای رهایی از کهنه کراشی و جمود و نابرابریهای عمیقش، بیش از هر چیز به جرئت، پایداری و بیان نظر و اندیشه های آزادیخواهانه نیاز دارد. دمکراسی و حقوق بشر یکی از دستاوردهای جامع امروزی است و جستجوی راه نجاتی فراسوی اینها کاری است بیهوده و آژموده شده. بنیان فلسفه دمکراسی در دنیاگراشی و بازگرداندن اعتماد به فرد انسانی است. بدین منظور وجود ذهنها و انسانهایی که از قید دولت، ایدئولوژی، اسطوره و سنت آزاد باشند اهمیت حیاتی دارد. وجود درکها و گرایشهای گوناگون درباره مسائلی همچون هویت ایرانی و فرهنگ ملی در ایران امری است طبیعی و غیر قابل گفتگو. ولیکن هویت ایرانی را نمی توان به مفهوم پذیرش بی قید و شرط ارثیه فرهنگی و تاریخی گذشتگان دانست. هویت ملی به مفهوم امروزی آن باید در پیوند با آینده کشور و مردم و تلاش برای دگرگونی و نوسازی ارثیه مادی و معنوی گذشتگان و همساز کردن آن با فرهنگ معاصر بشریت مطرح باشد. از سوی دیگر مدرنیته کردن میراث گذشته هرگز به مفهوم تقلید کورکورانه از فرهنگ جهان پیشرفته و بی تفاوتی نسبت به کلیه عرصه های موجود فرهنگ ملی نیست. فرهنگ ملی تنها با بیداری از خواب و خلسه قرون و پیوند با تمدن پیشرفته جهانی می تواند بالنده و پویا شود. به سخن دیگر در این زمینه هیچ ارزش چاودان و یکبار برای همیشه وجود ندارد. هر جامعه و هر نسل بنا به درجه رشد فرهنگی و مدنی و نیازهای معاصر خود، ارزشهای نوینی را بر پایه نوسازی و تکامل میراث فرهنگی گذشته می آفریند و دائماً تغییر می دهد. در واقعیات زندگی هرگز نمی توان عقربه های زمان را به گذشته بازگرداند.

\*\*\*

\* این مطلب خلاصه ای از متن سخنرانی نگارنده در گردهمایی فرهنگی ایرانیان در شهر پارس سوئد است که به ابتکار کانون فرهنگی آزاد در ۵ تیر ماه امسال برگزار گردید.

بیستم نیز که تبدیل حکومت استبدادی به حکومت قانون یکی از نتایج آن بود آنقدر ژرف نبود که دست کم مانند انقلابهای بزرگ فرانسه و انگلیس نظام کهن را ریشه کن سازد و امکان رهائی جامعه و نهاد های مردمی از قید و سلطه دولت و سنت و اسطوره را فراهم سازد. در دهه های اخیر نیز آن نیروی اجتماعی که از فرهنگ سنتی بریده اند و به فرهنگ متجدد و دمکراتیک هم جذب نشده اند در یک شبه مدرنیسم غوطه ورنند که با یک فرهنگ پویا و آینده نگر فاصله بسیار دارد. البته در این میان مسئولیت بخش بزرگی از روشنفکران کشور را که قادر به تشخیص به موقع

میدان اصلی پیکار یعنی دمکراسی، تجدید و مردم سالاری از یکسو و واپس گرایشی و بازگشت به قهقرا در اشکال گوناگون اسطوره های نژادی، ملی، سلطنتی و دینی از سوی دیگر در تاریخ معاصر ایران نگردیدند را نباید نادیده گرفت.

## بازگشت به تصوف و عرفان

یکی از جلوه های گذشته گرایشی ناشی از فلاکت اقتصادی و سقوط فرهنگی جامعه پس از انقلاب روحیه گریز از زندگی و عالم «قائم» و گزینش راه طریقت و صوفی گری در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور و تشکیل صد ها مجلس و محفل درویشی یا گرایش بر حرارت به سمت اندیشه های عرفانی است. در اینجا بحث بر سر محتوی و نقش های مثبت و منفی تصوف و عرفان در دورانهای گوناگون تاریخی کشور ما نیست. بلکه سخن بر سر همان اوضاعی است که پس از حمله اعراب و مغول به مردم ایران چیره شد و هرگونه شور و پایداری اجتماعی را از میان برد. عرفان مهمترین جریان فکری بود که پس از هجوم عرب و استقرار اسلام در ایران پدید آمد. تیره بخشی و بن بست ناشی از استیلای عرب، ایرانیان را به رها کردن زندگی و جامعه و نمادگراشی و خود سانسوری کشانید. تصوف در واقع انعکاس نظری و روحی قطع امید از بهبود اوضاع و رهایی از عوامل بدبختی و جستجوی آسودگی خاطر در دوری از لذتهای مادی و طبیعی و بی توجهی به خویشتر خویش و توسل به توکل و تسلیم و بی آزاری بود. چیرگی عواطف و احساسات بر عقل و جستجوی زیبایی در عالم خیال و کاربرد رمز و تمثیل برای بیان نظر از مهم ترین ارکان صوفی گری و عرفان است. برخی از صاحب نظران معتقدند که طرح جهانهای زیبایی خیالی در نزد صوفیان مردم را نسبت به زشتیهای جامعه خود حساس کرده و به انهدام وضع موجود برمی انگیزند. بهر حال هرچه که بود، هیچ یک از پند و اندرزهای صوفیان در پاره ارتقاء روح و تبلیغ نخواستن کمکی به بهبود اوضاع اجتماعی و رهایی مردم از سیاه روزی نکرد. بلکه میدان را برای تقیه و ظاهر سازی و نمادگراشی هموار کرد. عرفان یا پشت پا زدن به علم و عقل و تجربه و در مقابل تبلیغ تحقیر زندگی و دست یابی به شناخت قلبی همواره به زنگار انحطاط و تسلیم و توکل آلوده شده و با بصورت قلندری و خراباتیگری درآمد است، این محصول همان بذر فرهنگی است که حکومت آخوندی برای حکومت کردن و پوساندن و میراندن هرگونه شور و شادابی در جامعه افشانده است و در رشد و گسترش آن سیمای کویه و قرون وسطایی حکومت آخوندی عیان است.

در کنار رواج درویش گرایشی و صوفی گری کلاسیک در سالهای اخیر باید از گسترش نوعی آثار هنری در عرصه های شعر، رمان، فیلم، موسیقی و نقاشی در داخل و خارج از کشور یاد کرد که سرشار از روحیه آندوه و یاس و ضجه و شکوه و بدبینی مطلق است. این آثار که انعکاسی از فشار روحی طاقت فرسا و محرومیت سهمگینی است که بر ایرانیان رفته است، در آنجا که مبلغ دنیا گریزی و تسلیم طلبی است وجوه مشترک بسیاری با عرفان گرایشی دارد. در مقداری از این آثار عرفان بعنوان رکن مهمی از ارکان هویت فرهنگی ایرانیان مورد ستایش و تمجید قرار می گیرد. سیاست ستیزی و دنیا گریزی یکی از مهمترین محور ها و موضوعات این آثار هنری است. در بسیاری از رمانها و اشعار سالهای اخیر رمزگویی، تمثیل گرایشی، گریز از زندگی اجتماعی همراه با احساساتی تند و درون گرایانه و جستجوی رستگاری در عالم خیال و در چیز های دور و بیگانه بطور برجسته ای پیش کشیده است. کم نیستند رمانها و اشعاری که همچون یک رمان چند صفحه ای چنین کلامی را بار ها تکرار کرده اند که:

«کابوس در همه رگهای شمر دویده است. خونی هستم که در رگهای کابوس می تپم و چنان با آن خو کرده ام که جداره های تنگ رگ را دیگر حس نمی کنم. دنیای ماورای قرون گذشته، دنیای وری زندگی امروز و جهان...»

یکی از نمونه های گسترش ادبیات دنیاگریز مطرح شدن دوباره و آثار او بعنوان الگوی شعری بسیاری از سرایندگان جوان و همچنین استقبال چشمگیر از آثار او در سالهای اخیر است.

# برای چه کسی ایران «ارزانی» و «بهشت» است؟

بدنبال نطق روز ۱۶ اردیبهشت صراف نماینده مرند در مجلس شورای اسلامی در چابنداری از هاشمی رفسنجانی، روزنامه سلام و جهان اسلام بصورت نیمه جدل نیمه شوخی وی را مورد انتقاد قرار دادند. متنی که ملاحظه می کنید، سخنرانی مجدد این نماینده در مجلس است که در حقیقت جنبه پاسخگویی به روزنامه های مورد بحث را دارد. این نطق تا حدودی بیانگر شخصیت، دانش و توانایی بخشی نه چندان اندک از نمایندگان مجلسی است که با حمایت از جناح های موجود حکومتی به مقامات دولتی می رسند.

بزرگشده تهران هستم در سال ۱۳۴۴ از دبیرستان دارالفنون تهران دیپلم ریاضی گرفتم و کلاسهای عالی راه آهن را در انیستیتو تکنولوژی تمام کردم بعد از اخذ فوق دیپلم الکترونیک از دانشگاه تبریز دانشکده فنی لیسانس مهندسی برق را در سال ۱۳۵۳ دریافت نمودم بعد از ۸ سال خدمت به راه آهن به وزارت آموزش و پرورش انتقال یافته ام که بروم بزادگام شهرستان مرند خدمت نمایم که در سال ۱۳۵۶ وارد شهرستان مرند شدم دو رشته داشته و رشته برق را با خود بردم سه رشته کردم توانستم از طریق وزارت آموزش و پرورش به شرکت صنایع آموزشی معرفی شوم که کلی وسایل آموزشی به کارگاههای شهرستان بیرم آنجا را تجهیز نمایم.

وی گفت: در انتخابات دوره سوم کاندیدا شدم که از شهر مرند اولین رای را آوردم بعلت تصادف که لندروم از بین رفته بود نتوانستم به روستاها بروم رای از روستاها نیامد و نتوانستم به مجلس دوره سوم راه یابم بعدا که شماها را در مجلس دوره سوم ملاحظه کردم بخداوند متعال شکر کردم که خوب شده در دوره سوم به مجلس راه نیافتم زیرا حتما با شماها درگیر می شدم. در انتخابات دوره پنجم ریاست جمهوری از جیب مایه گذاشتم بنام جناب آقای هاشمی رفسنجانی اطلاعیه دادم مردم را دعوت به شرکت در انتخابات نمودم.

پس بنا بر این سخنرانیم در ۷۲/۲/۱۵ تمام و کمال نظر شخصی خود بوده از هیچ شخص واحدی نیرو نگرفتم و به هیچ خطی و جناحی وابسته نیستم فقط از هواداران سرسخت و جان برکف ولی امر مسلمین آیت الله العظمی و جناب آقای هاشمی رفسنجانی هستم، این روحیه جوانمردی اینجانب می باشد زیرا ورزشکار هستم بهتر می دانید که روحیه مردانگی و جوانمردی در ورزشکاران بسیار قوی است که از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام الهام می گیرند که در این رابطه شری گفتام

صراف منزه و صفات مسردانه دارد کبر علی شیر خدا (پروانه) دارد ز مکر دشمنان پروا ندارد کسوی آن نیک صفات کاشانه دارد در زندگیم همواره طرف مظلوم را گرفتم و به احدی تعلق ننمودم. ما باید در زندگی طرفدار حق باشیم جناب آقای هاشمی در این انتخابات حق است باید از صدق دل به او تبلیغ کنیم. به مردم روشن کنیم که این همه نمایشگاههای صنایع و صنایع سنگین و آن بازسازیهای توار مرزی چنگی و آن سدهای بزرگ مولد برق که در سالهای اخیر افتتاح شده اند و آن جاده ها، آن ارتباطات مخابراتی شهرها و روستاها و آن برق رسانی های روستاها دور و محروم و آن گازرسانی های شهرها و پتروشیمی ها و راکتورهای اتمی و غیره و غیره در سایه فعالیت دولت حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی صورت گرفته عدمای کوردل که جوسازی می کنند

گرائی و تورم هست خواهند است از آنهایی که به خارج کشور سفر نمودند سوال نمایند خواهند گفت که ایران با سطح دنیا ارزانی و در واقع بهشت است.

با شرکت در انتخابات بطور قاطعاً نهند و آنها را جناب آقای هاشمی رفسنجانی بر خواهیم کرد و مشت بر پیکر فرست طلبان و باوه گویان خواهیم زد. در ریاست محترم مجلس شورای اسلامی تقاضا دارم دستور فرمایند این تریبون را بیشتر در اختیار نمایندگان که از جانب روزنامه مظلوم واقع می شوند قرار بدهند زیرا ابزار آنها که روزنامهشان می باشد ابزار نمایندگان محترم هم این تریبون می باشد اگر از این طریق پاسخ به روزنامه داده شود هیچ کدام از آنها جرئت نخواهند کرد به نمایندگی جسارت نمایند.

از اینکه روزنامه های محترم سلام و جهان اسلام بعد از سخنرانی این حقیر قبل از دستور روز ۷۲/۲/۱۵ در رابطه مطالب «این حقیر از شینام کاندیداتوری ریاست جمهوری بعلت وجود حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی منصرف شدم و به سایر کاندیداها نیز توصیه می نمایم بفتح مشارالیه محترم کنار بروند و چند رای ایشان را حرام نمایند.» حساسیت نشان دادند و مقالاتی که بر علیه این حقیر نوشتند نشانگر آنست که سنگینی زیادی بر اینها داشته. روزنامه سلام تحت عنوان «سناریوی پیچیده» بمورخه ۷۲/۲/۱۶ مطالبی چون (هیچ فرضی متصور نیست جز یک کار تبلیغاتی زودرس) و یا (نیازی به تنظیم این سناریوی پیچیده ندارد) و غیره.

روزنامه جهان اسلام تحت عنوان مجلس و تحولات جامعه در مورخه ۷۲/۲/۳۰ علاوه بر اینجانب و به جامعه و به زبان و به تاریخ درخشان و حساسه آفرین مان توهین نموده است مطالبی مانند «کلمات تملق آمیز در زبان ما بیش از هر زبان دیگری است و همه می دانند اینگونه مبالغه تعارف صرف است» و در جای دیگر نوشته «این طرز تفکر متاسفانه در بخش های وسیع تری از جامعه وجود دارد و ریشه در تاریخ ایران دارد» در پاسخ می گویم: در دین مبین اسلام کلمات مبالغه وجود ندارد که در زبان ما جاری شود تا بتوانیم در تملق استفاده کنیم کلماتی هست که یا در ستایش از خداوند تعالی استفاده می کنیم و یا از مقام معظم رهبری و یا از مقام رئیس جمهوری که توانستند جامعه ما را نجات بدهند تقدیر و تشکر کنیم. ما نباید حرف بزنیم که بنظر این روزنامه با تبلیغات زودرس. نه دمایم و یا تملق کردمایم.

ملت برف ایران و انقلابی و آگاهانند. عین آینه ای می ماند که افراد زیبا را به زیبایی خود و افراد زشت را بهمان شکل نشان می دهد. این روزنامه ها و امثالهم عین آن بجای می ماند که وقتی بزمن می خورند والدینش را مقرر می دانند. در سیاست شکست خورده اند دولت برادر هاشمی را مقرر می دانند.

مردم شهید پرور جمهوری اسلامی ایران آنوقت شماها را به بوته آزمایش گذاشتند که به شماها در دوره سوم مجلس شورای اسلامی رای دادند به مجلس فرستادند شماها بجای اینکه به امور مردم فکر کنید با دولت درگیر شدید و ضدیت شماها با ریاست جمهوری به هیچ کس پوشیده نیست در خاطر همه زنده است که چگونه صف بسته بودید و سینه چاک می کردید که به کمک صدام برویم و کشور عزیزمان را به قصد اینکه جناب آقای هاشمی منزوی شود با جنگ بسیار خطرناک بحران خاورمیانه درگیر سازید شکست شما در دوره چهارم ناشی از این بوده که ملت بزرگ جمهوری اسلامی ایران متوجه شدند که در بین شماها فرد سیاستمداری وجود ندارد روی این اساس مردم به شماها در دوره چهارم مجلس رای ندادند خودتان را منزوی نمودماید تقصیر یا جناب آقای هاشمی نیست و یا تقصیر اینجانب چیست که از یک شهر دور از تهران مردم شهیدپرور شهرستان مرند بعنوان نماینده مردم به این مجلس فرستادند تا بتوانند درد و گرفتاری آنها را مرتفع نمایم متاسفانه به منهن بند کرده اند روی چرخش و بینش خود از دوران قبل از انقلاب حرکات و توانمندی و انقلابی بودن برادر هاشمی را نتوانستند تعقیب می کردم به لیاقت وجودش افتخار می کردم حتی چون تب شاعری دارم گاها اشعاری در مدح مقام معظم رهبری و جناب آقای هاشمی رفسنجانی می سرودم که یکی از آنها چنین است.

هاشمی اقدس و مونس رهبر است وجودش به این انقلاب گوهر است

شماها نباید در مورد اینجانب هم با تنگ نظری نگاه کنید درست است که زندگیم در شهرستان مرند است ولی

# سازمان نظامی حزب توده ایران هرگز قادر نبود کودتا را به شکست بکشاند

محمد جعفر محمدی

ژاندارمری با واحد تحت فرماندهی اش اسکورت و محافظ سرلشکر زاهدی نخست وزیر کودتا بود.

پس از پیروزی کودتا، ستوان یکم عبد اله مهاجرانی از ژاندارمری کل کشور با واحد تحت فرماندهی اش مأمور حفاظت از جان سرلشکر زاهدی نخست وزیر کودتا می شود. این ستوان یکم نیز یکی از اعضای سازمان نظامی بود.

سرلشکر زاهدی پس از پیروزی کودتا که از سفارت آمریکا بیرون آمده بود برای حفظ جانش و اختفا کاری همراه با اسکورتش دائماً در حرکت بود. شبی در ژاندارمری و شب دیگر در ستاد ارتش و یا در سربازخانه ها می خوابید. خود عبدالله مهاجرانی در زندان می گفت:

هر موقع زاهدی می خواست بخوابد، مرا صدا می کرد و می گفت عبدالله من نیاز دارم دو سه ساعتی استراحت کنم، تو آماده هستی؟ و من جواب می دادم (بخواب تیمسار! راحت باش) و تیمسار با آرامش کامل بخواب می رفت و من روی سندلی پشت اتاق او تا ساعت بیداری اش می نشستم و از او مراقبت می کردم.

فرمانداری نظامی سرهنگ دوم پولاد دژ از اعضای این سازمان بود.

۴ - عده زیادی از درجه داران در سازمان عضویت داشتند. که شایع بود اسامی آنها در دفتری ثبت بود و سرهنگ دوم پولاد دژ که فرار کرد این دفتر را همراه خود برد ولی بعد از ۲۸ مرداد دهها درجه دار در تهران و شهرستانها به انحاء و اشکال گوناگون شناسائی و به جرم داشتن مرام و رویه اشتراکی به زندان های ۲ تا ۱۰ سال محکوم گردیدند.

هنگامی که دفتر رمز اسامی افسران سازمان نظامی همراه با دیگر اسناد از خانه ای که سروان محقق زاده و ستوان یکم مختاری در آن مخفی بودند بدست مأمورین فرمانداری نظامی افتاد، این اسناد به یکی از افسران فرمانداری نظامی سروان افخمی اردکانی که او نیز از اعضای سازمان نظامی بود سپرده شد. ساعتی بعد سرهنگ پولاد دژ

نزد افخمی می رود و پس از معرفی خود می گوید: دفتر رمز جاری اسامی کلیه افسران سازمان نظامی جزو این اسناد است و سرنوشت حزب و سازمان به این اسناد بستگی دارد، بیا با هم این اسناد را ببریم و سازمان و حزب را از خطر نجات دهیم. افخمی که این سرهنگ را چشم و چراغ بختیار می دانست و هرگز بفکرش خطور نمی کرد که او هم از اعضای سازمان باشد، پیشنهاد او را رد میکند و جریان را نیز به سرتیپ بختیار گزارش مینماید. بختیار با پولاد دژ صحبت می کند و به او توصیه میکند «با این جوانان شوخی نکن! سروان افخمی گفتگوی شما را به من گزارش داد.» پولاد دژ می گوید: «خواستم او را آزمایش کنم، نکند او هم با آنها همدست باشد و اسناد را ببرد و یا ناپود سازد.» مجدداً پولاد دژ نزد افخمی می رود و پیشنهاد خود را تکرار و حتی شماره حزبی او را هم که بدست آورده بود به او می گوید و باز هم برای جلب اطمینان بیشتر، گزارش تلفنی او را به بختیار و توصیه بختیار را به خودش می گوید.

ولی افخمی شاید از ترس زیر بار نرفت و پولاد دژ شبانه با مقداری اسناد دیگر که نزد خودش بود فرار می کند. شایع بود که دفتر اسامی درجه داران نزد او بود.

۵ - ستوان یکم عبدالله مهاجرانی از

آنچه مرا به نگارش این سطور واداشت، مطالبی بود که ر. فریدون آذرتور طی چند شماره در روزنامه راه آزادی در جریان مصاحبه خود بیان داشت. من در اینجا قصد نقد همه گفته های ایشان را ندارم. برای من مسئله اساسی پاسخ به این تحلیل فریدون آذرتور درباره توانائی سازمان نظامی در جلوگیری از کودتای ۲۸ مرداد است. علاوه بر این فکر می کنم بخشی از یادنامه های من از آن دوران پرچوش و تاریخی بتواند به روشن شدن گوشه هایی هرچند کوچک تاریخ این ایام کمک کند.

در ابتدا در تأیید نظرات ایشان مبنی بر نیرومندی سازمان افسری، مواردی دیگر از نیرومندی آن سازمان را که از قلم افتاده است ذکر میکنم:

۱ - چهار نفر از افسران سازمان با درجات سرهنگ دوم پیاده، سرگرد پیاده، ستوان یکم توپخانه و ستوان یکم خلبان از اعضای خاندان سلطنتی بودند.

۲ - یکی از اعضای سازمان از زمره کودتاچیان بود (در واقع عامل نفوذی). بعد از موفقیت کودتا به یک درجه بالا تر ترفیع یافت. پس از دستگیری در دادگاه بهمین خاطر به اعدام محکوم گردید ولی حکم اعدام او و ۹۱ نفر دیگر که به اعدام محکوم شده بودند به اجرا در نیامد و بعد از مدتی حدود یکسال با حبس ابد تبدیل گردید.

روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۴ پس از به اجرا درآمدن حکم اعدام شش تن به اسامی سرگرد سروشیان، سرگرد بهزاد، سروان محقق زاده، ستوان یکم مختاری، ستوان یکم مرزوان و ستوان سوم نصیری، دادستانی کل ارتش و فرمانداری نظامی تهران طی اعلامیه هایی جداگانه اعلام داشتند، بقیه افسران سازمان نظامی که به مرگ محکوم گشته اند مشمول عفو ملوکانه!! شدند و محکومیت آنان به حبس ابد تبدیل گردید.

گفتنی است که ستوان سوم نصیری که جزو شش نفر اعدام شدگان بالاست، برادر سروان هوائی نصیری بود که در عملیات مربوط به انهدام هواپیما ها بعد از ۲۸ مرداد شرکت داشت و چون او فرار کرد و مأمورین به او دسترسی پیدا نکردند برادرش را که عضو آزمایشی بود به اعدام محکوم و حکم را نیز اجرا کردند.

۳ - بعد از سرتیپ بختیار، چهره دوم



سرهنگ دوم پولاد دژ

هنگامی که زاهدی همراه با اسکورتش به اصفهان رفته بود، لیست افسران سازمان نظامی کشف می شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در عداد آنها بود. از تهران به اصفهان تلگرافی دستور داده می شود، عبدالله مهاجرانی بازداشت شود. زاهدی متوحش می شود و تصور می کند بر علیه او کودتائی رخ داده است. از بازداشت عبدالله جلوگیری می کند. سپس از تهران تلگراف حضوری می شود و زاهدی در تلگراف خانه



سرگرد هوشی رحیم بهزاد

حضور می یابد و از جریان دستیابی به دفتر رمز اسامی افسران سازمان نظامی مستحضر می شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در آن ثبت بود. همان دم از عبدالله سؤال می کند جریان چیست، دستور بازداشت تو را می دهند؟ اگر چیزی هست الان به من بگو تا کمک کنم، عبدالله جواب می دهد:

تیمسار! من در هیچ جریان و سازمانی نیستم، سوء تفاهم است برطرف می شود. ستوان یکم عبدالله مهاجرانی بازداشت و روانه زندان می شود. او را در بازجویی و بازپرسی بسیار شکنجه و کتک زدند. در دادگاه به حبس ابد محکوم شد و پس از ۵ سال از زندان آزاد شد و به تلافی تیری که در مغز زاهدی شلیک کرده بود، به سفارش اربشیر زاهدی در سازمان امور استخدامی کشور استخدام و در پایان بازنشسته می شود.

آگاهی کودتاگران از وجود يك سازمان نیرومند نظامی

پنجم آبان ماه (دو ماه پس از کودتا) به ستاد ارتش احضار شدم. من بخوبی دلیل احضارم را می دانستم. چند ماه قبل از کودتا نوشته ای از من که برای روزنامه بسوی آینده تهیه کرده بودم در محل کارم، اداره موتوروی ارتش واقع در عباس آباد بعلت سهل انگاری خودم مفقود شد و بدست سرهنگ ۲ میصر رئیس بازرسی اداره افتاد. (سرهنگ حسن اخوی رئیس و سرهنگ دوم محسن میصر رئیس بازرسی آن اداره بودند. هر دو از فعالین تمام توطئه ها و کودتا های ضد مصدق بودند - بعد از کودتا هر دو به درجه بالاتر ترفیع یافتند و بسمت معاونت ستاد ارتش و ریاست اداره تجسس رکن دوم ستاد ارتش منصوب و به ستاد ارتش منتقل شدند.)

سرهنگ ۲ میصر پس از تلاش های فراوان بالاخره صاحب خط را شناسائی کرد ولی چون قسمت اعظم مضمون نامه، سوء استفاده و زد و بند ها در اداره موتوروی ارتش بود نمی توانستند، بخصوص زمان

مصدق، مورد رسیدگی قرار دهند و بهمین دلیل نامه در بازرسی اداره یعنی نزد سرهنگ ۲ میصر بایگانی شد. ولی سرهنگ اخوی و سرهنگ ۲ میصر مظنون شدند که من یا روزنامه هائی در ارتباطم.

روزی تلگراف خصوصی سرهنگ اخوی بدست من افتاد که یکی از دلایل همکاری و همسویی سرتیپ ریاحی ریاست ستاد ارتش منتخب دکتر مصدق با باند کودتاچیان بود. این تلگراف را همان روز به روزنامه شهپاز که عصر ها منتشر می شد دادم و در همان شماره ای که آن روز عصر منتشر می شد بچاپ رسید. (همراه این تلگراف نوشته کوتاهی نیز دال بر همکاری و همسویی سرتیپ ریاحی با باند کودتاچی داده بودم لیکن این قسمت را روزنامه چاپ نکرد) صبح زود روز بعد سرهنگ اخوی بسیار برافروخته و عصبانی به سرهنگ میصر و رئیس دفترش سرگرد... فریاد می زد چرا تلگراف خصوصی من که هنوز مخایره نشده باید در روزنامه شهپاز چاپ شود. سرهنگ میصر معتقد بود که کار من است لیکن سرگرد... می گفت محمدی به دفتر من رفت و آمد ندارد شاید این کار از سوی خود تلگراف خانه باشد. با این جریان برای اخوی و میصر جای تردید باقی نماند، که این کار وسایر اقدامات نظیر از سوی من است. ولی قادر نبودند در آن زمان و در حکومت مصدق جریان را مورد تعقیب قرار دهند.

باری ساعت ۹ صبح روز ۵ آبان ماه نزد



ستوان یکم هوشی حسین مرزوان

سرهنگ میصر رئیس دایره تجسس رکن دوم ستاد ارتش رفتم. پس از سلام و تعارفات معمول (یادآوری کنم من او را از ۲۵ مرداد ندیده بودم) يك كلاه خدمت و لباسی را که آنجا بود به من نشان داد و گفت این لباس روز عملیات من است. (م منظور عملیات روز ۲۸ مرداد) گفت غرض از زحمت، تقاضائی است که از شما داریم. گفتیم من همیشه در خدمت بوده ام و اکنون نیز آماده انجام اوامر. گفت منظورم از خدمات همیشگی گذشته نیست. شما میتوانيد کمک قابل ملاحظه ای به ما بنمائيد. باز تکرار کردم در خدمت هستم. گفت اجازه بدهيد بهتر است برويم خدمت تیمسار اخوی. به اتفاق به اتاق اخوی رفتیم، او نزد سرلشکر باتمانقلیچ رفته بود. میصر گفت چه بهتر، می رویم به اتاق تیمسار باتمانقلیچ. در دفتر باتمانقلیچ پس از سلام و تعارفات، گفتگو شروع شد. دو ساعت گفتگوی ما شاید بیشتر طول کشید

و گفتگو از اینجا شروع شد که میصر گفت جناب سروان! تو در يك سازمان نیرومند مخفی در ارتش شرکت داری که موجودیت ما را تهدید می کند و تو تنها کسی هستی که میتوانی به ما خدمت کنی و این کمک تو برای ما سرنوشت ساز است. متعجبانه گفتم کدام سازمان؟ گفت تو خوبت خوب میدانی. گفتم واضح تر صحبت بفرمائيد. از داخل پرونده ای که همراه داشت کاغذی بیرون آورد و به من داد و گفت: «این خط شماس است.»

(سرتیپ باتمانقلیچ بعد از کودتا سرلشکر شد و بسمت ریاست ستاد ارتش منصوب گردید. قبل از سرهنگ اخوی او ریاست اداره موتوروی ارتش را بعهده داشت و ما همدیگر را خوب می شناختیم اوایل پیروزی انقلاب بهمین ۵۷ نستگیر شد و بمناسبت جنایاتی که بعد از ۲۸ مرداد مرتکب شده بود تحت تعقیب قرار گرفت. همه تصور می کردند که همراه با دیگر عوامل رژیم گذشته اعدام میشود ولی مدرکی ارائه داد که از مرگ نجات پیدا کرد. مدرک، فتوای آیت الله کاشانی که در جواب استفتاء ایشان اجازه داده بود پست ریاست ستاد ارتش را بعد از کودتا عهده دار شود.)

بله، واقعاً این همان خط من بود که در اداره موتوروی ارتش بدست آنان افتاده بود. ولی من انکار کردم.

مطلب را کوتاه می کنم. این کشمکش بیش از دو ساعت ادامه داشت گاهی با تهدید و زمانی با تشویق و تطمیع و گاهی با نصیحت از من تقاضای همکاری داشتند در پایان باتمانقلیچ با پرخاش و عصبانیت، گفت: «زندان» سپس به اتفاق میصر به اتاق او رفتیم. پس از چند دقیقه دو مأمور مسلح آمدند و مرا به زندان دژبان بردند - دو روز بعد تحت حفاظت دو مأمور مسلح مرا به رکن دوم ستاد ارتش نزد میصر آوردند و باز به اتفاق نزد سرتیپ اخوی رفتیم. در آنجا میصر نظریه دو نفر کارشناس خط وزارت دانگستری را به من نشان داد، این دو کارشناس گواهی کرده بودند که آن خط متعلق به من است. باز موعظه و نصیحت شروع شد و سپس توصیه به همکاری با آنها.

غرض از آوردن این جریان ذکر این مطلب بود که کودتاچیان به نیرومندی این سازمان واقف بودند و از تنها سازمانی که وحشت داشتند همین سازمان بود و بهمین خاطر به من يك درجه بالا تر و پول و



سروان توپخانه اسمعیل محقق زاده

بهترین مشاغل حتی وابستگی نظامی در

هر کشوری که خودم مایل باشم پیشنهاد کردند ولی عاقبت به استناد ماده ۵ حکومت نظامی به زندان روانه شدم - که البته این پایان کار نبود. مدت یازده ماه زندانی



سرگرد ارسطو سرووشیان

انفرادی بدون ملاقات و با تمام تضيیقات ممکنه بودم که هدفش عامی کردن من و ادا داشتن به همکاری و تسلیم بود ولی برای اینکه این چنایتکاران بهتر شناخته شوند بد نیست به پرونده ای که برای من ساختند و قصد داشتند مرا به جرم قتل و ادا به تسلیم و در غیر اینصورت اعدام نمایند اشاره کنم.

پس از هشت، نه ماه، روزی مأمورین آمدند و گفتند حاضر شوید برای ملاقات. تعجب کردم. چه پیش آمده که به من ملاقات داده اند. در اتاق ملاقات خانم را دیدم بسیار رنجور و مریض. بی مقدمه و با اعتقاد کامل به من گفت تو قاتلی و بزودی محاکمه و اعدام خواهی شد. گفتم قاتل نیستم ولی ممکنست اعدام شوم. حال بگو قاتل چه کسی هستم؟ گفت تو قاتل افسری بنام مظفری هستی و زن و دو فرزندش را هم کشته ای و یا آنها را پنهان کرده ای و ادامه داد، فلان کس (یکی از بستگان من که او هم در همان اداره تجسس رکن دوم یا سرهنگ مبصر همکار بود) آمد به منزل ما و این ماجرا را تعریف کرد و به من گفت یک ملاقات خصوصی برایت میگیرم و برو با او ملاقات کن و بگو اگر زود نجنبی اعدام خواهی شد. در واقع مفهوم این پیام این بود - تسلیم یا اعدام - به او گفتم این پرونده ساختگی است و این سرگرد زنده است و هم اکنون در یک کشور اروپایی زندگی میکند حزب از محل زندگی او با خبر است، زن و دو فرزندش نیز با او زندگی میکنند. هیچ نگران نباش. جریان را به حزب اطلاع بده و محل زندگی و حتی شماره تلفن آن سرگرد را هم میتوانی بپرسی و با اوتماس تلفنی برقرار کنی. من فکر میکنم اگر به این جرم هم محکوم به اعدام شوم سرگرد مظفری از راههای گوناگون زنده بودن خود را به اطلاع تمام ادارات و مراکز مربوطه اعلام مینماید و خطری مرا تهدید نمی کند.

باری چندین بار مرا به دادستانی ارتش که همان جنب دژیانی بود، بردند. جلسه اول سرگردی در زمینه قتل سرگرد مظفری از من بازپرسی کرد، جلسه بعد برای رویت کیفر خواستی که برایم تقاضای صدور رای اعدام نموده بود و جلسه سوم برای قرائت

پرونده و تعیین وکیل مدافع. پرونده ای که برای مطالعه در اختیارم گذاردند، که لایحه دفاعیه ام را تهیه کنم، پرونده ای بود بنام پرونده سرگرد مظفری.

هدفم از بازگویی این مطالب شرح چگونگی پرونده سازی است که این مأموران رکن دوم متخصص در ساختن و پرداختن آن بودند و بهمین سادگی اشخاص را متهم میکردند، پرونده می ساختند و اعدام هم میکردند.

### پرونده سرگرد مظفری

(قبلاً یاد آوری کنم من سرگرد مظفری را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم ولی اطلاع داشتم که آزمایش نارنجکی از نارنجک های دست ساز سازمان نظامی هنگام آزمایش ناموفق بوده و منجر به مجروح شدن وی گردیده بود.)

محتوای پرونده سرگرد مظفری به این قرار بود:

با صدای انفجاری، مأمورین پاسگاه ژاندارمری پل آبران به محل انفجار رهسپار می شوند. در محل به قطعات متلاشی شده پوسته نارنجک، تکه های پیراهنی آغشته به خون، خون هائی که بر زمین ریخته شده بود و چیز هائی دیگر می رسند که در محل صورت جلسه تنظیم و این اشیاء مکشوفه ضمیمه پرونده میگردد. چون مسئله مربوط



ستوان یکم هوائی منوچهر مختاری

به انفجار نارنجک بود فوراً جریان به ستاد ارتش گزارش میگردد. ستاد ارتش فردای آن روز بخشنامه محرمانه ای صادر میکند و از کلیه واحد ها و ادارات تابعه در تهران و حومه می خواهد که گزارش نمایند از آن روز به بعد کدام افسر یا افسرانی سر خدمت حاضر نمی شوند و یا زخمی حاضر می شوند. چند روز بعد از اداره... (نام اداره را فراموش کرده ام شاید اداره مهندسی ارتش) گزارشی واصل میگردد که سرگرد مظفری بر سر خدمت حاضر نگردیده است. (برابر اطلاعاتی که من بعداً بدست آوردم جراحات وارده به سرگرد مظفری آنقدر شدید بوده که اصولاً قادر نبوده است بر سر خدمت برود.)

چون این غیبت طولانی میشود، به پیگیران پرونده مسلم شده بود که سرگرد مظفری در محل حادثه پل آبران بوده و دچار حادثه انفجار نارنجک گردیده و تکه های پیراهن خونی هم که در محل کشف شده بود متعلق به

اوست. این خلاصه پرونده ای بوده که به نام سرگرد مظفری در دادستانی ارتش وجود داشت.

مأموران رکن دومی چند برگ به این پرونده ضمیمه کرده بودند:

۱ - خط من را که در اداره موتوری ارتش مفقود شده بود. به اشیاء مکشوفه در محل حادثه افزوده بودند.

۲ - گواهی خانواده سرگرد مظفری مبنی بر اینکه قطعات پیراهن خونی مکشوفه متعلق به مظفری است.

(البته این درست بود چون روز حادثه رفقا پیراهن سرگرد مظفری را پاره کرده بودند و زخمهای او را موقتاً بسته بودند.)

۳ - گواهی پزشکی مبنی بر تطابق خون های ریخته شده در محل با گروه خونی مظفری

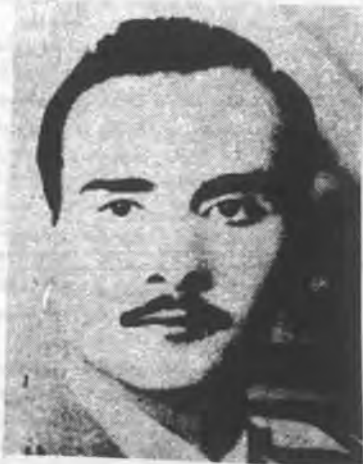
بموجب کیفرخواست صادره، تگه های خونی پیراهن مظفری دلیل کشته شدن او و بودن خط من در محل، دلیل حضور من در محل و کشتن او بوسیله من بوده است.

جالب توجه برگ های ساختگی آخر پرونده است. بموجب این اوراق، اقوام و بستگان سرگرد مظفری که اطلاع پیدا کرده بودند قاتل! مظفری پیدا و دستگیر شده، جلوس ستاد ارتش و وزارت جنگ و دادستانی ارتش اجتماع نموده و خواستار محاکمه و مجازات فوری قاتل می باشند.

این پرونده سازان رکن دومی و این بازپرسان گوش بفرمان و آن دادگاه های فرمایشی چگونه به این سبلی و سادگی پرونده بی سر و ته می سازند و چطور با همین پرونده های قلابی انسانها را محاکمه، محکوم و اعدام میکنند.

لازم به یادآوری است: من در جا های مختلف از رکن دوم و کارکنان آن مطالبی گفته و به آنها نسبت هائی داده ام. باید خاطرنشان سازم در رکن دوم ستاد ارتش، ادارات و دوابر مختلفی وجود داشتند، از قبیل امور فنی، مالی و غیره که حساب آنان با کسانی که در اداره تجسس که همان اداره اطلاعات سابق باشد، جداست. اینان همانطور که از نام اداره شان مستفاد میشود بدنبال تجسس (جاسوسی و بدست آوردن اطلاعات)، نه از بیگانگان که از تمامی افراد جامعه خودمان بودند و جز پرونده سازی برای زحمتکشان و خدمتگذاران صدیق جامعه با توسل به دروغ بافی و جعلیات کار دیگری نداشتند.

ناتمام



ستوان سوم هوائی اسداله نصیری

# آموزش اجباری باید رایگان شود!

س. پیوند

اصلی خود قرار داده است. اما به نظر می رسد آنچه که در ایران می گذرد بیشتر فاصله گرفتن از تحقق چنین شعار اساسی است تا تلاش برای تحقق آن.

## بحران مالی، بحران رشد

باید اعتراف کرد که در شرایط امروز، ایران درگیر مشکلات بسیار اساسی در زمینه تامین امکانات ساده آموزشی حتی در دوره های ابتدائی و راهنمایی است. این مشکلات بیش از همه به رشد سریع شمار دانش آموزان، عدم سرمایه گذاری موزون در سال های گذشته، کمبود نیروی انسانی و بد تدبیری و عدم کاردانی برنامه ریزان و اداره کنندگان نظام آموزشی باز می گردند.

رشد بی رویه جمعیت و سیاست های نابخردانه مسئولین و بی توجهی های اساسی در ده ساله نخست پس از انقلاب در زمینه سیاست های جمعیتی اولین آثار منفی خود را در زمینه های اجتماعی بویژه آموزش و بهداشت برجا می گذارد. در سال ۱۳۵۵ از جمعیت ۲۲ میلیونی ایران ۳/۵ میلیون ۵ تا ۶ سال داشتند، این رقم در سال ۱۳۶۵ به ۷/۵ میلیون نفر رسید. یعنی جامعه ایران می بایست در کنار کاهش کمبود های اثبات شده پیشین برای ۲/۲ میلیون نفری جدیدی هم که از راه رسیده اند امکانات آموزشی، فرهنگی، ورزشی و بهداشتی جدید تدارک می دید.

در ایران ما تا زمان تامین پوشش کامل آموزشی برای دوره های مختلف با دو نوع افزایش مواجهه ایم: نخست افزایش ناشی از رشد طبیعی جمعیت، دوم افزایش ناشی از گسترش پوشش آموزش و راه یافتن در صد بیشتری از جوانان در سن آموزش به مدرسه. بررسی آماری تعداد دانش آموزان از سال های اواخر دهه ۴۰ تا امروز نشان می دهد که در آهنگ رشد سالانه نوجوانان تحت پوشش آموزش طی ربع قرن گذشته تغییر اساسی حاصل نشده است. رشد متوسط شمار دانش آموزان مدارس ابتدائی ایران طی این دوره به بیش از ۶ در صد می رسد و این رشد بالا باعث شده است که تعداد دانش آموزان دوره ابتدائی از ۳ میلیون نفر در سال ۱۳۵۰ به حدود ۹/۷ میلیون نفر در سال ۱۳۷۰ برسد. (نمودار ۱) در حالیکه انتظار می رفت با توجه به پیشرفت هایی که در امر گسترش آموزشی صورت گرفته است، این آهنگ رشد بتدریج کمتر شود و رشد بالایی جمعیت و افت تحصیل همچنان نیاز به گسترش امکانات کمی را ناگزیر می سازند.

طی دهه ۶۰ بودجه آموزشی حدود یک سوم بودجه اجتماعی دولت را تشکیل می داد. در کل بودجه در سال ۱۳۶۲، ۱۲ در صد مخارج دولت به امر آموزش اختصاص یافت. این نسبت در سال های ۶۹ و ۷۰ از مرز ۱۷ در صد گذشت. اما با وجود افزایش چشمگیر بودجه آموزش در سال های اخیر، بخاطر تورم نظام گسیخته، به قیمت های ثابت بودجه آموزشی ایران علیرغم رشد شتابنده تعداد دانش آموزان افزایش نیافته است. بودجه آموزشی ایران (منهای آموزش عالی) در سال ۱۳۶۹ به قیمت های ثابت چیزی حدود بودجه سال ۱۳۵۵ است و از بودجه سال ۱۳۶۰ حدود ۳۰ در صد کمتر است. در حالیکه فقط تعداد دانش آموزان ابتدائی در سال ۱۳۵۵ حدود ۴/۱ میلیون تن (بدون احتساب مدارس سپاه دانش)، در سال ۱۳۶۰، حدود ۵/۳ میلیون و در سال ۱۳۶۹ نزدیک ۹/۴ میلیون نفر بوده اند. همین رشد را می توان برای دوره های راهنمایی و متوسطه مشاهده کرد (نمودار ۱). بدین ترتیب دولت در طول دهه شصت بتدریج از میزان واقعی مشارکت خود در

تصویب لایحه شورای منطقه ای و استان آموزش و پرورش در مجلس شورای اسلامی را باید به مثابه چرخش مهمی در نظام آموزشی ایران ارزیابی کرد. بر پایه این طرح، در هر منطقه شورایی تشکیل خواهد شد که از جمله وظایف مهم آن تعیین شهریه مدارس ابتدائی، دوره راهنمایی و دبیرستانی حوزه نظارت خود خواهد بود. البته دولت قرار است سهمی از مخارج آموزشی را بعهده گیرد و باقیمانده باید توسط خانواده های دانش آموزان تهیه شود.

با تصویب این لایحه در حقیقت روندی که در ۴ - ۳ سال اخیر با تأسیس مدارس «نمونه مردمی» و «غیر انتفاعی» و سایر مراکز آموزشی خصوصی و نیز اخذ «کمک های مالی» به روش های مختلف آغاز شده بود، وارد مرحله جدیدی می شود و دیگر در ایران علیرغم قانون اساسی و بیان صریح آن در اینمورد نمی توان از بودجه رایگان سخن به میان آورد. دولت از دو سال گذشته بار ها بطور آشکار از عدم توانایی خود در تامین بودجه آموزشی کشور سخن به میان آورده است و همین مشکل هم مسئولین را بدنبال راه حل هایی برای جبران این کمبود ها و دست یابی به منابع مالی غیر دولتی کشانده است.

عازف نسب مدیر کل اداره آموزش و پرورش استان تهران چند هفته پیش در مصاحبه مطبوعاتی خود ضمن اشاره به موضوع موجود گفته بود: «به علت عدم تکافوی اعتبارات دولتی، مردم باید قسمتی از درآمد سرانه خود را برای هزینه تحصیلی فرزندانشان اختصاص دهند.» وی در این مصاحبه آمار مدارس غیر دولتی تهران را حدود ۴۱۵ واحد (در مجموع ۴۰۰۰ واحد آموزشی) برآورد کرد. به گفته این مقام شهرییه مدارس غیر انتفاعی چیزی حدود ۲۲ تا ۴۰ هزار تومان برای دوره های ابتدائی، راهنمایی و دبیرستان است که باید به آن مبالغ دیگری بابت حمل و نقل، غذا، و فعالیت های فوق برنامه افزود. (سلام، ۱۲ خرداد) به نوشته برخی روزنامه ها شهرییه سالانه مدارس خصوصی با امکانات خوب به حدود ۷۵ هزار تومان بالغ می شود.

## بحران مالی بحران جهانی

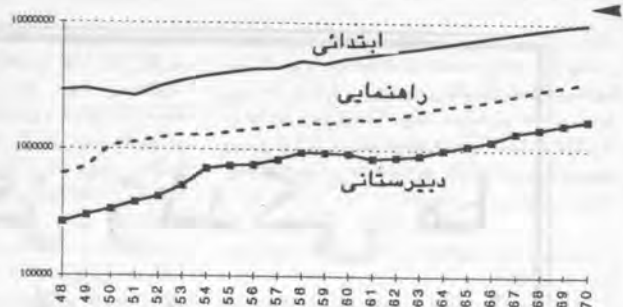
عدم توانایی دولت ها در تامین امکانات آموزشی یکی از موانع مهم گسترش آموزش در کشور های توسعه نیافته به شمار می رود. این مشکل جدیدی نیست، اما سرایت آن به کشور هایی مانند ایران که در گذشته بخاطر برخورداری از درآمد نفت توانسته بودند در زمینه آموزش رایگان گام های جدی به جلو بردارند، پدیده جدیدی است.

امروز مسئله پرداخت هزینه نظام آموزشی به یکی از بحث های اساسی برنامه ریزان آموزش تبدیل شده است. حتی در کشور های پیشرفته صحبت از سبکتر کردن بار مالی دولت و جستجوی امکانات دیگر است. گسترش چشمگیر شمار جوانان و نوجوانانی که جذب نظام آموزش می شوند، در عمل اداره این واحد های ریز و درشت و پر هزینه را از محل درآمد های دولتی ناممکن ساخته است. اما با اینهمه کمتر کسی در مورد ضرورت رایگان و همگانی بودن بخش های پایه ای آموزشی تردید به خود راه می دهد. حتی بانک جهانی که همه فشار خود را متوجه تقلیل دخالت دولت در بخش های مختلف اقتصادی کرده است، هیچگاه بطور صریح از این سیاست جانبداری نکرده است.

یونسکو بخاطر وجود حدود یک میلیارد بیسواد در دنیا، صد میلیون نوجوان کمتر از ۱۱ سالگی که بدلیل کمبود امکانات آموزشی از راه یافتن به مدرسه محروم می مانند، فعالیت های گسترده ای را برای جلب توجه افکار عمومی سازمان داده است. کنفرانس بزرگ سال ۱۹۹۰ یونسکو در تایلند با طرح شعار تامین «آموزش های پایه برای همه» تا سال ۲۰۰۰، گسترش پوشش آموزش ابتدائی و اولیه برای همه جوانان در سن تحصیل را هدف

- امروز کمتر کسی در جهان نسبت به ضرورت رایگان و اجباری بودن آموزش پایه بخود تردیدی راه می دهد.

**- تعداد دانش آموزان ابتدایی از ۳ میلیون در سال ۱۳۵۰ به ۹/۷ میلیون در سال ۱۳۷۰ رسیده است.**  
**- بودجه آموزشی ایران در سال ۱۳۶۹ به قیمت های ثابت برابر بودجه آموزشی ایران در سال ۱۳۵۵ بود.**



رشد تعداد دانش آموزان در ایران از سال ۴۸ تا ۱۳۷۰

ما خواهند افزود. فقط طی دهه ۵۰ تا ۶۰ نظام آموزشی ایران با عدم جذب همه نوجوانان در سن تحصیل بیش از ۱/۸ میلیون نفر به شمار بیسوادان ایران افزود. اگر نظام آموزش در ایران از سال ۴۰ موفّق شد همه بچه های ۶ تا ۱۰ ساله در سن تحصیل را به مدارس ابتدایی بکشاند، امروز مسئله ای بنام بیسوادی در ایران برای جمعیت فعال ایران وجود نداشت.

آموزش رایگان در ایران نتیجه مبارزه و تلاش پیگیرانه ۴ نسل گذشته است. از هنگام اولین تصمیمات مجلس شورای در سال ۱۳۰۶ تا امروز، پیشرفت بی وقفه در امر تأمین آموزش رایگان به گسترش چشمگیر آموزش در ایران را در پی آورده است. امروز در دنیا همه می پذیرند که اولین گام در دادن شانس کم و بیش به شهروندان يك جامعه تأمین امکانات آموزشی برای همگان است. دموکراتیزه کردن آموزش، دادن امکانات رشد و پیشرفت به همگان و احترام به حقوق انسانی اهالی يك کشور رشد فرهنگ عمومی، بکارگیری علوم در فنون جدید در امر تولید، تأمین مشارکت عمومی در امر اجتماعی بدون تأمین آموزش رایگان و همگانی نست کم برای دوره ابتدایی و دوره راهنمایی ممکن نیست. تصمیمات اخیر دولت پیامد های منفی مهمی را می تواند بدنبال بیاورد.

**- بحران اقتصادی و گرانی سال های گذشته منجر به پدیدایی اقصاء محروم وسیعی شده است که به زبان سیاسی امروز مسئولین کشور «اقتضار آسیب پذیر» نام گرفته اند.** این طبقات و اقشار که تعداد آنها حتی تا ۲۵ میلیون نفر هم برآورد می شود، نخواهند توانست از عهده تأمین مخارج آموزشی فرزندان خود برآیند. بویژه آنکه خانواده های پر عده در میان این اقشار به مراتب بیش از اقشار میانه حال و مرفه جامعه است.

**- سیاست های جدید دولت نه تنها زمینه های مساعدی برای کاهش نابرابری های موجود در زمینه توزیع امکانات آموزشی در سطح مناطق مختلف کشور بوجود نمی آورد، بلکه می توانند شکاف موجود را بازهم افزایش دهند.** بر اساس آخرین سرشماری کشور نسبت کودکان ۱۰ - ۶ ساله ای که به مدرسه می روند در برخی مناطق مانند تهران، اصفهان، سمنان و یزد از مرز ۹۰ درصد می گذرد، در حالیکه در بلوچستان این نسبت از ۴۷ درصد، در کردستان و آذربایجان غربی از ۶۳ درصد تجاوز نمی کند.

**- با توجه به میزان شهریه مدارس خصوصی در اشکال گوناگون آن (غیرانتفاعی، نمونه مدرسه، شاهد و...) فرزندان خانواده های «اقتضار آسیب پذیر» که جای خود دارد، حتی خانواده های متوسط هم نخواهند توانست به چنین واحد های آموزشی که خدمات بهتر و سطح بالاتری از آموزش را ارائه می کنند راه یابند.** با آنکه شمار مدارس خصوصی هنوز چندان چشمگیر نیست، اما گرایش کنونی نتیجه ای جز بازسازی نظام آموزشی کنونی برپایه درآمد خانواده ها (مدارس فقرا، مدارس طبقات متوسط، مدارس دارا ها) ببار نخواهد آورد.

این ها همگی واقعیت های تلخی هستند که جامعه امروز ما با آنها دست بگریبانند. بدون تردید با توجه به وضعیت فعلی امکانات دولت و نیاز های اساسی راه حل معجزه آسایی برای برون رفت از بحران کنونی وجود ندارد ولی می توان با اتخاذ سیاست ها و تدابیر حساب شده تر، با بازبینی اولویت ها و با جستجوی امکانات مالی از منابع دیگر بتدریج از شدت بحران کاست. سمت اصلی این سیاست ها باید ادامه تأمین آموزش رایگان و همگانی در سطح ابتدایی باشد. برای دوره های دیگر آموزش دولت باید بتدریج در سده فراهم آوردن مشارکت مالی سایر منابع و از جمله اخذ شهریه از کسانی باشد که توانایی پرداخت هزینه های آموزشی فرزندان خود را دارند. در بخش هایی که نظام آموزشی (دولتی یا خصوصی) ناگزیر به تأمین بخشی از هزینه های خود از طریق دریافت مستقیم شهریه هستند، باید امکاناتی واقعی ویژه ای برای کمک به کسانی در نظر گرفت که بخاطر مشکلات مالی ناچارند دست از تحصیل بشویند.

مشکلات پرداخته و بحران اساسی که نظام آموزشی ایران با آن مواجه است، یکی از مهمترین زمینه های بروز بحران اجتماعی آینده کشور را تشکیل می دهد. مسئله ای که با زندگی میلیون ها جوان و همه خانواده های ایرانی گره خورده است.

تأمین بودجه آموزشی کاسته است و بحران ۴ - ۳ سال اخیر اولین و پرداخته ترین پی آمد های بی توجهی به امر آموزش در دهه شصت به شمار می روند. چیزی که در این میان بیش از همه به بحران کنونی دامن زده است، افت منظم سرمایه گذاری امور آموزشی در سال های جنگ و عدم پیش بینی های لازم برای تأمین هزینه های آموزشی است. البته نباید فراموش کرد که شاخص های مالی مورد بحث فقط گرایش های عمده را بیان می کنند، زیرا با توجه به آنکه بیش از ۷۴ درصد بودجه آموزشی صرف پرداخت حقوق و دستمزد معلمان و کادر غیر آموزش می شود، بودجه آموزش را نمی توان بدقت با همان معیار های سایر بخش های اقتصادی مورد بررسی قرار داد.

مسئله بعدی تأمین نیروی انسانی مورد نیاز بخش آموزش است. نظام آموزشی ایران در سال های پس از انقلاب همواره با کمبود انسانی مواجه بوده است و این کمبود در دوره های بالا تر آموزشی با شدت بیشتری طرح می شود. محمد علی نجفی وزیر آموزش و پرورش اعتراف می کند که دست کم ۴۰ درصد نیاز های آموزش و پرورش در بخش متوسطه طی چند سال آینده تأمین نخواهد شد. نیروی انسانی موجود به خاطر کمبود ها و به خاطر نیاز مالی گاه تا ۵۰ و حتی ۶۰ ساعت در هفته کار می کند. باقر پرهام در يك بررسی تحلیلی بخوبی از وضعیت تکان دهنده کنونی کار کادر آموزشی در ایران پرده برمی دارد (کلك شماره

آمد فوری داشته است: ۲۵). کمبود کادر و فضای آموزشی دو پی نخست افزایش شمار دانش آموزان در هر کلاس و دوم رشد مدارس که بصورت ۲ یا ۳ نویته کار می کنند. هر دو پدیده به کیفیت آموزش لطمه زده اند و بر افت آموزشی افزوده اند.

به این کمبود ها و مشکلات باید بویژه عدم کاردانی و بی تدبیری و برخی سیاست هایی را افزود که فقط بر وخامت اوضاع می افزاینند. طرح هایی مانند فعالیت بسیج نظامی مدارس، ساختمان هزاران نمازخانه در مدارس، بکارگیری ده ها هزار نفر بصورت مسئولین امور تربیتی برای هدایت «سیاسی و مذهبی» دانش آموزان، اخراج های وسیع معلمان در سال های گذشته نمونه اقداماتی هستند که نیرو و امکانات قابل توجهی را در شرایط بحران کنونی بهدر می دهند و یا در خدمت اهداف سیاسی و غیرآموزشی قرار می دهند.

## دشواری های بزرگ آینده

نظام آموزشی ایران در دوره های پیش از دانشگاهی امروز ۱۷ میلیون نوجوان و جوان دانش آموز، بیش از ۷۱۰ هزار معلم و کادر اداری، حدود ۹۲ هزار واحد آموزشی و بیش از ۵۲ هزار کلاس درس را دربرمی گیرد. این ارقام هرسال بزرگ و بزرگتر می شوند و پناگزیبر امکانات و توجه بیشتری را طلب می کنند. در کشور های پیشرفته رشد کمی دانش آموزان بویژه در دوره های ابتدایی متوقف شده است و این گرایش به برنامه ریزان مجال می دهد بجای توجه به جنبه های کمی آموزش، تهیه کلاس و معلم و تخته سیاه به بالا بردن کیفیت آموزش، بکارگیری تکنولوژی نوین در امر آموزش، افزایش امکانات کمک آموزشی، گسترش فعالیت های غیر آموزشی در مدارس آموزش معلمان و... بپردازند. ایران هنوز از این مرحله فاصله بسیار دارد. هنوز همه کودکان در سن تحصیل در ایران به مدرسه نمی روند. پوشش آموزشی در گروه سنی ۱۰ - ۶ ساله (یعنی دوره ابتدایی) از مرز ۹۰ درصد گذشته است. اما صد ها هزار نوجوانی که بدلیل نبود امکانات به خیل ۱۲ میلیونی بیسوادان ایران می پیوندند، به معضلات اجتماعی آینده

**- طی ده سال نظام آموزشی ۱/۸ میلیون نفر به خیل بیسوادان ایران افزوده است.**  
**- در دهه شصت ما شاهد افت سرمایه گذاری در امر آموزش هستیم.**

# ترس در مرکز زندگی ما قرار دارد!

سرنوشت ما چه خواهد شد؟ الجزایر به کدام سو خواهد رفت؟ جنگ فرسایشی که میان جبهه نجات بخش اسلامی الجزایر و ارتش این کشور آغاز شده است چه سرانجامی خواهد داشت؟ اینها و ده ها پرسش دیگر را هر روز میلیونها الجزایری در برابر خود دارند. افکار عمومی نگران کودتای نظامی میان عاقبت زورآزمایی است که در پی دولت و نظامیان از یکسو و اسلامی های مسلح یا غیر مسلح از سوی دیگر درگرفته است. مردم نگران بحران اقتصادی پر دامنه نیستند، حوادث بزرگ مانند خشکسالی و یا آتش سوزی های عظیمی که امسال رخ داده اند هیچیک جای نگرانی و دل مشغولی اصلی مردم را نگرفته اند. عاملی که طی ماه های اخیر به داده های پیشین افزوده شده است، ترور شماری از روشنفکران لائیک این کشور، روانشناس، پزشک، نویسنده... است. این ترور موجی از وحشت و اضطراب در میان آن بخش از نیروی فکری جامعه الجزایر در پی آورده است که کوشش می کنند با افکار، قلم و گفتار خود مردم را از سرانجام شومی که بقدرت رسیدن خط اسلامی ها در انتظار آنانست آگاه سازند.

بدون شك با توجه به واقعیت های پیچیده جامعه الجزایر طی چندین سال گذشته تحلیل حوادث این کشور کار آسانی نیست. موقعیت بسیاری از روشنفکران و نیرو های مترقی این کشور در برابر دولتی ها و اسلامی ها مثال روشنی از این پیچیدگی هاست. آنها در حقیقت باید در دو جبهه مبارزه کنند. از یکسو دولتی که از حمایت مردمی برخوردار نیست و از روش های سرکوبگرانه گاه بسیار افراطی با مخالفان اسلامی خود - که آنها نیز به نوبه خود موجی از خشونت و ترور به جامعه آورده اند - بهره می چوید را در برابر خود دارند. دولتی که ناتوانی آشکار خود را در اداره اقتصاد بحران زده الجزایر و نیز بوجود آوردن چهار چوب و فضای سیاسی مناسب برای جلب افکار عمومی به نمایش گذاشته است، دولتی که حتی با سرکوب و خفقان نتوانسته است مانع از رشد سرطانی حرکات خشونت آمیز اسلامی شود. از سوی دیگر اسلامی ها (شاخه سیاسی آنها د.ا.ا. اس. و شاخه نظامی آنها «م.ا.ا.») همه نیرو های غیر خودی را به مبارزه می طلبد و هیچکس از گزند و خشونت آنها در امان نیست.

همه این وقایع در جامعه ای با بحران اقتصادی و اجتماعی گسترده می گذرند. جامعه ای با ۲۸ میلیارد دلار قرض خارجی که هر سال باید ۸ میلیارد بابت اصل و سود به بانک های جهانی بپردازد، جامعه ای که تنها درآمد آن از محل گاز و نفت از ۱۲ میلیارد تجاوز نمی کند، جامعه ای که به میلیارد دلار ارز برای ورود مواد غذایی نیاز دارد و جامعه ای که چیزی برای خرید مواد اولیه صنعتی، ماشین آلات و لوازم مورد نیاز در چیب ندارد. کارخانه های عظیم صنایع سنگین بدلیل عدم تطبیق با ساختار اقتصادی کشور، عقب مانده، وابستگی، عدم توانایی فنی و علمی و... بصورت سرپایر جامعه درآمده اند که طی ۱۵ سال گذشته بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار برای آنها خرج کرده است.

در چنین جامعه بحران زده ای، جامعه با رشد

انفجاری جمعیت، هر سال ۲۰۰ هزار جوان وارد بازار کار می شوند که نه تنها قدرت جذب آنها را ندارد، بلکه هر سال هزاران بیکار جدید را به جامعه روانه می سازد. الجزایر امروز ۲۵ میلیون جمعیت دارد، ۲۱ سال پیش هنگام استقلال جمعیت آن از ۱۰ میلیون نفر تجاوز نمی کرد. اکثریت جوانانی که در پی مبارزات رهایی بخش بدنیا آمده اند، هیچ خاطره ای از آن دوران ندارند و فقط حکومت تک حزبی جبهه رهایی بخش ملی (ا.ا.ا.ن) را می شناسند.

اسلامی ها در چنین جامعه ای عمل می کنند و مردم وعده جامعه برتری می دهند و از ناراحتی مردم بهره برداری می کنند. خشونت های ناشی از درگیری های سیاسی و ترور ها از هنگام کودتای سال گذشته به بیش از دو هزار نفر می رسد. با وجود دستگیری رهبران اصلی اسلامی ها، هسته های مقاومت مسلحانه بسرعت در شهر ها رشد کرده اند و در پی قطع کمک های مالی عربستان و با توجه به محدود بودن کمک های دیگران و از جمله جمهوری اسلامی ایران، حمله مسلحانه به بانک ها، مراکز اقتصادی، سربازخانه ها و پاسگاه های پلیس به بخشی از زندگی روزمره جامعه تبدیل شده است.

اسلامی ها سازماندهی بکلی غیر متمرکز دارند. تصمیمات در حد هر محله اتخاذ می شوند. اسلامی های مسلح (م.ا.ا.) از همان تجربه ای استفاده می کنند که ا.ا.ا.ن در جریان جنگ رهایی بخش علیه فرانسوی ها بکار بسته بود. «روش مثلثی» یعنی هر فرد مسلح و یا عضو سازمان فقط ۲ نفر دیگر را می شناسد. هر کسی که دستگیر می شود، حد اقل سعی می کند با مقاومت ۲۴ ساعته به دو نفر دیگر امکان مخفی شدن دهد. علیرغم وجود چندین گرایش های فکری در میان جنبش اسلامی ها، روش بکلی غیر متمرکز مبارزه به آنها اجازه می دهد از نیرو های خود بطور بسیار مؤثری استفاده کنند. در زمینه مسلحانه اسلامی بویژه از تجربه سال های ۸۲ تا ۸۷ گرایش های چریکی اسلامی علیه دولت بومدین استفاده می کنند و رهبران جنبش مسلحانه را بطور عمده چریک های آندوره تشکیل می دهند.

امروز خشونت، ترور، ایجاد فضای ارباب و ترس به روش اصل فعالیت اسلامی ها تبدیل شده است. مصاحبه ای که از نظر شما می گذرد را مجله فرانسوی نوول ابزواتوار با رشید میمونی یکی از روشنفکران برجسته الجزایری انجام داده است و ع. مانی آنرا به فارسی برگردانده است.

۱- از چه هنگامی آگاه شدید که توسط بنیادگرایان (انترگریست ها) به مرگ محکوم شده اید؟  
۲- در پی انتشار کتاب (۱) درباره انتگریم متوجه شدم که بصورت یکی از هدف های اصلی ترور بنیاد گرایان درآمده ام. در واقع امروز فهرست های گوناگون ترور وجود دارد. لیست های محلی که از «بی دینان» توسط هسته های اسلامی ها در محل تهیه گردیده و در درب مساجد چسبانده می شود. بعد لیست های منطقه ای که از روی لیست های محلی تهیه شده و در آن «کاندیدا» های اعدام، شناسائی و تعیین می گردند. و بالاخره لیست های کشوری که از روی لیست های منطقه ای تنظیم می شوند. تهیه کنندگان فهرست های محلی از فعالان بدنه هستند که



افراد را در مجتمع های ساختمانی، کوچه و خیابان های محله شناسائی می کنند. افرادی که شناسائی میشوند غالباً کسانی هستند که نوشابه های الکلی می نوشند، یا مقالات افشاگرانه علیه بنیاد گرایان می نویسند و یا اینکه نوشته های آنها توهین آمیز ارزیابی می شوند.

ن ۱۰ - تهدید بنیاد گرایان چه تغییراتی در وضع زندگی تان بوجود آورده است؟

م ۱۰ - کار کردن در چنین فضائی بسیار دشوار است. ۵ تن از ۶ روشنفکری که از ژانویه تا کنون (تا هنگام مصاحبه) بدست بنیاد گرایان به قتل رسیده اند از دوستان من بودند.

ترس در مرکز زندگی ما قرار دارد. و محور اصلی رمانی را تشکیل میدهد که در دست نوشتن دارم و قرار است در ماه سپتامبر منتشر شود. نام این رمان در حال حاضر بدشگونی است. در واقع از آنجائیکه از هیچ نوع تأمین جانی در مقابل تروریست برخوردار نیستیم و از آنجائیکه این آدمکشان اند که زمان و مکان سوء قصد را تعیین می کنند، می دانم که کاملاً در دسترس آنها قرار دارم.

ما اغلب در محله های مسکونی شلوغ (مردمی) زندگی می کنیم که مرکز نفوذ بنیاد گرایان است. در ساختمان مسکونی ما همه جور آدم و از جمله بنیاد گرایان زندگی می کنند. برای تروریست ها بسیار ساده است که مرا دنبال کنند، بخانه ام بیایند و همچنانکه بوسیسی و طاهر جاعوت را کشتند مرا نیز می توانند بکشند. از این روست که احساس ترس مرا آرام نمی گذارد و لحظات برایم وحشتناک اند و تعادل بشدت بهم خورده است. تا بحال کوشش میکردم که این واقعیت را که جان من در خطر است از پسر چهارده ساله ام پنهان کنم ولی او نیز به تلویزیون نگاه می کند و ماجرای قتل طاهر جاعوت و دیگر سوء قصد ها را در تلویزیون دیده بود، خردم را دلداری میدادم که او بین این قتل ها و من رابطه ای نمی گذارد. در یکی از این شب ها در حال زوزه کشیدن از خواب پرید و وقتی به سراغش رفتم دیدم چشمهایش پر از اشک و بسیار پریشان است. خواب دیده بود که آدمکشان دارند مرا می کشند. تا بحال سه، چهار بار دچار این کابوس شده است. در واقع امروز همه الجزایری ها با ترس زندگی می کنند. ترس از بنیاد گرایان، ترس از نظامیان و پلیس که تقریباً در همه جا حضور دارند و دست روی ماشه آماده شلیک اند. البته این وضع فقط محدود به الجزیره نیست بلکه امروز همه کشور را بطور یکپارچه در بر می گیرد.

این فضای تشویش و نگرانی، همه باور ها، آرزو ها و انگیزه های مردم را بر باد داده است. امروز هیچکس در صدد پیدا کردن شغلی نیست، دانشجویان هیچ رغبتی برای موفقیت در درسشان ندارند. مردم از روی ناچاری بر سر کار هایشان حاضر می شوند ولی تمایلی به کار کردن ندارند و همه با خود می گویند که وضع آن چنان بحرانی است که فقط باید کوشید زنده ماند.

ن ۱۱ - بر اساس برخی شایعات، تعدادی از سوء قصد های اخیر به غلط به اسلامیست ها نسبت داده شده است. نظر شما در این رابطه چیست؟

م ۱۱ - درست است این روز ها

شایعات زیادی در الجزایر وجود دارد که برخی از آنها به فراتسه هم راه یافته اند. گفته می شود که انتساب بسیاری از سوء قصد ها علیه روشنفکران به اسلامیست ها با عجله صورت گرفته است. در حالیکه این امکان وجود دارد که این تئور کار مأموران امنیتی نظامی و یا مثلاً کار شیکه های گرداننده بازار سیاه باشد. من منکر این نیستیم که در حاکمیت جناح بندی و بین آنها رقابت وجود دارد و یا اینکه گردانندگان بازار سیاه منافع خود را در خطر می بینند، ولی يك واقعیت دیگر را هم تشخیص می دهم تا قبل از ژانویه (۲) ۱۹۹۲ هم در حاکمیت جناح بندی و اختلاف وجود داشت. به جان هم سوء قصد می شد. ولی این موج اعدام وحشیانه که امروز با آن روبرو هستیم هرگز سابقه نداشته است. به اعتقاد من این بنیاد گرایانند که با مستقیماً سازمان دهنده این سوء قصد ها هستند و یا در آنها مشارکت دارند. ولی همزمان حاکمیت و یا دیگران نیز شاید بکوشند از وضعیت موجود به نفع خود بهره برداری بکنند.

به باور من با این شایعه پراکنی ها می خواهند تخم تردید در دل افکار عمومی بکارند و احساس نا امنی را تشدید کنند.

ن ۱۱ - اسلامی ها - قبل از اینکه غیر قانونی بشوند و از سیاست به تروریسم روی آورند - موفقیت قابل توجهی در انتخابات شهر ها و مجلس قانونگزاری کسب کردند. این موفقیت ها بیانگر حمایت وسیع مردمی از آنها بود. امروز وضعیت چگونه است؟

م ۱۱ - استراتژی بنیاد گرایان بسیار زیرکانه است. آنها می گویند که «ما در دو انتخابات پیروز شده ایم ولی نگذاشته اند بقدرت برسیم و این ضد دموکراسی است.» اما بد نیست نگاهی به آمار و ارقام ببیندازیم:

آنها با کسب فقط ۲۵ درصد آراء و به شکرانه انتخاباتی بر «مبنای اکثریت» بیش از ۵۰ درصد کرسی های نمایندگی را در همان دور اول بخود اختصاص دادند و سپس از حمایت اپورتونیست ها نیز برخوردار شدند.

آنچه در الجزایر ۱۹۹۱ گذشت مرا به یاد روند بقدرت رسیدن نازیبا قبل از جنگ دوم جهانی در آلمان می اندازد. در آن زمان افرادی که الزاماً نازی نبودند با احساس بدی با باد که بنبغ نازیها میوزید و پیش بینی این که آنها به قدرت میرسند، به هیتر پیوستند، امروز بتدریج افزایش سوء قصد ها موجی از انزجار علیه آنها بوجود آورده است. چند روز قبل از قتل بوجیزا (قاتلان جلو چشم دخترش گلویس را بریده بودند) به يك آمبولانس شلیک شده بود، پیر مردی را فقط بجرم اینکه پدر يك مأمور پلیس بود به قتل رساندند این جنایت ها بیانگر اینستکه دیگر برای ایجاد جو وحشت حدی باقی نمانده است ما با آدمهایی طرفیم که برای کسب قدرت از هر وسیله ای استفاده می کنند.

فاجعه اینجاست که اسلامی ها در حال بهره برداری حساب شده از احساس نفرت و انزجار مردم هستند آنها با این امید بسر میبرند که این خشم و نفرت منجر به عکس العمل های خشونت آمیز از سوی مردم شده و الجزایر برای يك جنگ داخلی که بمعنای

فروپاشی کامل آنست آماده گردد. آنها برای هر مخالفتی حساب باز کرده اند. یادآوری می کنم که تمام روشنفکرانی که کشته شده اند «فراتسه نویس» بوده اند و به نویسندگان «عرب زبان» هرگز سوء قصد نشده است. از سوی دیگر برای من کاملاً روشن است که طاهر جاعوت فقط از آنرو کشته نشد که موضعی علیه بنیاد گرایان داشت فراموش نکنیم که وی يك قبیلی بود اسلامی ها با آگاهی از اینکه بازی را باخته اند بر روی حلقه های ضعیف، تضاد ها و شکافهای اجتماعی تکیه می کنند آنها در آغاز تصور می کردند که همچون جبهه آزادی بخش ملی (اف.ال.ان) در ۱۹۵۴ می توانند يك جنگ انقلابی راه بیاندازند و حتی شروع کردند به تشکیل گروههای چریکی ولی موفقیتی نداشتند. گروه های چریکی آنها که از حمایت مردم برخوردار نبودند بسرعت در هم شکستند. و از اینرو دوباره شهر ها که پایگاه اصلی آنها است با هدف بوجود آوردن جنگی دیگر باز گشتند. استراتژی ترور آنها تعدادی قربانی گرفت



# عصر جدید

مترجم: سهرو فیروزان  
منبع: لوموند دیپلماتیک

تحقق هدف های کمی اقتصادی و دموکراسی در تضاد با هم قرار گرفته اند زیرا جوامع این هشدار ریمون کونو نویسنده معروف فرانسوی را که نوشته بود: «هدف از تغییرات اجتماعی نیکبختی فرد فرد جامعه است نه تحقق قوانین اقتصادی اجتناب ناپذیره، فراموش کرده اند.

میلیون ها بیکار، از جامعه رانده و بی خانه و کاشانه در جوامع پیشرفته زندگی می کنند و این جوامع با تکیه بر اصل تقدم قوانین اقتصادی (اکنونیسم) بر تنگ وجود این جزیره های فقر که روز به روز گسترده تر می شوند، چشم بسته اند. چگونه می توان بغض کسانی که خود را در معرض خطر مدرنیزاسیون اجتناب ناپذیر احساس می کنند، درک نکرد؟

بسیاری از شهروندان، در مقابل دگرگونی هایی که برایشان غیرقابل درک است و خطراتی که تهدیدشان می کند به این نتیجه رسیده اند که دیگر عقل و منطقی در کار نیست و بنا براین پناه بردن به دنیای غیر عقلانی و سوسه شان می کند. بدین ترتیب جای تعجب نیست که این همه افراد به بهشت واهی مواد مخدر یا جادو و جمل روی می آورند. آیا می دانید که طی يك سال در کشور فرانسه، بیش از ده میلیون نفر به فالگیر و حکیم مراجعه کرده اند؟ یا اینکه از هر دو نفر، يك نفر شان گفته است که نسبت به پدیده های غیر عادی بی اعتنا نیست. فرقه های مذهبی بنیادگرا تعدادشان روز بروز افزایش می یابد و منتظران ظهور مجدد مسیح تعدادشان در فرانسه به ۳۰۰ هزار نفر می رسد.

نقی عقل و منطق به جهان سیاست نیز سرایت کرده است. مگر نه اینکه در آخرین انتخابات عمومی در انگلستان و فرانسه ما شاهد ظهور يك «حزب قانون طبیعی» بودیم که به طور جدی راه برون رفت از بحران را «گسترش اندیشه دوباره دنیای غیر محسوس» و «تشویق عروج یوگانی» می دانست.

اروپا، قبلاً نیز در دوران بحران بزرگ سال ۱۹۰۳ با ظهور دوباره اسطوره های کهن

ملی گرایی و بحران سوسیالیسم مواجه ساخته است. این دگرگونیها زمانی رخ داده اند که بحث و مجادله بر سر پیمان ماستریخت روند ایجاد «اتحاد اروپایی» را دچار وقفه کرده تا بدانجا که سؤال زیر مطرح شده است: آیا تشکیل «اتحاد اروپایی» نیز زائیده جنگ سرد نبوده است؟ رکود اقتصادی هم حالا به همه این مسائل اضافه شده است.

افزایش بارآوری ناشی از پیشرفت تکنولوژی حسابگر ها، رقابت میان بنگاه های اقتصادی را شدید تر کرده است و این رقابت به عنوان برترین اصل حاکم بر جنگل «اقتصاد جهانی شده» پذیرفته شده است. پی آمد آن کاهش منظم تعداد کارکنان کارخانه ها و بنگاه های اقتصادی و اخراج های جمعی است. بدین ترتیب، در اروپای غربی منطق بازار، منطق مبادله آزاد و جستجوی بیشترین سود، بیکاری، فقر و تنزل کیفیت زندگی به بار آورده و نظام های حمایت اجتماعی را مورد تهدید قرار داده است.

در مقابل دگرگونیها، هرج و مرج ها و درگیری هایی که در این سالهای آخر قرن تعدادشان رو به فزونی است، شهروندان متحیر و میهوتند. آشوب های زیادی نظم جهان را برهم زده است؛ پولادین ترین باور ها سست می شوند و سرانجام سیل خروشان رویداد ها آنها را ریشه کن می سازد. طی کمتر از سه سال ۱۷ دولت جدید در شرق اروپا ایجاد شده است. قاره ششمی دفعتاً پا به منصفه ظهور گذاشته که مسائل متنوع عدیده ای به همراه دارد. برخی از این مسائل اصلاً بدیعند مانند چگونه برچیدن اقتصاد های مبتنی بر برنامه ها؛ برخی دیگر تازگی ندارند و ریشه هایشان به ایدئولوژی «خاک و خون» و تصویر های واپسگرایی اسرار آمیز آن باز می گردد. «جنگ های قومی» بالکان و قفقاز ناشی از اینگونه برخورد هاست.

این آشوب های پر دامنه بر غرب اروپا بی تاثیر نبوده و مردم این خطه را مجبور کرده است که به مسئله همبستگی با دیدی دیگر بنگرند و درعین حال آنها را با رجعت

بنامد ندارد. این نوع برخورد را می توان نوعی فرآوان به قتل تلقی کرد. البته ما فراموش نکرده ایم که ایشان بدت ۱۲ سال وزیر پر قدرت بومدین بوده و یکی از مسئولان اصلی قرضه های انبوه الجزایر و بحران کنونی اقتصادی است که کشور در آن فرو رفته است. سخنرانی، پشت سخنرانی، سخنرانی های ۵ ساعته، گونی کوشش می کند بومدین را از نو زنده کند.

۱- بر خلاف آنچه که در مورد سلمان رشدی گذشت تهدید به مرگی که بر سر روشنفکران الجزایری سنگینی می کند منجر به ایجاد يك جنبش مهم همبستگی در فرانسه نگردیده است این امر را چگونه توضیح میدهید؟

۲- آرزوی روشنفکران الجزایری این بود که دوستان فرانسوی آنها بی تفاوتی کمتری از خود نشان میدادند این اولین بار است که يك شبکه تروریستی به روشنفکران فرانسه زبان حمله می کند. ما در مقابل يك روند تسویه روشنفکران قرار داریم. روندی که از سوی اسلامی های الجزایری با پیگیری دنبال می شود. دوست داشتیم که به این وضع کسی بیشتر توجه میشد.

من بهمراه برخی دیگر کوشش کردیم آنچه را که در الجزایر امروز می گذرد توضیح دهیم ولی احساس ما اینستکه شنوندگان ما در اینسوی مدیترانه تصور می کنند که ما در مورد وضعیت الجزایر در آن سوی مدیترانه اغراق می کنیم. ما تا بحال کمترین تحرکی از سوی روشنفکران فرانسوی بفتح خود مشاهده نکرده ایم (۱) - «از بربریت بطور عام و از انتگریمس بطور خاص»

(۲) - اشاره به حوادث الجزایر که منجر به استعفای شادلی بن جدید و غیر قانونی شمردن انتخابات گردید...

ولی دامنه فعالیت آنها محدود بود و به دیگر شهر ها سرایت نکرد و بخش وسیعی از شبکه های آنها نیز منهدم شد. و اما امروز برای آنها چه چیز باقی مانده است: جنگ داخلی آنها می کوشند تا نیرو ها را به انجام عکس العمل های مسلحانه وا دارند. تصور کنید که اگر مثلاً فردا قابیلی ها نیز تصمیم بگیرند برای دفاع از دها و شهر های خود علیه بنیاد گرایان گروه های شبه نظامی تشکیل دهند کشور در آستانه تجزیه قرار می گیرد.

۳- در اینصورت برای مبارزه علیه استراتژی ترور اسلامیت ها چکار باید کرد؟

۴- در آغاز و قبل از هر چیز می باید در مقابل ایده خشونت علیه خشونت مقاومت کرد. این البته کار آسانی نیست و روشنفکران الجزایری در این زمینه از حمایت حاکمیت برخوردار نیستند. کار های زیادی میتوان انجام داد و قبل از همه و مهمتر از همه باید از مدارس آغاز کرد که بمثابة یکی از پایگاههای اصلی بنیاد گرایان درآمده اند. ما همچنین به يك دولت معتبر تری نیاز داریم. دولتی که قادر باشد مردم را قانع کند که انجام تغییرات و بهبودی در وضع آنها امکان پذیر است. وضع در دوره بودیاف چنین بود ولی متأسفانه زیاد دوام نیاورد.

بعد از بودیاف هیچ علامتی که نشان دهنده هماهنگی و تفاهم بین جناحهای حاکمیت باشد وجود ندارد. رژیم بین دو گرایش در نوسان است، گرایش اول که آماده توافق و سازش با اسلامیت های میانه رو است و گرایش دوم که متعلق به رهبران ارتش است که مصمم اند شبکه های تروریستی اسلامیتی را منهدم سازند و معلوم نیست که این رهبران مایل به اطاعت از قدرت سیاسی باشند. و رئیس دولتی هم وجود دارد که فردی یکنی غیر مسئول است. او هیچ ابایی از اینکه روشنفکران را آدم های دنباله رو

# «شعرا و نویسندگان تنها هستند»

## محمود دولت آبادی در هامبورگ

(مقدمه)

محمود دولت آبادی نویسنده نامدار ایران در برنامه فرهنگی - ادبی داستخوانی که از جانب کتابخانه مرکزی هامبورگ برگزار گردیده بود، قسمتهای برگزار خود «سفر» را قرائت نمود. بنا به گفته یکی از مسئولین کتابخانه این برنامه با استقبال بی نظیری از جانب علاقمندان روبرو گردید. پس از انتشار در ایران این اثر ادبی که توسط آقای بهمن نیرومند به زبان آلمانی ترجمه شده، سال گذشته از جانب مؤسسه انتشاراتی زوریخ یونیون فرلاک منتشر گردیده است. هم اکنون این کتاب در کتابخانه مرکزی هامبورگ در دسترس علاقمندان قرار دارد. بدنبال این برنامه روزنامه آلمانی آبتد بلات مصاحبه ای با

این هنرمند بزرگ انجام داده که متن فارسی این مصاحبه در اختیار علاقمندان قرار میگیرد:

هامبورگ: محمود دولت آبادی (۵۲ ساله) از ایران یکی از نامدارترین رمان نویسان سرزمین خود، پرورش یافته در یک روستا، در سن ۲۱ سالگی به شهر تهران پایتخت، آمد. وی در مشاغل مختلف گذران زندگی کرده و در دانشکده هنر ها در رشته تاتر تحصیل نموده است.

در زمان رژیم شاه دولت آبادی سالیهای چندی را بدلیل سیاسی در زندان گذرانده و بعنوان نویسنده بیش از هر چیز بدنبال انتشار رمان ده جلدی «کلیدر» منتشره در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۸۴ که در آن حوادث روزمره روستای خود را به تصویر کشیده است، به شهرت دست یافت.

جدال میان کهنه و نو که در اثر آن مناسبات اجتماعی بطور ریشه ای متحول میشدند، موضوع رمان وی را با عنوان «سفر» منتشره توسط مؤسسه انتشاراتی «زوریخ یونیون فرلاک» تشکیل میدهد، که خبرنگار روزنامه آبتد بلات از او می پرسد: آ: چه جایگاهی را یک نویسنده در جامعه ایران دارا میباشد؟

دولت آبادی: نویسندگان از احترام بالایی برخوردارند، اما علیرغم این آنها انسانهای تنهایی هستند. از آنجا که هیچ سازمان یا ارگان فرهنگی موجود نیست، لذا کمیود ارتباط میان آنان دیده میشود. بدلیل مشکلات اقتصادی کتاب برای بسیاری از خوانندگان به لحاظ مالی غیر قابل دسترس است. اما با وجود این تعداد نشریاتی که در آنها نویسندگان بتوانند مطالبی را ارائه دهند در دو ساله گذشته افزایش یافته است.

آ: استقلال شما بعنوان یک نویسنده در جامعه ای که معیارها و ارزشهای مذهبی تسلط دارند چگونه حفظ میگردد؟  
دولت آبادی: سخت است، اما غیرممکن نیست که انسان استقلال خود را حفظ نماید. وقتی به دهسال گذشته نظر می افکنم، این احساس بمن دست میدهد که ۲۰ سال پیر تر شده ام.

آ: چه تجربه ای با مسئله سانسور داشت اید؟

دولت آبادی: امر سانسور توسط قسمتی از وزارت تبلیغات صورت میگیرد. صحبتی که من شش سال قبل با نویسندگان دیگر یعنی احد شاملو و مهدی اخوان ثالث داشتم، تازه مدتی پیش در یک نشریه درج شده است. در حال حاضر در نشریات قادرند همچنین نویسندگانی که با دولت همنا نیستند، سخن بگویند.

آ: آیا میتوان این امر را به مثابه نشانه ای در جهت لیبرالیزه شدن محتاطانه در عرصه فرهنگی قلمداد نمود؟  
دولت آبادی: امیدوارم اما مطمئن نیستم.

آ: نظرتان در مورد حکم قتل همکار نویسنده اتان سلمان رشدی که از جانب آیت الله خمینی صادر گردیده، چیست؟  
دولت آبادی: در این مورد چیزی نمی توانم بگویم.

آ: چند هفته پیش یکی از روزنامه های تهران اعلام نمود که قتل رشدی در اولویت قرار دارد. داستان نویس ترک و مدافع رشد، عزیز تسین، دو هفته قبل از یک ترور خونین توسط بنیادگرایان اسلامی جان سالم بدر برد.

دولت آبادی: من بابت حوادث اخیر در ترکیه متأسفم. وضعیت بسیار بسیار تأسف بار است. بیش از این چه میتوانم بگویم.  
آ: آیا راه حلی را میتوانید پیشنهاد کنید؟

دولت آبادی: امیدوارم که راه حل انسانی یافت گردد.  
آ: در زمانیکه در سال ۱۹۹۱ انتشاراتی های ایران از شرکت در نمایشگاه کتاب فرانکفورت محروم شدند، این تصمیم توسط شما مورد انتقاد قرار گرفت.

دولت آبادی: ایران باید در مجامع فرهنگی بین المللی حضور داشته باشد. من اساساً بایکوت را امر صحیحی نمیدانم. طرفداران چنین اقداماتی خواهان وارد آوردن فشار بر روی حکومت ایران هستند. بنظر من اما وضعیت تنها در صورتی بهبود می یابد که دیالوگ قطع نگردد.

مصاحبه گر: ماتیاس گرتز شل  
ترجمه فرخنده

### غم این خفته چند

### خواب در چشم ترم می شکند

### خسرو عزیز

کلمات چگونه قادرند عمق اندوه و سنگینی غمی که با درگذشت ناپهنگام جگرگوشه ات بر قلبت سنگینی می کنند را بیان کنند؟ مرگ عزیز از دست رفته را به تو و خانواده تسلیت می گوئیم. ما را در غم عزیز از دست رفته ات شریک بدان.

از طرف حزب دموکراتیک مردم ایران  
هیئت تحریریه و کارکنان فنی راه آزادی

کمک مالی رسیده  
نورنبرگ ۵۰ مارک